گزارش راهبردی- تحلیلی

اصول و مبانی مدیریت عالمانه و حکیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی

با خوانش سیره‌ی نظری و عملی ایشان

(در آستانه سی و ششمین سال زعامت معظم له)



فهرست

مقدمه..... ۷

چارچوب نظری..... ۸

تولید منطق حِکمی..... ۸

مدیریت حِکمی حکیم..... ۹

موضوع منطق حِکمی..... ۱۰

روشِ منطق حکیمانه و حِکمی..... ۱۱

انواع منطق حِکمی..... ۱۲

حکیم چه کسی است؟..... ۱۴

منظومه فکری چیست و اجزاء این منظومه کدامند؟..... ۱۵

معضل و مساله عدم خوانش مواضع و منویات رهبر انقلاب..... ۱۶

راه‌کارها و روش‌های مواجهه..... ۱۹

تحلیلی بر مقتضیات مدیریتی رهبر انقلاب..... ۲۰

قیود و اقتضائات حاکمیت اسلامی..... ۲۰

تفاوت‌های رهبر اول و رهبر دوم..... ۲۵

مشکلات رهبران دوم..... ۳۲

تحلیل جامع قرآنی -روایی از: ۱. دلایل، ۲. علل و معالیل ۳۷

عوامل کنش‌ها و واکنش‌های رهبر انقلاب در مدیریت کلان کشور.... ۳۷

مبانی و مفاهیم پایه..... ۳۷

مفهوم شناسی «نفاق» و تفاوت آن با برخی مفاهیم مشابه ۳۹

روش‌های مدیریت سیاسی منافقان و بیماردلان در قرآن کریم و سیره اهل‌بیت(ع)..... ۵۸

رفتارهای متشابه ولیّ خدا در مدیریت جریان نفاق و بیماردلان ۸۵

جهاد سخت با جریان نفاق..... ۱۰۳

اصول و قواعد حاکم بر منطق عمل رهبر انقلاب.....۱۶۴
تعریف اصول و قواعد.....۱۶۴
مطالعه موردی ۱.....۱۷۳
چیستی و مراحل صبر استراتژیک امام ۱۷۳
مطالعه موردی ۲.....۱۸۲
مدل تحلیلی دوگانه ها در ادبیات و کنش رهبر انقلاب.....۱۸۲
مطالعه موردی ۳.....۲۱۲
عدم دخالت رهبری در امور اجرائی و تقنینی.....۲۱۲
مطالعه موردی ۴.....۲۲۲
اصل مصلحت سنجی حقیقت مبنا.....۲۲۲
مطالعه موردی ۵.....۲۲۷
حل و فصل مساله ساختارگرایی و دوگانه ساختار/ کارگزار.....۲۲۷

مقدمه

پیچیدگی‌های سیادتِ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در قیادتِ ارتباطات چندبطنی و چندوجهی جوامع؛ رهبری حکیمانه را اقتضا می‌نماید. از آنجاکه لازمه امامت جامعه، ارتباط دیالکتیک امام و امت است؛ یاران امام بایستی منطقِ حِکمی رهبرِ حکیم را درک کنند تا مُعِد و مکمل او رفتار کرده؛ به بسط ید ولی‌امر در رسیدن به اهداف کمک نمایند.

حاکمِ حکیمِ حکومت‌اسلامی در زمین، زمینه و زمانه ما، سی سال است که به اداره عالمانه، تدبیرمدبرانه، تمشیت جوانمردانه و حکمرانی حکیمانه یک سیستم پیچیده و یک ساختار ویژه در یک کشور بزرگ، با تمدنی سترگ و ملتی آزاد و آزاده مشغول است. چنین موقعیت و چنان تکلیفی در تاریخ شیعه، برعهده هیچ زعیم، راهبر، مدیر و مسئولی نبوده است و هیچ مجتهد، عالم و فقیهی در تاریخ اسلام با این حجم از اختیارات متضلع، تکالیف متنوع، توقعات متکثر و انتظارات متعدد مردم خود و ده‌ها میلیون هوادار مسلمان و مستضعف در جبهه جهانی مقاومت روبرو نبوده است.

خوانش سبک مدیریتی و شیوه حاکمیتی دومین رهبر بزرگترین انقلاب‌اسلامی بعد از بعثت پیامبر اعظم (ص) و کشف منطق حاکم بر گفتار و کردار وی، واجب عینی امروز همه صاحبان اندیشه و قلم است.

منطق حِکمی چیست و تولید منطق حِکمی چه ضرورتی دارد؟ اصول و قواعد حاکم بر تصمیمات رهبر انقلاب کدامند؟ اصول و قواعد فهم و کنش سیاسی را چگونه می‌توان تبیین نمود؟

با روش منطق استکشاف، می‌توان به مدل‌سازی تفکر و عمل حکیم و نیز به کشف اصول و قواعد تصمیم‌گیری‌های رهبر انقلاب رسید. از مهمترین این اصول و قواعد می‌توان به این موارد اشاره کرد: قانون‌مندی، اعتدال، عدالت، حفظ ساختار و نظام، رشد، نفی‌سبیل، مشورت، مقتضیات زمان و مکان، تعظیم شعائر، تولی و تبری، حرمت کمک بر گناه، تألیف قلوب، صلح، استحکام قدرت درونی، تقدیم اهم بر مهم.

در این گزارش راهبردی طرح بحث اولیه‌ای در منظر نخبگان اهل فلسفه و در محضر علما علم منطق ارائه شده است.

چارچوب نظری

مدیریت رهبر انقلاب حکمی است؛ او حکیم است و منظومه فکری دارد. بنابراین مدیریت ایشان، قابل مدلاسیون و منطق پذیر است. منطق ایشان منطق حِکمی است.

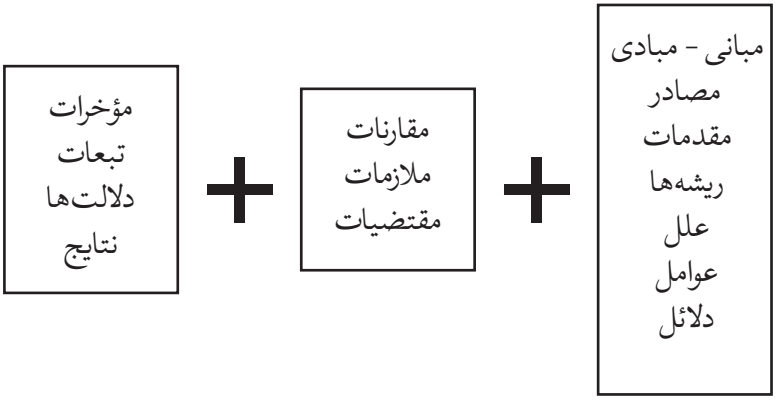
تولید منطق حِکمی

در تبیین عمل، کنش، واکنش و شیوه های مدیریتی رهبر انقلاب باید منطق تولید شود
منطق ارسطوئی و صوری ◄ به ضرورت خطای سوفسطائیست ها تولید شد
منطق علم اصول ◄ به ضرورت خطا قیاس و استقراء تولید شد
منطق ریاضی ◄ به ضرورت خطا سفسطه ها تأسیس شد
منطق موضوع شناسی ◄ به ضرورت های جمهوری اسلامی تأسیس شد
منطق حِکمی ◄ به ضرورت کشف منطق علم رهبری باید تأسیس و تولید شود

مدیریت حِکمی حکیم

الف) حکیمی که عادل (با تقوا ، دارای خود پرهیزی) و فقیه (نه فقط فقه مصطلح جواهری بلکه تفقه در دین) است و از دو عنصر: الف) عنصر فقاهت و ب) عدالت در مدیریت برخوردار است (بر اساس تصریحات ۱) کتاب ولایت فقیه امام ۲) کتاب ولایت فقیه استاد مصباح ۳)نظریه ولایت فقیه آیت الله جوادی آملی) و دارای مشخصات صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا لهواه، مطیعا لامر مولاه می باشد بر اساس حکمت و منطق حِکمی عمل می کند فلذا می توان منطق آن را استکشاف ، کشف و تبیین نمود. (منطق استکشاف)

ب) حکیم به:



قول، فعل و تقریر خود:

اولا آشناست (میداند) ثانیا می خواهد و مستلزم است (می خواهد) و هم دانایی و هم اراده در حکیم نظری و عملی جمع است.

از نگرش - بینش حکیم، جهان بینی، هستی شناسی و آنتولوژی استخراج می شود.

از گرایش و کشش او روش شناسی و سیره شناسی استنباط می شود.

از کنش و واکنش و توانش او، منطق عمل و مدل اجرائی اصطیاد می شود و هم نقشه راه RM و برنامه اقدام ap و جزئیات اجراء fsh را تبیین میکند.

ج) کنشگران سیاسی نسبت به ولی امر حکیم یا
الف) عضد هستند: ۱) مکمل ، ۲) معد، ۳) مؤید ، ۴) متمم
ب) شبیه عمل می کنند: ۱) ادامه دهنده ، ۲) تکثیر کننده، ۳) استمرار بخش و نباید خود را در موضع ۱) مصحح ، ۲) معترض ، ۳) منتقد فرض بگیرند. (اصول استنباط های کلاسیک و پیشین کار ما را راه نمی اندازند)
د) چرا اصرار بر اصول استنباط عمل ولی خدا داریم؟
نزدیکترین فرد به معصوم به مقتضی زمان ما اوست و در عین حکمت و عدالت و تقوا و فقاهت، همچون ما متزمن و متمکن است.

موضوع منطق حِکمی

موضوع علم منطق حِکمی، به معنای عام، تفکر است. تفکر، از جنبه های مختلف، موضوع کاوش علوم و فلسفه است. به طور مثال، در علم روان شناسی، تفکر از منظر «روان» مورد توجه روان شناس است و در علم زیست شناسی، تفکر از وجه رابطه آن با مغز بررسی می شود. در فلسفه نیز، تفکر به عنوان موضوع معرفت النفس یا شناخت شناسی مورد کاوش است. آنچه که تفکر را به عنوان موضوع «منطق عمل یک حکیم» از موضوع علوم دیگر متمایز می کند، تعین خاصی برای تفکر است که به آن تفکر نظام مند ، تفکر اصولی ، تفکر قیاسی، تفکر استدلالی ، تفکر استنتاجی یا تفکر قاعده مند میگوییم. به نظر بعضی از فیلسوفان، این تعین زاید است، زیرا تفکر اساسا استنتاجی نظام مند و روشمند است و حالت های دیگر ذهن، «وهم»، «خیال»، «حدس» و چیزهای دیگر است ولی به نظر نگارنده این تعین ، با تاکید بر واژه شناسی حکمت و معرفت شناسی حِکمی برخاسته از هستی شناسی حکمت آمیز ، ما را در جهت کشف منطق عمل انسان حکیم یاری می کند. واژه «تفکر» را شاید بتوان با واژه «خرد» هم تراز گرفت ؛ گرچه این واژه بار ارزشی دارد و ممکن است به همین دلیل، مورد اعتراض قرار بگیرد. ملاهادی سبزواری بیان زیر را برای «تفکر» دارد:

والفکر حرکه الی المبادی ومن مبادی الی المراد.

در کتاب های معروف منطق ، که در باره منطق مضاف به معنای خاص اند، موضوع منطق عمل انسان حکیم را بررسی قواعد استدلال و شیوه های استخرج حکمت

عمل در اعمال فرد حکیم تعریف میکنند . این تعریف یا توصیف از موضوع منطق ، به سابقه تاریخی منطق نیز بر می گردد. در منطق ارسطویی، چه در نوشته های ارسطو و چه در نوشته های منطق دان های دیگر، اعم از غربیان یا منطق دانان ایرانی – اسلامی، مساله موضوع منطق یک دست نیست. در کتاب های ارغنون و متافیزیک ، هیچ جا موضوع منطق به روشنی بیان نشده است. ملاصدرا در مقدمه اسفار چنین می گوید:

المنطق قسطاس ادراکی یوزن به الافکار لیعلم صحیحها من فاسدها.

از این بیان ملاصدرا بر می آید که او موضوع منطق را «تفکر صحیح» می داند و منطق را دانش صحیح شناسی و خطا شناسی می خواند؛ ابن سینا موضوع منطق را «تصور و تصدیق» میداند و بعضی از شارحین ایرانی – اسلامی، مثل خواجه نصیرالدین طوسی، موضوع منطق را «معقولات ثانیه» می دانند. این نگاه به موضوع منطق، به آن چه عملا در کتاب های منطق به آن می پردازند، نزدیک تر است.

بنابراین موضوع علم منطق حِکمی تفکر نظام منداستنتاجی و مبنامند است و شکی نیست که تفکر حکمت آمیز و عمل حکمت گونه، نمونه ای عالی از تفکر استنتاجی و استقرائی و استدلالی است.

روشِ منطق حکیمانه و حِکمی

این عبارت دو جنبه دارد:

الف) از موضوع منطق حِکمی، یعنی زبان استنتاجی یا تفکر استدلالی، «مدل» ساخته می شود بنابراین رفتار فرد حکیم قابل مدلسازی است .این مدل سازی در هر دو وجه فکر و زبان انجام میگیرد: یکی صورت یا «نحوه زبان» و دیگری ماده یا «معنا»ی زبان. بنابراین، پس از ساختن مدل های مناسب برای نحو و معنای زبان می توان اجزاء صورت و سیرت عمل حکیم را درک نمود.

ب) منطق حِکمی، بخشی از تفکرات فرد حکیم است ، همان طور که اخلاق ، سلوک و یا اعمال فرد حکیم بخشی از شخصیت اوست.

بنابر این تعریف ما برای منطق حِکمی این است:

منطق حِکمی = مدل سازی حِکمی برای تفکر در اعمال نظام مند یک عنصر حکیم

انواع منطق حِکمی

از «منطق حِکمی » دو معنا مستفاد می شود: منطق حِکمی به معنای عام و منطق حِکمی به معنای خاص. منطق حِکمی به معنای خاص، همان است که شبیه عنوان کتاب های منطق در دانش است و موضوع آن به مدل سازی تفکر حِکمی محدود می شود و ابواب آن نیز همان است که در بند بالا توضیح داده شد. منطق حِکمی به معنای عام، موضوع وسیع تری دارد و به جنبه های دیگر تفکر نیز می پردازد. هر فهرستی از انواع منطق های حِکمی شامل منطقهای زیر نیز می تواند باشد:

الف) منطق حِکمی به معنای خاص یا منطق کلاسیک(که در بالا گفتیم)

ب) منطق شهودگرایانه و وجودی

ج) منطق موجهات یا وجهی

د) منطق شناختی ، ادراکی و استدراکی

ه) منطق خطی و تکاملی

و) منطق چند ارزشی

ز) منطق فقه یا تکلیف

ح) منطق زمان

ط) منطق فازی ، آنالوگ و پیوسته

می توان ، منطق حِکمی به معنای خاص را منطق کلاسیک و بقیه منطقها را منطقهای غیرکلاسیک نامید. با تسامح، می توان گفت که منطق کلاسیک، منطقی دوارزشی است و منطقهای غیرکلاسیک، چنین نیستند. منظور از اینکه «منطق کلاسیک» دو ارزشی است این است که هر گزاره ای، یا راست است و یا دروغ و هر عملی یا حق است و یا باطل است. برای روشن تر شدن تفاوت این منطقها، به اختصار میگوییم:

الف) منطق کلاسیک، منطق مدلسازی است. در این منطق، تنها به گزاره های خبری، فارغ از هر وجهی، پرداخته می شود؛ گزاره هایی مانند مردمسالاری دینی یک روش حکومتی موفق است. این منطق می تواند همه گزاره های خبری یا اخباری را مدل سازی کند، مانند «حسن پسر علی است».

ب) در منطق موجهات یا وجهی، علاوه بر گزاره های خبری، گزاره های حاوی ضرورت و امکان نیز مورد توجه قرار می گیرند، مانند «ممکن است شیوه های دیگر حکومت داری نیز صحیح باشد.»

ج) منطق شناختی، منطق گزاره هایی مانند «من می دانم که حکومت دینی مردمسالارانه است»، یا «همه می دانند که عدالت اصل اساسی حکومت» است.

د) منطق خطی، که عمر آن به زحمت به بیست سال می رسد، از منطقهایی است که به منابع حساس است. در منطق هایی که تاکنون نام برده شده اند، به کار بردن چندباره فرضها یا مقدمه های استنتاج مجاز است. در منطق خطی، در هر استنتاج، هر فرض یا مقدمه را تنها یک بار می توان به کار برد. البته، قواعدی هم برای استفاده مجدد از مفروضات استفاده شده وجود دارد.

ه) در منطق چندارزشی، گزاره می تواند نه راست باشد و نه دروغ. بسته به زمینه کار، می توان ارزش های بین راست و دروغ هم داشت مانند « کارآمدی یک مفهوم نسبی است»

و) منطق فقه یا تکلیف، منطق گزاره هایی مانند «نباید دروغ گفت» یا «باید به محرومین کمک کرد» یا در اصطلاح فقهی، «ربا حرام است»، «دروغ حرام است» و هزاران مثال دیگر در فقه، حقوق و اخلاق است.

ز) در منطق زمانی، گزاره هایی بررسی می شوند که راستی آنها به زمان وابسته است، مانند «باران خواهد آمد».

ح) منطق فازی، مانند منطق چندارزشی است که در آن، تعداد ارزش ها می تواند نامتناهی باشد و به عبارت دقیق تر، منطق مفاهیم کلی و چند طیفی و نسبی است. مثلا، مفهوم «بلندقامت» در گزاره ای مانند «حسن بلندقامت است»، مفهومی کلی و چند طیفی و نسبی است.

منطق فازی در تحلیل عمل حکیم بسیار مورد استفاده قرار می گیرد.

در مجموع بحث های فوق می توان منطق حِکمی را یکی از این اقسام و یا مدل هیبریدی ، ترکیبی و تلفیقی از موارد فوق دانست.

حکیم چه کسی است؟

حکیم کسی است که قول ، فعل و عمل وی
عام و خاص دارد،
مجمل و مبین دارد،
محکم و متشابه دارد،
قابل اثبات(Demonstration) است،
مدل قابل استقلال(Independence) دارد،
فعل او اصل پذیر(Axiomatisable) است،
قابل ارائه برهان(Proof) است ،
پس و پیش(Back and forth) تفکر او مشخص است ،
در عین حال که پیچیدگی(Complexity) دارد، پیوستگی(Continuity) دارد ،
منطق او تعریف پذیر(Definable) است ،
تناقض(Contradiction) نمی گوید ،
تفکر او جهانی(Universal) است ،
از راستی-حقیقت-صدق(Truth) برخوردار است ،
نظریه او قابل تبدیل به ساختار(Structure) است ،
عمق(Depth) دارد ،
قابل فرموله(Formula) کردن است ،
می تواند قاعده(Rule) تولید کند ،
قلم رو و فرا متن آن با متن و بینا متن آن منطبق است(Conntext,Subtext,text) ،
با قواعد منطقی (Logical rules)سازگار است،
دارای مبانی(Foundation)است ،
مبهم(Vague)سخن نمی گوید،
هر حرفش متمم(Complement) حرف دیگر است ،
امکان محاسبه پذیری (Computability)دارد ،

امکان مدل(Model)سازی دارد؛ چه مدل استاندارد(Standard model) و چه مدل طبیعی(Natural model)
هم معنا(Meaning) و هم مفهوم(Intension) با نظریه(Theory)وی، به شکل یک به یک(One to one) قابل ارائه است،
از فکر او می توان استنتاج(Derivation)کرد ،
هستی شناسی او به شناخت شناسی (Epistemology)منجر می شود ،
عملش قابل تعمیم(Generalization)است ،
فرا زبان(Metalanguage)وی با منطق فلسفی(Philosophical logic)و فلسفهی منطق (Philosophy of logic logic) وی سازگاری دارد ،
تنظیم(Regularity)قوانین و مقررات، منبعث از رفتار وی می توان داشت ،
مقدمه و تالی(Successor)حرف وی منسجم است.
(حکمت در لسان قرآنی و روائی بحث پر دامنه ای دارد که در پیوست ها ارائه خواهد شد)

منظومه فکری چیست و اجزاء این منظومه کدامند؟

وقتی گفته می شود «منظومه» یعنی نظام مند بودن و نظام، مجموعه ای است که دارای اجزاء مختلف اما مرتبط و هماهنگ و هدفمند می باشد. لذا «منظومه فکری» عبارت است از مجموعه نظام مند و متشکل از اجزاء و عناصر مرتبط و هدفمند با محوریت هسته مرکزی در عرصه نظام بینشی و ارزشی و کنشی است.»
در مجموعه نظام مند، هر جزء وظیفه تعریف شده ای را دنبال می کند و مانند حلقه های یک زنجیر به قبل و بعد خود مرتبط است. نظام یا سیستم دارای این ویژگیهاست:
۱- اجزای آن با یکدیگر کنش و تعامل متقابل دارند. ۲- سیستم ها با محیط پیرامون خود رابطه و تأثیر و تأثر دارند. ۳- به نظم گرایش دارند و هر نوع بی نظمی موجب اختلال در آن خواهد شد.

معضل و مساله عدم خوانش مواضع و منویات رهبر انقلاب

گفتارها و سخنرانی‌های عمومیِ رهبرِ معظّمِ انقلاب، حضرتِ امام خامنه ای، از لحاظِ فهم و واکنشِ مخاطب، با چهار نقص و چالشِ جدّی، روبرو است:
[یکم]. دیده نشدن، به چشم نیامدن، فراموش شدن، گُم شدن، در حاشیه ماندن، موردِ توجّه قرار نگرفتن، در مرکزِ دغدغه‌ها واقع نشدن، صدرنشین نبودن، مغفول و مهجور ماندن؛
[دوم]. تئوریزه نشدن/ بسطِ علمی نیافتن، امتدادِ نظری پیدا نکردن، هندسه و ساختارِ علمی نیافتن، جامهٔ نظریه به تن نکردن، در قالبِ نظریه، صورت‌بندی نشدن، وجاهت و اعتبار آکادمیک نیافتن؛
[سوم]. دچارِ بدفهمی، کج‌فهمی، سوءبرداشت، برداشتِ غلط، تفسیر به رأی، تحریفِ معنوی، دگرگون‌سازی شدن؛
[چهارم]. دچارِ شبهه‌سازی، اِشکال‌تَراشی، خدشه، مناقشه، عیب‌جویی، خُرده‌گیری، نقادی شدن.

تنها همین فقرهٔ چهارم، مواردِ مهم و بنیادینی را نسبت به امام خامنه ای دربرمی‌گیرد که به واقع، مخاطره‌آمیز و محلّ تأمّل است و به هیچ رو نمی‌توان نسبت به آنها، بی‌تفاوت و سهل‌انگار بود، و از جمله:

[یکم]. القای سطحی‌نگری، سُست‌اندیشی، بی‌پایه‌گویی، ساده‌انگاری، بسیط‌اَندیشی، قِشری‌گری؛

[دوم]. القای واقعیّت‌گریزی، تخیّل‌گرایی، رؤیاپردازی، آرمان‌گرایی خام، ایدئولوژی‌زدگی، ایده‌آلسیمِ سیاسی، آینده‌پردازیِ بلندپروازانه؛

[سوم]. القای متناقض‌گویی، دوگانه‌اَندیشی، تغییراتِ فکریِ مستمر، چرخش‌ها و نوسان‌های نظری، سیّالیّتِ معرفتی، تذبذب؛

[چهارم]. القای جانبداری، سوگیری، سیاسی‌کاری، سیاست‌زدگی، بی‌انصافی، مواجههٔ جناحی، عدمِ بی‌طرفی؛

[پنجم]. القای قدرت‌طَلبی، دنیاخواهی، جاه‌طلبی، سلطه‌جویی، اقتدارگرایی.

پاره‌ای از این مشکلات، به ضعف و غفلتِ «نیروهای انقلابی، مؤمن، حزب‌اللهی» باز می‌گردد، اما پاره‌ای دیگر، نتیجهٔ اقدامِ برنامه‌ریزی شده و عامدانهٔ «نیروهای غیرانقلابی، دگراندیش، مُعارض» است. بنابراین، «تعرض، تَک، حمله، هجوم، یورش، آفند» به اندیشه‌های رهبرِ انقلاب، یک واقعیّتِ انکارنشدنی است، که البته در دههٔ اخیر، شدّت و تراکمِ بسیار بیشتری یافته است. با این حال، جبههٔ نیروهای فکریِ انقلاب، از وظایف جَدّی و مهمی که در این باره بر دوش دارند، غافل هستند، به طوری که نسبتِ آنها با سخنانِ رهبرِ انقلاب، یکی از این صورت‌ها را شامل می‌شود:

[یکم]. نیروهای انقلابی نسبت به دغدغه‌های رهبرِ انقلاب واکنش نشان نمی‌دهند، و جز اصلِ «خبر»، محتوا و مضمونی منتشر نمی‌گردد؛

[دوم]. نیروهای انقلابی نسبت به دغدغه‌های رهبرِ انقلاب واکنش نشان می‌دهند، اما «دیرهنگام» و «با تأخیر»، نه «بهنگام» و «بی‌درنگ»؛

[سوم]. نیروهای انقلابی نسبت به دغدغه‌های رهبرِ انقلاب واکنش نشان می‌دهند، اما «کم‌تعداد» و «موردی»، نه «متراکم» و «چشمگیر»؛

[چهارم]. نیروهای انقلابی نسبت به دغدغه‌های رهبرِ انقلاب واکنش نشان می‌دهند، اما «سطحی» و «کم‌مایه»، نه «عمیق» و «پُرمغز»؛

[پنجم]. نیروهای انقلابی نسبت به دغدغه‌های رهبرِ انقلاب واکنش نشان می‌دهند، اما «مختصر» و «اجمالی»، نه «مشروح» و «مبسوط»؛
[ششم]. نیروهای انقلابی نسبت به دغدغه‌های رهبرِ انقلاب واکنش نشان می‌دهند، اما مبتنی بر «نظرات و مواضع خودشان»، نه «نظرات و مواضع رهبرِ انقلاب»
چنانچه این مسأله را از لحاظِ انگیزهٔ دشمن از چنین راهبردی مطالعه کنیم، درمی‌یابیم که دشمن به درستی فهمیده که ایجادِ هر تغییری در نظامِ جمهوری اسلامی، متوقف بر ایجادِ تغییر در نهادِ ولایتِ فقیه و شخصِ ولیّ فقیه است، در غیرِ این صورت، اگر به فرض هم تغییری رخ دهد، نه عمیق خواهد بود و نه ماندگار. در طولِ دهه‌های گذشته نیز این ولیّ فقیه بوده که توانسته نظامِ اسلامی را از چالش‌ها و بحران‌های بزرگ برهاند و تداوم و استمرارِ نظامِ اسلامی را میسّر گرداند. ولیّ فقیه همچون یک نقطهٔ کانونی و گرانیگاه ثابت و پُرقدرت، زمامِ تحوّلات را به دست می‌گیرد و مطابق با مصالحی که تشخیص می‌دهد، نظامِ سیاسی را از خطرِ تکانه‌های ویرانگر و تنش‌های بنیان‌برافکن، در امان نگاه می‌دارد. از این رو، باید بر این مرکزِ ثقل، تمرکز کرد و چاره‌ای برای انهدام آن اندیشید. این تحلیل، آخرین برداشتِ دشمن از سازوکارِ براندازیِ انقلاب است که در سال‌های اخیر، به اجرا نهاده شده است. دربارهٔ چگونگیِ مقابله با ولیّ فقیه، راهبردهای زیر اندیشیده شده است:
[یکم]. امکانِ نفوذ، رخنه، اثرگذاری، تغییرِ ذهنیّت در ولیّ فقیه؛
[دوم]. امکانِ حذفِ فیزیکی، ترورِ ولیّ فقیه؛
[سوم]. امکانِ حذفِ دموکراتیک، انتخاباتی، از پایینِ ولیّ فقیه؛
[چهارم]. امکانِ حذفِ نخبگانی، ائتلافی، از بالای ولیّ فقیه؛
[پنجم]. امکانِ مهارِ قدرت، تحدیدِ اقتدارِ، کوچک‌سازیِ دامنهٔ اختیاراتِ ولیّ فقیه؛
[ششم]. امکانِ زدودنِ پایگاه اجتماعی، تخریبِ بدنهٔ اجتماعیِ ولیّ فقیه از طریقِ تخریبِ خودِ ایشان؛
[هفتم]. امکانِ فلج و بی‌اثر کردنِ شخصیّت‌ها و گروه‌های مرجعِ حامیِ ولیّ فقیه.

راه‌کارها و روش‌های مواجهه

در مقابل، نیروهای انقلابی باید در پیِ «دفاع، محافظت، نگهداری، حمایت، پشتیبانی» از نظریات و اندیشه‌های امام خامنه ای باشند، البته به صورتِ:

[یکم]. منسجم، هماهنگ، یکپارچه، هدفمند، طراحی شده، سازمان‌دهی شده، ساختاریافته؛

[دوم]. ضربتی، فوری، بی‌درنگ، سریع، برق‌آسا، پُرشتاب، آنی، چالاک، بِهنگام؛

[سوم]. فاخر، مُتقن، علمی، نظری، معرفتی، عمیق، عالِمانه، حکیمانه، مستحکم؛

[چهارم]. تحلیلی، استنباطی، استنتاجی، اجتهادی، تولیدی.

بر این اساس، نیاز است «نیروهای فکریِ واکنشِ سریع» که از «بضاعتِ علمی و نظریِ بالا»یی نسبت به نظریاتِ رهبرِ انقلاب برخوردار هستند، مأموریّت‌های خاصِ زیر را دربارهٔ گفتارها و اندیشه‌های رهبرِ انقلاب انجام دهند:

[یکم]. زدودنِ بدفهمی‌ها، سوءبرداشت‌ها، تحریف، تفسیر به رأی‌ها؛

[دوم]. پاسخ دادن به شبهه‌ها، اِشکال‌ها، ایرادها، نقدها، مخالفت‌ها، چالش‌ها؛

[سوم]. عرضه کردنِ صورتِ مَبسوط، مشروح، تفصیلی، جامع، کامل، شامل، فراگیر؛

[چهارم]. تبدیل کردن به تئوری، نظریه، معرفتِ علمی، شناختِ روشمند، منظومهٔ فکری، ساختِ منسجم و مفهومی؛

[پنجم]. تبدیل کردن به امرِ گُفتمانی، عمومی، اجتماعی، برجسته، عُمده، اصلی، شاخص، سرآمد، مهم، ممتاز، اساسی، بنیادین.

تحلیلی بر مقتضیات مدیریتی رهبر انقلاب

با توجه به فتنه ها و حوادث رخ داده طی سالهای گذشته در این بخش تلاش شده به بخشی از حکمت ها و علل فرمایشات حکیمانه رهبر انقلاب اشاره شود.

قیود و اقتضائات حاکمیت اسلامی

یکی از ارکان تفکر استراتژیک برای آغاز به اقدام و عمل در مدیریت بحران ها، وجود یک رهبری شجاع و تحول گرا است. رهبری که به انجام تحولات اعتقاد داشته و توانائی آنرا نیز دارا باشد. اما برای مدیریت بحران و انجام تغییرات در این شرایط و مقابله با موانع داخلی و خارجی و در زمانی که منافع عوامل داخلی و خارجی به هم می خورد، علاوه بر شرایط محیطی، ملاحظاتی وجود دارد که گاهی افراد عادی نمی توانند به درک آنها نائل آیند. هر نوع مبارزه ای خطوط قرمزی دارد که نمی توان به آن وارد شد. مثال آن فتوای حرمت بمب هسته ای است که هر کسی در جهان آن را نمی فهمد و منطق آن از دل فقاهت و شناخت اسلام و تاریخ و تجربه در می آید. اکثر مردم می دانند که حتماً رهبری مطالب، عقاید و اطلاعاتی دارند که از چشم

ما پیروان پنهان است. اما شناخت ما از ایشان نشان می دهد که در طول ۳۰ سال رهبری، حکیمانه ترین تصمیمات گرفته شده و در شرایط لازم، از انعطاف های لازم نیز استفاده شده است. بنابراین، لحاظ شدن وجود یک رهبریِ تحول گرا برای ایجاد تحول در بحران فعلی از نقاط قوت شرایط فعلی است.

می توان به شمّه ای از اقتضائات حکمت گونه و ملاحظات مدیریتی رهبری معظم اشاره کرد. این ملاحظات را در ۷ گروه دسته بندی نمودیم:

رهبری و ساختارهای انقلاب

رهبری و خواص

رهبری و مردم

رهبری و آینده انقلاب

رهبری و منطقه

رهبری و جهان

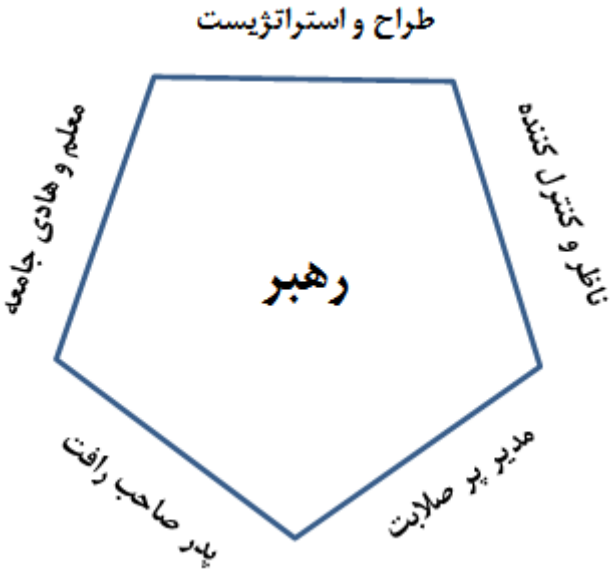
رهبری و دشمن

مجموعا ۴۱ ملاحظه به دست آمده است که حتما بیش از اینهاست. برخی از این قیود، خطوط قرمز هستند مثل بقاء انقلاب، آرمانهای انقلاب، قانون و... و برخی وابسته به شرایط. در شرایط مختلف می بایستی اولویت ها و وزن این قیود وابسته به شرایط را تغییر داد. به عنوان مثال، حفظ جایگاه و شئونات قوای سه گانه و بی ارزش نکردن جایگاه مسؤلین سه قوه در نزد مردم ایران و جهان. موضوعی که همیشه در دستور کار رهبری معظم بوده است. یا تلاش برای سقوط نکردن خواص. موضوعی که در مورد آقای هاشمی تا آخر عمر او انجام دادند.

یا مثلاً استفاده حداقل از حکم حکومتی برای استبدادی نشان ندادن نظام ولایت فقیه. خوب اگر شرایط ایجاب کرد باید استفاده کرد، یا پاسخ هائی که رهبری به رئیس دولت فعلی می دهد و همه مردم و جهانیان می فهمند که منظورشان کیست و چیست. امروز هم خود ایشان حساب نظام دیوانسالاری را از نظام امت-امامت جدا کرده اند. این یعنی مقتضیات زمان که اقتضائات مدیریتی را تغییر می دهد.

اگر بخواهیم با دیدگاه سیستمی مسؤلیت های رهبری را بصورت کلان بر شمریم، به پنج عنوان کلی در ج.ا.ا می رسیم:

رهبر به عنوان طراح و استراتژیست
رهبر به عنوان یک معلم و هادی جامعه
رهبر به عنوان یک ناظر و کنترل کننده
رهبر به عنوان یک پدر صاحب رافت
رهبر به عنوان یک مدیر پر صلابت
تمام قیود، اهداف استراتژیک و اقتضائات ۴۱ گانه حاکمیت اسلامی در چارچوب موارد پنجگانه زیر می گنجد و هیچیک از دیگری جدا نیست.



ابعاد ۵ گانه رهبری در ج.ا.ا

تمام این نقشها بایستی بصورت متناسب در شرایط مختلف ایفا شود.روش و منش رهبری معظم و حکیم انقلاب یکی از درس آموزترین منشها در میان رهبران امروز و دیروز جهان است. در ادامه لیستی از این اقتضائات بدون توضیحات تقئیم می شود:

◂ رهبری و ساختارهای انقلاب

۱- حفظ جایگاه ولایت فقیه در حکومت شیعی

شاید از آنجا که عدف دولت فعلی شکستن ابهت ولایت فقیه است رفتار حضرت آقا به گونه ای است که دولت جرات مخالفت جدی نداشته باشد. بنابراین حفظ جایگاه و هویت ولایت فقیه(از دید تاریخی و جهانی و نه برای شخص خودشان) از اهداف ایشان است.

۲- حفظ جایگاه و شئونات قوای سه گانه

۳- بی ارزش نکردن جایگاه و شان مسئولین سه قوه نزد مردم ایران و جهان

۴- تقویت نهادهای اصلی نظام مثل شورای نگهبان

۵- تاکید بر قانون و حفظ اقتدار قانونی برای جلوگیری از آنارشیسم اجتماعی (حتی اگر در ۲۰ دقیقه برجام تصویب شود)

۶- استفاده حداقلی از حکم حکومتی برای جلوگیری از تبلیغ استبدادی بودن نظام ولایت فقیه

۷- عدم مخدوش شدن مسئولیت قوه مجریه در موضوع اقتصاد تا هیچ بهانه ای برای فرافکنی دولت و انداختن مسئولیت به گردن سایر نهادهای نظام وجود نداشته باشد. همین مساله در ماجرای هسته ای نیز اتفاق افتاده است

۸- عدم شکلگیری دوگانه جمهوریت و اسلامیت

◂ رهبری و خواص

۹- اهمیت دادن به خدمات افراد در دوران قبل، حتی اگر امروز تغییر کرده باشند

۱۰- تلاش برای سقوط نکردن خواص

۱۱- حفظ و احترام گذاشتن به خواص طیف انقلاب حتی اگر صاحب تحلیلهای ضعیف باشند یا انقلابی گریشان کند شده یا روشنفکر زده شده باشند.

◂ رهبری و مردم

۱۲- روحیه انقلابی و آرمانگرایی مردم آسیب نبیند

۱۳- نخبگان و عناصر مختلف جریان حزب الله (از تندر و کند رو) پیوند خود با انقلاب را از دست نداده و منزوی، مایوس و رها نشوند

۱۴- حتی المقدور مردم تاوان اختلاف داخلی را ندهند.

۱۵- اعتماد عموم مردم به حکومت اسلامی از بین نرفته و همه حاکمان را فاسد ندانند

۱۶- احترام به آراء مردم
۱۷- اختلاف و دعوا در راس هرم حکومت کمتر به میان مردم بیاید (این بحث با دو قطبی تفاوت دارد)
۱۸- عدم ایجاد بدبینی نسبت به کارآمدی انقلاب

رهبری و آینده انقلاب

۱۹- این انقلاب به هر وسیله ای که شده باید زنده بماند (اولویت اول نظام)
۲۰- این بار باید به سر منزل مقصود برسد (یا به تمدن نوین اسلامی یا به دست حضرت ولی عصر)
۲۱- نه تنها نهاد جمهوری اسلامی بلکه آرمانهای انقلاب نیز باید زنده بماند

رهبری و منطقه

۲۲- حفظ و مدیریت خط مقاومت از نظر جنبه های سیاسی و نظامی و ...
۲۳- ملاحظه تحولات همه پایتختهای منطقه در تصمیمات سیاسی داخلی و خارجی
۲۴- مدیریت کردن داخل کشور به گونه ای که فرصت کافی برای مبارزه در منطقه وجود داشته باشد
۲۵- جلوگیری از سرایت آتش منطقه به مرزهای کشور
۲۶- جلوگیری از برجامیزه شدن منطقه

رهبری و جهان

۲۷- قدرت، هوشمندی، صلابت و اقتدار ولایت فقیه در جهان باید نمونه باشد
۲۸- پرچم مبارزه با ظلم و ظالم نباید لحظه ای از دست ایران و رهبری آن بیفتد
۲۹- نبایستی چهره ای دیکتاتور ماب از ولایت فقیه به دنیا نشان داده شود
۳۰- نمونه مردم سالاری دینی نباید در تاریخ و جهان مخدوش شود
۳۱- موضوع فتنه ۸۸ نباید تکرار شود و انتخابات باید به هر قیمتی هست با آرامش برگزار شود و حکومت شیعی نباید سمبل دعوای همیشگی داخلی باشد
۳۲- حضور مردم در صحنه انقلاب باید همیشه در چشم جهانیان باشد
۳۳- جریان و عناصر حزب اللهی مسئول عدم رابطه با دنیا نباشند
۳۴- جمهوری اسلامی تحت حکومت ولایت فقیه باید یک کشور مقتدر به لحاظ

اقتصادی باشد
۳۵- ایران انقلابی باید پیشتاز علم در جهان بوده و عقب ماندگیهای خود را به سرعت جبران کند
در مجموع مدلی موفق و مقتدر از حکومت اسلامی در تاریخ و مقابل چشم جهانیان تبلور داشته باشد

◂ رهبری و دشمن

۳۶- آمریکا نباید هیچگاه احساس پیروزی کند
۳۷- اولویت انقلابی بودن نسبت به دیپلمات بودن
۳۸- صبوری لازم برای شفاف شدن عهدشکنی آمریکا برای مردم ایران و در نتیجه رسوا شدن غربگرایان داخلی
۳۹- صبوری برای اثبات ناکارآمدی جریان غربگرا در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، امنیتی، علمی و ... در کشور
۴۰- نیفتادن در دامهای مختلف پهن شده توسط دشمنان دور و نزدیک
۴۱- رژیم صهیونیستی نباید احساس امنیت کند از جانب ما

تفاوت‌های رهبر اول و رهبر دوم

◂ جهاد بر تنزیل و تأویل: جهاد تأسیس و تثبیت

نیمه خرداد ۱۳۶۸ شمسی بود که خبر رحلت بنیانگذار کبیر انقلاب و جمهوری اسلامی، ایران و جهان را لرزاند. از حضور میلیونی امت ایران در روز وداع با امامشان که گذر کرد لاجرم به برگی جدید از حیات انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران باید متوجه شد. از همان ابتداء خبرگان ملت جمع شدند تا ضمن قرائت وصیت نامه سیاسی- اجتماعی حضرت روح الله ولی فقیه را کشف نمایند. از همان ابتداء که نام آیت الله «سیدعلی خامنه ای» رئیس جمهور وقت مطرح شد، گروهی علناً و برخی در دل دچار شک، شبهه و حتی عداوت های شخصی شدند. هر چند اسامی آنان که در ان روز به نشانه موافقت با رهبری رئیس جمهور جوان نایستادند حقایق و واقعیت های زیادی را برملا خواهد نمود لیکن نکته مهمتر در همین عدم

ایستادن نهفته است. از همان نخست که سیدعلی آقا خامنه ای به عنوان رهبر جمهوری اسلامی و امام امت توسط خبرگان ملت کشف گردید قضایای جدیدی هم رُخ نمود. بتدریج آنان که سال ها در بیت منتظری و تیم مهدی هاشمی با هم جمع شده بودند و کسانی که امام خمینی ره بواسطه صلابت انقلابی مردم اجازه رشد تفکرات چپ و مارکسیستی شان را نداده بودند، در جمع های گوناگون به هم پیوستند و حلقه های مختلف سیاسی و فکری را ایجاد کردند تا بتوانند منویات درونیشان را که سال ها پنهان داشته بودند را عیان کنند. از اعضای مثلث ما نمی توانیم که امام را مجبور به صلح ۵۹۸ کردند تا نظریه پردازان مثلاً دینی بیت منتظری چون سروش و کدیور در کنار مثلاً توابین مجاهدین خلق که در دفتر اطلاعات نخست وزیری چنبره زده بودند به هم رسیدند تا شد آنچه شد.

از این حیث همیشه تاریخ همین را گواه داده است که چون رهبری الهی در هر جا و در اعصار تاریخ به پا خاسته و نهضتی الهی را رقم زده و آنگاه با حمایت امم روبرو گردیده بعد از رحلتش کسانی با نام او نهضتش را خالی از محتوا کرده اند و جز فرم و تشریفاتی را نگاه نداشتند. این حرکت زالو صفتانه منافقین و شیاطین عالَم از آدم ابوالبشر شروع شد و تا دوره رسول خاتم و نهضت های الهی بعد از او بوده است. نهضت موسی ع را قارونیان و تمامیت طلبان بنی اسرائیل مصادره نمودند، نهضت عیسی ع را کاهنان معبد و سپس پاپ های واتیکان و نهضت رسول الله ص را یاران سقیفه بنی ساعده سرقت کردند. یهودیان هارون و پتروس خلفای موسی ع و عیسی ع را کنار زدند و امویان علی ع و فرزندانش را مهجور کردند. گویا این عادت تاریخ شده است که اوصیای انبیاء و امامان الهی که سر آغاز نهضتی نو هستند بیش از بنیانگذارانشان متحمل رنج و سختی گردند؛ چنانچه هارون ع از ترس جانش در قبال سامری نشست و حضرت امیر ع هم برای حفظ اسلام خانه نشینی را ترجیح داد به قشون کشی. از این روی سئوالی مطرح می شود که چرا خلفای نهضت ها همیشه آماج فتنه فتنه گرانند؟

حوالی دهه ی سوم پس از هجرت و حواشی سال ۳۶ه.ق بود که دو سپاه کوفه و شام یکی به رهبری امیرالمؤمنین ع و دیگری به سرکردگی «معاویه بن ابی سفیان» در جایی به نام «صفیّن»، قریه ای مخروبه از قرای «روم» به هم رسیدند. «عمّار بن

یاسر» یکی از پنج نفر «شرطُ الخمیس» بود که در ماجرای سقیفه با حضرت امیر ع پیمان یاری تا پای جان بسته بودند، والی شهر کوفه در زمان خلیفه دوم، از متنفذان در روشنگری مردم نسبت به فساد دستگاه حکومتی خلیفه سوم یار همیشگی علی بین ابی طالب ع در میانه ی جنگ با سپاه شام آرام و قرار نداشت. هر جا که زمزمه ی شکّ و شبهه در لشگر عراق پدیدار می شد عمّار آنجا بود و خطابه ای می خواند لیکن یکی از مهمترین جملات وی در صفین مربوط است به اولین رجزخوانیش که گفت: «نحنُ ضَرَبناکُم عَلی تنزیله؛ فَالیَوم نضربُکُم عَلی تأویلِه.» (نور الثقلین، ۴۸۲/۲ الی۴۸۵.): «در گذشته با شما بر اساس تنزیل قرآن نبرد کردیم و امروز بر اساس تأویل آن نبرد می‌کنیم.». ساده اندیشی است که گمان شود این جمله عمار که سال ها پای درس مکتب نبوی و علوی بوده است فی البداهه صادر شده است. لذا مسئله جهاد بر سر «تنزیل» و «تأویل» قرآن و اسلام چیزی است که در احادیث نبوی و روایات رسیده از وجود شریف امیرالمؤمنین ع بدان اشارات مستقیم شده کما اینکه رسول الله ص فرمودند: «من بر تنزیل قرآن می جنگم و «علی» بر تأویل آن خواهد جنگید.». (مستدرک حاکم، ص۱۲۲)

«تأویل» در علوم قرآنی در مقابل «تنزیل» به کار می رود و در فقه الغت عرب به «مآل شیء» و «سرانجام او» تعبیر می شود لذا شهید علّامه «مرتضی مطهری» در این باب می گوید: «جمله‌ای دارد امیرالمؤمنین. این جمله از مسلمات تاریخ است که امیرالمؤمنین در همان جریان صفین و جمل و غیره می‌فرمود: "پیغمبر بر تنزیل می‌جنگید و من باید بر تأویل بجنگم!" دشواری کار علی(ع) همین‌جاست. پیغمبر با تنزیل می‌جنگید؛ یعنی با دشمن روبه‌رو بود یا می‌خواست روبه‌رو بشود. آیه‌ای در مورد معین نازل می‌شد، در همان موردی که آیه نازل می‌شد، همه مسلمین می‌دانستند که این آیه قرآن مال همین جاست؛ می‌رفتند و می‌جنگیدند. دیگر برای کسی شک وشبهه‌ای باقی نمی‌ماند. اما علی باید با تأویل بجنگد؛ یعنی آیه قرآن همین آیه قرآن است اما شأن نزول، آن شأن نزول نیست؛ مربوط به زمان پیغمبر است. روح همان روح است، روح همان دستور است ولی شکل فرق کرده است. علی باید با تأویل بجنگد. تأویل از ماده "اول" است. اول یعنی رجوع. مؤول یعنی مرجع. این‌که می گوید من به تأویل باید بجنگم، یعنی این چیزی که الان من باید با او بجنگم،

ظاهر و شکلش نیست اما روح و معنی و برگشتش همان است. ظاهر این می‌گوید آیه قرآن، اما روح و باطن و معنایش همان کفر است؛ یعنی من با نفاق باید بجنگم.» (پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی سیدعلی خامنه ای- سخنرانی شهید علّامه مطهری، مسجد الجواد تهران، ۱۳۵۰ه.ش)

عمر حکومت علی بن ابیطالب ع بعنوان خلیفه چهارم هر چند کوتاه شد امّا بزرگترین جنگ ها، فتنه ها و توطئه ها را به خود دید. مقابله با ناکثین، قاسطین و آنگاه مارقین کمر هر حکومتی را می توانست بشکند. چه آنکه تا آن روز مسلمین در جبهه ای که هم کیشانشان حضور داشته باشند نجنگیده بودند، تا قبل از بروز عدالت علوی و اسلام ناب محمدی ص در دوران حکومت امیرالمؤمنان ع هر چه جهاد بود بین مسلمین با مشرکین یا کفار بود خواه مشرکین و کفار شبه جزیره عربستان خواه جنود ایران و روم پادشاهی. علی ع چون با زیاده خواهی «طلحه» و «زبیر» مواجه شد افسار عدالت بر دهان آنان کشید و این شد زمینه ساز اولین فتنه در دوران خلافت حضرت امیر ع که گروه اول ناکثین (پیمان شکنان) را با شتر سرخموی «عایشه» امّ المؤمنین به گود جنگ آورد. گویند چون حضرت در جمل با مردم بصره سخن گفت و به روشنگری پرداخت، اذعان آنان به حق را دید و حجت بر خود تمام کرد به آرایش نظامی سربازان و افسران خود پرداخت و این آیه را تلاوت کرد: «وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان‌لهم لعلهم ینتهون» (سوره مبارکه توبه، آیه ۱۲.): «اگر آنان سوگندهای خود را شکستند و به آیین شما طعنه زدند با سران کفر نبرد کنید برای آنان پیمانی نیست‌شاید آنان باز داشته شوند.» و آنوقت فرمود: «به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و محمد را برای نبوت برگزید آنان مورد این آیه هستند و از روز نزول این آیه با پیمان شکنان نبرد نشده است.». (نور الثقلین، ۴۸۲/۲الی۴۸۵.)

از آن روز تا بحال چیزی حدود ۱۴۰۰ سال قمری گذشته است و هنوز جهاد مؤمنین بر سر «تأویل» باقیست. بعد از حید کرّار ع فرزندان معصومش نسل به نسل و عصر به عصر به انحاء گوناگون با منافقان درگیر گشتند تا قرائت ناب از اسلام نبوی حیات خود را ادامه دهد و روزنه ای یابد به تاریخ و در عصر اطلاعات و بعد از یک پروسه تاریخی طولانی مدت که دین توسط رنسانس اروپائیان به انزوا کشیده

شده بود؛ فرزندی از فرزندان فاطمه س و سیدی از سلاله پاک رسول از شهر فقاهت جواهری: قم قیام کند و دو مرتبه «تأویل» راسخون علم را به گوش جهانیان برساند. از این پس «روح الله الموسوی الخمینی» جنگید تا «تأویل» درست از اسلام در قالب حکومت «جمهوری اسلامی» با رکن اساسی «ولایت مطلقه فقیه» را به عرصه بین الملل بشری عرضه کند لیکن اینبار «تنزیل» امام راحل ره تأسیس «تأویل» صحیح از اسلام بود که ادامه راهِ دانشگاه های سراسری باقر و صادق ع بود. از سال ۱۳۴۲ ه.ش امت ایران به امامت امام خمینی ره در راه اینکه جمهوری اسلامی را تأسیس نمایند جنگیدند و جهادشان با طواغیت و سر سپردگان به غرب بود که از آنچه می کردند و داشتند ابایی نداشتند. اما چون دوره «تنزیل» انقلاب و جمهوری اسلامی پایان یافت آنجا که اقتدار رهبر انقلاب و همراهی امت بود کم کم نفاق هم بروز کرد. آنان که به طمع چیزی همراه انقلاب بودند با ظاهری اسلامی و انقلابی و با منویات درونی خویش سعی کردند در بدنه انقلاب رسوخ کنند. همانطور که در صدر اسلام مقارن با رحلت رسول اکرم ص منافقین جرأت عرض اندام یافتند اینبار نیز منافقان به رحلت خمینی ره دست به سازمان دهی زدند. چنانچه در دوره حضرت امیر ع کسانی خود را قاری و صحابه رسول نامیدند و بر سر «تأویل» با وصیّ خدا جنگ گشودند این مرتبه نیز یاران قدیم انقلاب از نفوذی منافقین نفوذی گرفته تا یاران زیاده خواه خود را پیروان خط امام نامیدند و بر سر «تأویل» انقلاب اسلامی با ولی فقیه کارزار آغاز کردند.

بازخوانی جبهه همیشگی بین مؤمنین حقیقی و راسخون علم که مسئولین «تأویل» قرآنند با منافقین و علمای اسلام طریقتی از صدر اسلام تا تاریخ معاصر انقلاب اسلامی ماجرای صد مَن کاغذ است که مجال این فرصت نیست. لیکن مهمترین مسئله در جهاد «تنزیل» و «تأویل» یک واژه است: «نفاق». آنچه در جهاد «تأویل» کار را سخت و دشوار می سازد نفاق منافقان است. اینکه مردم بفهمند حضور اسلام بهتر از حضور طواغیت بر رأس حاکمیت است هر چند مهم است لذا چیز چندان دشواری نیست آنچه کار را پیچیده تر می کند این است که کسانی بخواهند در اسلام بخیزند و آن را وارونه نمایند و اسلام را با فُرم و نام «اسلام» حفظ کنند اما محتوا را آنطور که می خواهند تغییر دهند. در اینصورت مارقین پیرو قاسطین

و ناکثین می شوند و به قصد قرب الی الله امام حسین ع را به آن وضع شهید می کنند. از همین باب است که وقتی حضرت امیر ع برای «محمد بن ابی بکر» والی مصر نامه می نگارد ضمن اشاره به حدیثی نبوی خطر نفاق و جهل را بیش از هر چیزی می دانند. راز این خطر زائد الوصف در منافقین در سه حقیقت است که شهید معلم مطهری به آنان تصریح می کند:

۱-تعریف نفاق: «کلمه "نفق" در قرآن آمده است: "إن تبتغی نفقاً فی الأرض او سلما فی السماء". لغویین می‌گویند نفق یعنی راه؛ البته راه‌های مخفی و پنهانی. یادم هست وقتی ما شرح نظام می‌خواندیم به لغتی برخورد کردیم و ان لغت "نافقاء" است. در آن‌جا این‌جور معنی کرده بود: موش صحرایی سوراخ خودش را که در صحرا می‌کند، یك احتیاطی می‌کند برای نجات از دشمن. یك در برای سوراخ و آغل خودش باز می‌گذارد که همان در معمولی رفت و آمد است که باید برود و بیاید. ولی بعد در یك نقطه دور دستی که از این دروازه آشکار دور است از زیر زمین به طرف بالا می‌کند و می‌کند تا سقف را به کف زمین نزدیك می‌کند، اما آن‌قدر نمی‌کند که سوراخ بشود؛ بلکه یك قشر نازکی باقی می‌گذارد و نه آن‌قدر نازك که خود قشر خراب بشود، بلکه در این حد که اگر روزی خطری از در پیدا شد، حیوان درنده‌ای از این در وارد شد و خطر ایجاد کرد، او بتواند با سرش محکم بزند و این قشر خراب بشود. عرب به این می‌گویند "نافقا" یعنی یك راه مخفی درونی سر پوشیده‌ای که برای دنیای موش صحرایی جزء اسرار نظامی است و دشمن از آن با خبر نیست. منافق را چرا منافق می‌گویند؟ می‌بینیم گفته‌اند برای این‌که دو در برای خودش قرار داده: یك در ورودی که از آن در به اسلام وارد می‌شود و یك در خروجی که باید فرض کنیم در پنهانی است؛ از یك در وارد و از در دیگر خارج می‌شود.». این نقطه دقیقاً همان چیزی است که در منافقین انقلاب اسلامی از مجاهدین خلق گرفته تا نفاق سبز و حالا جریان نفوذی دیده می شود.

۲-کارکرد نفاق: «قرآن منافقین را- همان منافقینی که در زمان خود رسول اکرم بودند- به صورت افرادی جدا از هم نمی‌بیند. به صورت یك دسته متشکل و هم‌فکر که در میان آن‌ها همبستگی وجود دارد، می‌بیند. آیه‌ای است در سوره توبه. می‌فرماید: "و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون

عن المنکر" الی آخر. مردان مؤمن و زنان مؤمن حامیان یکدیگر هستند، وابسته و پیوند خورده به یکدیگر هستند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. در مقابل، کافران را ذکر نمی‌کند، منافقان را ذکر می‌کند. برای منافقان هم چنین وابستگی قائل است. گو این‌که کلمه "اولیاء" را به کار نمی‌برد، ولی می‌فرماید: بعضهم من بعض بعضی‌هاشان از بعضی هستند؛ یعنی این‌ها از یکدیگر هستند. این تعبیر "همبستگی" از تعبیر "بعضهم اولیاء بعض" اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ چون در برخی دیگر از آیات قرآن این تعبیر هست و مفسرین اینچنین می‌فهمند که این‌ها آنچنان به یکدیگر وابسته هستند که یکی هستند. مفهوم "بعضهم من بعض" اتحاد و یگانگی را می‌رساند که بالاتر از مفهوم حامی بودن و ناصر بودن است. نقشه و عملشان درست ضد عمل مؤمنین است. اگر مؤمنین مردم را ترغیب می‌کنند به آنچه که "معروف " نامیده می‌شود و کار خیر است و اگر از کارهای شر باز می‌دارند، این‌ها درست در جهت عکس فعالیت می‌کنند؛ نقش بازدارندگی دارند که در آیات دیگری از قرآن می‌توان استنباط و استفاده کرد. از جمله همین‌جا: "و یقبضون أیدیهم" و دست خودشان را قبض می‌کنند، بسط ید ندارند، موقع کار و عمل که می‌شود، عقب‌نشینی می‌کنند، از داخل به جامعه اسلامی صدمه و ضربه می‌زنند.». و این نکات همانی است که در زمان بنی صدر پیوسته شهید بهشتی و نزدیکانش از طرف منافقین مانع پیشرفت دولت و ملت نامیده می شدند، در دوم خرداد مدام بر لوایح دو قلو اصرار می شد و هرگونه ناکارآمدی را مربوط به نهادهای ذیل ولی فقیه می دانستند و امروز نیز جریان نفوذی با پروژه سازی های گوناگون کشور را دچار شوک روانی می کند تا از حرکت باز ایستد.

۳-ابزار نفاق: «ابزار منافق چیست؟ نمی‌شود منافق را در دنیا از میان برد؛ هست. بشر است، منافق می‌شود. بشر وقتی در جامعه‌ای قرار گرفت و دید اگر بخواهد بر خلاف اصولی که مردم جامعه به آن اعتقاد دارند، تظاهر کند، جامعه او را درهم می‌کوبد، فوراً تظاهر می‌کند؛ به همان لباس درمی‌آید ولی جامعه باید خودش آگاه باشد و گول تظاهر و فریب را نخورد. ... خیلی عجیب است! پیغمبر از دو چیز اظهار نگرانی کرده است: از نفاق و منافق؛ و دیگر این‌که از توده امت جاهل و نادان باشند. در آن‌جا فرمود: "إنی لا أخاف علی امتی مؤمنا و لا مشرکا" تا آن‌جا که فرمود:

"و لكنى أخاف عليكم كل منافق الجنان عالم اللسان". در این‌جا می‌فرماید: "إنی لا أخاف علی امتی فقر و لکن أخاف علیهم سوء التدبیر" من از فقر و نداشتن ثروت بر امتم بیمناك نیستم؛ یعنی کمی ثروت، امت من را از پا درنمی‌آورد. آن چیزی که من از آن نگران هستم فقر معنوی و فکری و فقر اندیشه است.». راه مبارزه با نفاق هم گرفتن ابزارش است و با بصیرت افزایی امت نفاق منافق خنثی می گردد.
لذا همین سه عنصر خطر آفرین منافقین و نحوه مبارزه با آنان است که کار وصی امم را سخت می نماید، اینکه وصی امت باید رو در روی منافقینی که بعضاً یاران نهضت و قادمین انقلاب بودند بایستد و روز به روز مردم را تربیت کند تا شکار ناکثین و قاسطین نشوند. حال محکمتر فریاد بزن: «خامنه ای خمینی دیگر است؛ ولایتش ولایت حیدر است.».

مشکلات رهبران دوم

موسي به هنگامي برگزيده شدن از جانب حق و در اولين مأموريت خود از خداي جل و علي درخواست نمود تا هارون برادرش را نيز همراه خود او به اين مأموريت گسيل نمايد تا بار سنگين مواجهه با طاغوت را باهم بر دوش بكشند. استدلال موسي آن بود كه هارون فصيح‌تر از من است و مي‌تواند به خوبي عهده‌داري جانشيني مرا بكند.
هارون در تمام برهه‌ها همراه موسي بوده و او را ياري مي‌كرد، از مقابله با فرعون گرفته تا كوچاندن قوم لجوج يهود و تا تشكيل حكومت جهاني موسوي. موسي به قوم خويش بارها وصيت كرده بود كه هارون را به عنوان جانشين و وزير و جايگزين خود در مواقع غيبت و يا پس از خود منصوب مي‌كنم و پيروي از او همچون پيروي از من است. كليم‌الله اما در برهه‌هايي از هر سال به شوق مناجات با رب‌العالمين قوم خود را كه بسيار به آنان شفيق و مهربان بود رها مي‌كرد و به كوه طور عزيمت مي‌كرد. قوم موسي اما با آنكه آن همه تعاريف هارون را شنيده بود، قدرت مديريت او را از نزديك لمس نموده و تأكيدات موسي نسبت به هارون را ديده بود اما با هارون رفتاري سواي رفتار با موسي داشت. قرآن در اين باره ميفرمايد: «و لقد قال لهم هارون من قبل يا قوم انما فتنتم به و ان ربكم الرحمن فاتبعوني و اطيعوا امري» اما قوم او

در پاسخ گفتند: «قالو لن نبرح علیه عاکفین حتي یرجع الینا موسي» چنین بود که این قوم ارشادات هارون را نپذیرفته و دچار فتنه سامري شد. موسي پس از بازگشت از میقات به توبیخ برادر پرداخت و خطاب به او گفت:« قال یا هارون ما منعك اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن،افعصیت امري قال یابن ام لا تاخد بلحیتي و لابراسي اني خشیت ان تقول فرقت بین بني اسرائیل و لم ترقب قولي» مشکل در آنجا بود که قوم موسي دین را از دستان موسي گرفته و ظرفیت باز تولید نگاه به ولي را در غیر از موسي نداشت. گمان مي‌کرد که اگر ولي‌اي که با او انقلاب کرده، طاغوت را بر نیل مستغرق کرده و با او حکومت جهاني تشکیل داده است از میان برود و یا به غیبت فرود رود دین او نیز به همراه او دفن شده و نابود مي شود. قوم بني‌اسرائیل رهبر اول خود را پذیرفت اما در انتقال این رهبري به رهبر دوم دچار اعوجاج و ایستایي شد.
این مشکل در جریان تاریخ صدر اسلام با ابعاد پیچیده‌تري تکرار شد. مردم زمان رسول الله(ص) آنچنان عشق و علاقه به پیامبر رحمت للعالمین نثار مي‌کردند که قطره‌اي از آب وضوي آن پیغامبر الهي از صورت مبارك شان جاري نمي‌شد مگر آنکه آن‌را به عنوان تبرك براي خود برمي‌گرفتند. این مردم اما همچون قوم موسي تاکیدات رسول گرامي(ص) پیرامون امیرالمومنین را بارها و بارها شنیده بودند که «انت مني بمنزلت هارون من موسي الا انه لا نبي بعدي» اما در هنگامي که در جنگ احد شایعه شهادت رسول خدا را شنیدند، بر خود لرزیدند و کار دین خدا را تمام شده دانستند.این چنین بود که قرآن کریم فرمود: « و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علي اعقابکم و من ینقلب علي عقبیه فلن یضرالله شیئا و سیجزي الله الشاکرین» این عدم ظرفیت و درك رهبر دوم از سوي مردم براي پیشبرد دین علاوه بر آن بود که در عهد پس از رسول الله(ص) مدعیان زیادي - علیرغم عدم صلاحیت و توان لازم راهبري امت - چشم به جایگاه الهي رسول الله(ص) دوخته و به امیرالمومنین(ع) رشك مي‌ورزیدند. امت نیز گرچه پیامبراسلام(ص) را پذیرفتند و دستورات او را در زمان حیات ایشان اجرا مي‌کردند اما در این انتقال رهبري، دچار ظاهربیني کوته‌نگري و اشتباه شدند.
کساني در جامعه پیدا شدند که خود را هم عرض امیرالمومنین(ع) پنداشتند و برخلاف آنکه تأکیدات مکرر پیامبر(ص) مبني بر صلاحیت‌هاي علي بن

ابيطالب(ع) را شـنيده بوده و خود نيز بر آن واقف بودنـد اما حب دنيا و مقام آنان، با اميرالمومنين(ع) كاري كرد كه مدت ۲۵ سـال، بهترين جايگزين رسول خدا(ص) خانه‌نشين شد.

اين خواص مردود كه علي القاعده مي‌بايست سخن رسول الله(ص) را بر چشم نهاده و به رهبريت علي بن ابيطالب(ع) تمكين كرده و او را ياري مي‌نمودند خود را «يكي» در مقابل «علي» فرض كرده و حاضر به پيروي از او نشدند.

حتي پس از ۲۵ سال خانه نشيني علي در حاليكه بسياري از فحول و كبار صحابه از ميـان رفتـه بودند برخـي باقي مانـدگان آنان همچـون طلحه و زبير مي‌خواسـتند بيعت خود با علي(ع) را مشـروط سـازند؛ مشـروط به آنكه سـهم آنان در اين قدرت حفظ شـده و آن هنگام كه اميرالمومنين(ع) آنان را به تمكين بي‌چون و چرا و غير مشوط خود فراخوند، نكث بيعت با علي(ع) كرده و در مقابل او شمشير كشيدند.

اين از سختي‌هاي رهبران دوم است كه پس از رهبري اول با جامعه‌اي از مردم روبرو شوند كه قدرت تميز عدم فاصله ميان رهبر اول و دوم را نداشته و از سوي ديگر اين مردم توسـط خواص مردودي كـه خود را همرديف رهبـري دوم مي‌دانند به عصيان و نافرماني و پيمان شكني تشوق مي‌شوند.

همچنين است در زمان رهبري دوم، هنگامي‌كه علي‌القاعده تفسير و تبيين و تعيين خط مشي حركت كلي جامعه از سوي او به مردم ارائه شده و مردم نيز از آن تعبيت نماينـد، خواص مـردودي كـه علي القاعـده از نسـل اول انقلابيون هسـتند بـه دليل رشـك‌بري نسـبت به رهبري جامعه، تفسـير و تبيين و خط مشـي‌اي خود ساخته و معارض با خط مشـي مشـخص شـده رهبري جامعه به مـردم ارائه نمـوده و حتي با تبديـل ، تأويل و تاريخ سـازي خود در اذهان عمومي، اعوجـاج، نافرماني و عصيان نسبت به ولايت را تئوريزه و توجيه تراشي مي‌كنند.

اين مشكل سبب مي‌شود تا دست رهبري بر خلاف رهبري اول بسته شده و اعمال ولايـت، سـخت و ثقيـل گـردد. همچنين اسـت كه بدليـل آنكه ايـن افـراد از قدرت نفوذ، كبرسـن، اعتبار و رتبه بالاي اجتماعي و سياسـي و شأنيت همراهي با رهبري اول برخوردارند، نه مي‌توان با آنان برخورد سـخت و خشـن اعمـال و راه را براي ادامه فتنه‌گري آنان بر بست و نه مي‌توان بر اقدامات خلاف آنان چشم پوشيد.

مشـكل ديگر نيز آن اسـت كه بالطبع با گذشـت زمان، فرزندان واطرافيـان اين خواص مـردود نيـز پاي در ميـدان نهاده و سـعي مي‌كنند با اسـتفاده از اعتبـار خانداني خود، ميراث تصور شده خود از انقلاب را طلب كرده و به خاطر آنكه از يك سو حتي از برخي رو دربايستي‌هاي پدران خود در مواجهه با انقلاب پدران و رهبران اول و دوم تهي بوده و از سوي ديگر از بي‌باكي ، تهور ، جسارت و پتانسيل قابل توجه در هدم پايه‌هاي انقلاب پدران خود برخورداند، معضل برخورد رهبران دوم با آقازادگان انقلابيون، معضلي جدي و حساس است كه چنين معضلي هيچ‌گاه در زمان رهبران اول در ميان نبوده است.
مشكل ديگر رهبران دوم نيز كه از همين موارد پيش گفته نشأت مي‌گيرد، پديد آمدن مسـئله نفاق ودورويي در زمان اين رهبران اسـت. چرا كه مواجهه رهبران اول بالطبع مواجهه و هدايت جامعه براي مقابله با دشمن صريح و «رو» با پديده انقلاب است. اما با گذشت زمان مواجهه رهبران دوم با دوستان گذشته و منافقان امروزي است كه همان اهداف دشمن صريح را در قالب دروني جامعه پياده مي‌سازند. به بيان روايات مبارزه با تنزيل ومبارزه با تاويل تفاوت اصلي دو نوع مبارزه است.
از ايـن روسـت كـه تدبيـر، مـدارا و صبـر، عمدتـا در نـوع مواجهـه بـا رهبـران دوم بـا اعوجاجات به كار گرفته شده است.
دراين ميان اما يكي ديگر از مشـكلات رهبران دوم گذشـت طبيعي زمان پيدايش و حدوث انقلاب اسـلامي اسـت. چرا كه در زمان حدوث هر انقلاب، بالطبع عده‌اي به اصطلاح «جوگير» شده و وارد پروسه انقلاب شده‌اند. اين عده پس از مدتي درمي يابند كه اين انقلاب در جهت منافع آنان نبوده و از اين رو با اصل انقلاب زاويه پيدا مي‌كنند. عده‌اي ديگر نيز از پي‌گيري آرمان‌ها خسـته شده، روحيه محافظه‌كاري در آنان رسوخ يافته و از ادامه دادن مسير انقلاب «پشيمان» مي‌شوند. همچنين عده‌اي نيـز افزايش صدمات متحمل شـده خـود در دوران انقلاب را تاب نياورده و گذشـته خود را نفي مي‌كنند. عده‌اي نيز از انقلابيون سـابق دراين مدت از بين رفته و بدين ترتيب، نسل اول هوادار انقلاب در زمان رهبران دوم كاهش يافته و چالش جديد اين رهبران، انتقال ارزش‌هاي انقلابي به نسل‌هاي دوم به بعد خواهد بود.
عـلاوه بـر آنچه ذكر شـد نيـز مي‌توان مـوارد متعـددي را يافت كـه اثبات كننـده اين حقيقت باشـد كه مشكلات دوران رهبران دوم اگر بيشتر از مشكلات و گرفتاريهاى رهبران اوليه نباشد به يقين كمتر از آن نيست.

در جمهوري اسلامي ايران نيز اين مشكلات البته در مقياسي خاص انقلاب، بروز و ظهور يافته است و گرچه قاطبه مردم به خوبي ظرفيت نگاه به ولي دوم و ادامه دادن انقلاب اسلامي با او را از خود نشان داده و انصافا نيز بايستي گفت كه قدرت مديريت، صبر، مدارا و تدابير رهبري معظم انقلاب اسلامي –دام ظله - آنچنان فضا را پر كرده كه هيچگونه خلائي از ناحيه فقدان امام راحل عظيم‌الشأن - ره- در جامعه پديدار نشد، اما مشكلات و مصائب ديگري همچون اشكال تراشي‌هاي خواص مردود، ابهام افكني‌هاي آنان و خاندان و فرزندان شان و نيز برخي هم عرض خواهي‌هاي آنان با رهبريت جامعه - عليرغم فقدان حتي حداقل‌هاي توان رهبري - همچنان در جامعه نيز جاري بوده است.

نكته اما آن است كه پيوستگي آرماني گفتماني و عينيت حقيقي ميان رهبري اول و دوم انقلاب اسلامي را، مردم به خوبي احساس كرده‌اند و از اين رو مشكلات ياد شده نمي‌توانند معضل جدي در جامعه پديد آورند.

تحلیل جامع قرآنی-روایی از: ۱. دلایل، ۲. علل و معالیل ۳. عوامل کنش‌ها و واکنش‌های رهبر انقلاب در مدیریت کلان کشور

مبانی و مفاهیم پایه

«نفاق»، پدیده‌اي شوم و بيماري بسيار خطرناكي است كه حيات هر انقلابي را از درون تهديد مي‌كند. سابقه نفاق و نفاق ورزی را باید از زمان خلقت حضرت آدم(ع) دانست؛ و آن زمانی بود که شیطان برای فریب جناب آدم(ع) و حوّا، چهره ای منافقانه به خود گرفت و خود را خیرخواه آنان معرفی نمود:
«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُورِيَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ * وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ؛ سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند! و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم!» (اعراف: ۲۱-۲۰)

عـلاوه بر عبـارت پایانی آیه شـریفه که شـیطان بـه دروغ سـوگند یاد می کنـد که من خیرخواه شـما هسـتم، طبق دیدگاه برخی مفسرین، از جمله «وسـوس له» - با توجه به حرف «لام» که معمولاً برای «نفع» و «فائده» می‌آید- نیز چنین استفاده می‌شود که شـیطان در وسوسـه‌های خود، چهره خیرخواهی و دلسـوزی بـرای آدم(ع) گرفت؛ در حالی که در جمله «وسوس الیه» چنین معنائی وجود ندارد و آن، تنها به معنی «نفوذ مخفیانه در قلب» است.[1]

نفاق ورزی شیطان در فریب آدم(ع) متوقف نشد و او پس از هبوط و رانده شدن از درگاه الهی نیز رفتارهای منافقانه ای همچون «تزیین»، «کید»، «وعده دروغ»، «تغریر» و «تسـویل» را در مواجهـه با ابنـاء آدم بکار می گیـرد؛ بگونه ای کـه باید گفت اصولاً روش اصلی شیطان در فریب انسان ها، رفتار منافقانه است. بنابراین بی تردید باید «شیطان» را پایه گذار نفاق ورزی و سرسلسله منافقان دانست.

طبق شواهد قرآنی پدیده نفاق در اقوام برخی پیامبران الهی، همچون قوم بنی اسرائیل نیز کم و بیش وجود داشته است؛ امّا به قرینه آیات قرآن، پیامبری که بیش از همه با این پدیده در میان اصحاب خود مواجه بوده اسـت، پیامبر اسلام(ص) است؛ و آن نبود جز به دلیل قدرت فرهنگی، سیاسـی و اجتماعی مسلمانان و اصحاب پیامبر اکرم(ص). این قدرت، در دوران حضور مسـلمانان در مکّه، از نوع قدرت فرهنگی و معنوی و در دوران مدینه، علاوه بر قدرت فرهنگی، از نوع قدرت سیاسی، اجتماعی و نظامی نیز بوده است.

زیـرا هرچند نفاق پدیده ای درونی و شـخصی اسـت، امّا بـروز بیرونی آن بـه عنوان یک معضـل فرهنگـی، اجتماعی و سیاسـی، زمانی اسـت که قـدرت اهل ایمـان در جامعه افزایش می یابد و افرادی، هرچند در باطن به اسلام و پیامبر اسلام(ص) اعتقادی ندارند، امّا به انگیزه کسب منافع مادی در جامعه ایمانی، ظاهری مؤمن از خود نشان می دهند. نقطه اوج شکل گیری این پدیده زمانی است که با تشکیل حکومت اسلامی، قدرت اهل ایمان تثبیت می شود و در نتیجه، انگیزه های قوی تری همچون کسب قدرت سیاسـی برای نفـاق ورزی به وجود می آیـد. در واقع باید گفت هـدف اصلی جریان نفاق از نفاق ورزی، فریب مردم مسلمان، تأثیرگذاری نامحسوس بر باورهای اسلامی

---

۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان في تفسیر القرآن؛ ج۴، ص۶۲۶

و انقلابی آنان و همراه کردن مردم با خود و نهایتاً، براندازی حکومت اسلامی و به دست گرفتن قدرت است.
انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنا نبوده و همزمان با شکل گیری انقلاب در سال ۱۳۵۷، افراد، سازمان ها و جریان هایی با رفتارهای منافقانه و با هدف براندازی حکومت اسلامی پدید آمدند، که باید طبق اصول و روش های اسلامی با آنان مقابله می شد؛ چراکه حکومت اسلامی که در سال ۱۳۵۷ در ایران تأسیس گردید و تاکنون نیز ادامه دارد، حکومتی است مبتنی بر آموزه های اسلامی که باید اصول، اهداف و روش هایش را کاملاً با دیدگاههای قرآن و اهل بیت(ع) منطبق سازد. علاوه بر اینکه جریان نفاق نیز به دلیل دارا بودن ویژگی های روانی، فکری و رفتاری مشابه در طول تاریخ، همواره از روش های مشابهی برای ضربه زدن به حکومت اسلامی بهره برده است. امامین انقلاب اسلامی (حضرت امام خمینی(ره) و امام خامنه ای(مدّظلّه العالی))، هریک در طول دوران رهبری شان با «اصول» و «اهداف» کاملاً یکسان به مدیریت جریانات نفاق زمان خود پرداختند؛ امّا اقتضائات و شرایط متفاوتی که در دوران هریک از این دو رهبر الهی وجود داشت، موجب شد تا آنان در مواردی از «روش های متفاوتی» برای مدیریت این جریان استفاده نمایند.
این بخش تلاش دارد تا ضمن بررسی مفهوم اصلی «نفاق» در قرآن کریم روش های متنوع قرآن کریم و اهل بیت(ع) از یک سو و روش های امامین انقلاب اسلامی از سوی دیگر، برای مدیریت این جریان را احصاء نموده و در تطبیقی واقع بینانه و مبتنی بر اقتضائات و شرایط متفاوت هر دوره زمانی، به این سؤال اساسی پاسخ دهد که مدیریت جریان نفاق توسط امامین انقلاب اسلامی تا چه اندازه مبتنی بر مبانی قرآنی و آموزه های نبوی بوده است؟

مفهوم شناسی «نفاق» و تفاوت آن با برخی مفاهیم مشابه

◂ مفهوم شناسی «نفاق»

معنای لغوی، اصطلاحی، قرآنی و روایی «نفاق» تفاوت هایی با یکدیگر دارند که در ادامه بررسی خواهند شد.

۱. معنای لغوی نفاق

کلمه «نفاق» از ریشه «نفق» است که لغت شناسان معانی گوناگونی برای آن بیان نموده اند. معانی همچون رونق داشتن (بازار)، فقیر شدن، مردن، از بین رفتن، تمام شدن و خارج شدن.[۱]

همچنین به لانه موش صحرایي در زیر زمین که در قسمتي از دیواره آن، سطحی نازك تعبیه نموده، که هنگام خطر با یك ضربه سر، آن لایه نازك را تخریب کرده و از آن خارج مي‌شود، «نافقاء» گفته می شود.[۲] «النَّفَق» نیز شکافی است در زمین که از جای دیگری راه خروج دارد.[۳]

به نظر می رسد، همانگونه که برخی لغت شناسان تصریح کرده اند،[۴] می توان معنای «خروج» را به نوعی در همه معانی «نفاق» نهفته دانست؛ با این توضیح که با خروج روح از بدن و یا خروج از دنیا، انسان «می میرد»، و با خارج شدن کالا از بازار، بازار «رونق» می گیرد و با خروج مال از زندگی، انسان دچار «فقر» می گردد.

همچنین کمک به دیگران را هم به این دلیل «انفاق» می گویند که با «اخراج مال» همراه است؛ «أَنفَقَ مالَهُ»، یعنی مال را از ملکش خارج کرد.[۵]

۲. معنای اصطلاحی و قرآنی

با نزول قرآن کریم واژه «نفاق»، مفهومی نو و البته مرتبط و هماهنگ با معناي لغوي خود پیدا کرد؛ معنایي که تا پیش از بعثت، در میان عرب جاهلي، رایج و شناخته شده نبود. ابن منظور درباره تغییر یافتن معناي این واژه در قرآن می نویسد:

«نفاق، اصطلاحي اسلامي است که عرب با معناي مخصوص آن، یعني پنهان نمودن کفر و اظهار ایمان آشنا نبود، گرچه اصل این واژه در لغت معروف بوده است».[۶]

به نظر می رسد، مفهوم «خروج» که در معنای لغوی «نفاق» نهفته است، در کاربرد دینی و قرآنی آن نیز به نوعی وجود دارد. راغب ضمن بهره گیری از مفهوم «فسق» که

---

۱. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ ج۵، ص۴۵۴

۲. ر.ک: ابن‌منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج۱۴، ص ۳۲۶

۳. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغة؛ ج۵، ص۴۵۵

۴. همان؛ همچنین، ر.ک: طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان في تفسیر القرآن؛ ج۴، ص۴۵۷

۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان في تفسیر القرآن؛ ج۱، ص ۱۲۱

۶. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج۱۰، ص۳۵۹

به معنای «خروج از شرع» است،[1] درباره کاربرد قرآنی «نفاق» چنین آورده است: «نفاق، وارد شدن در دین از یك سو و خارج شدن از طرف دیگر آن است و قول خداوند: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْفَاسِقُونَ»(توبه: ۶۷)، بر همین معنا اشاره دارد».[2]

مرحوم طبرسی بر این باور است که «منافق» را به این دلیل «منافق» می‌گویند که از ایمان به کفر خارج می‌شود.[3] و یا به این دلیل که منافق به سوی مؤمن با ایمان خارج می شود و به سوی کافر با کفر.[4]

به باور ما، «خروج از ایمان به کفر» و یا «خروج مؤمنانه به سمت مؤمن و خروج کافرانه به سمت کافر»، تنها بیان کننده بخشی از چند جزء معنایی نهفته در معنای قرآنی «نفاق» است. به همین دلیل، معانی ذکر شده برای کاربرد قرآنی «نفاق» توسط لغت شناسان و قرآن پژوهان، اولاً نارسا و ثانیاً بسیار کلّی است و همین امر موجب شده است در برخی مواقع، به اشتباه، دایره مصادیق «منافقان» گسترش یافته و مفسّران و تاریخ نگاران به هرکسی که ظاهر و باطنش یا قول و فعلش همسو با یکدیگر نباشد، «منافق» اطلاق نمایند. این در حالی است که مفهوم «نفاق» در قرآن کریم هم دارای اجزاء مختلفی است که همه آنها باید در معنای «نفاق» لحاظ گردند و هم دارای انواع متفاوتی.

توضیح آنکه، مفهوم «نفاق» و ویژگی های «منافق» در ادبیات قرآن کریم، باید در سه حوزه «منشأ»، «روش» و «هدف» بررسی شوند و آنگاه، اگر ویژگی های فردی در همه این سه حوزه، منطبق بر ویژگی های «منافق» بود، به آن فرد، «منافق» اطلاق شود؛ و آن ویژگی ها در سه حوزه فوق الذکر، به ترتیب عبارتند از: «انگیزه های نفسانی»، «دورویی» و «براندازی حکومت اسلامی».

به بیان دیگر، آنگونه که در ادامه اثبات خواهد شد، در نظام گفتمانی قرآن کریم به هر فردی که با «کتمان کفر و اظهار ایمان»(دورویی) و با «انگیزه های نفسانی» به دنبال «براندازی حکومت اسلامی» است، «منافق» گفته می شود؛ چه اینکه برای تحقق این هدف، «اقدامات عملی» انجام دهد و یا به دلایل شخصی و یا به دلیل عدم وجود

---

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۶۳۶

۲. همان؛ ص۸۱۹

۳. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان في تفسیر القرآن؛ ج۴، ص۴۵۷

۴. همان؛ ج۱، ص ۱۲۱

زمینه های سیاسی و اجتماعی، بصورت «موقتی» و «مقطعی»، از «اقدامات عملی» برای براندازی نظام اسلامی صرف نظر نماید. می توان دسته اول را «منافقان بالفعل» و دسته دوم را «منافقان بالقوّه» نامید.

البتـه با تأمّـل در آیات قـرآن کریم، به نظر می رسـد «منافقـان بالفعل»، علاوه بر سـه ویژگی فوق، از ویژگی دیگری نیز برخوردارند و آن حضور در یک «ساختار تشکیلاتی منسجم» است. به عبارت دیگر، منافقان بالفعل، همواره اقدامات براندازانه خود را از مسیر یک «نظام تشکیلاتی منسجم» عملیاتی می نمایند.

در ادامه، مفهوم «نفاق» در هریک از این چهار حوزه، تبیین خواهد شد.

الف. منشأ نفاق: انگیزه های نفسانی

تأمـل در آیات قرآن نشـان مـی دهد که همواره نقطه شـروع گرایش انسـان به سـمت نفاق، «امیال نفسـانی» آنان است. به عبارت دیگر، منشأ اصلی و اولیه و همیشگی مخالفـت و معارضه «منافقـان» با حکومت اسـلامی، عوامل «روحـی» و «قلبی» آنان اسـت، نه عوامل «فکری» و «بینشـی»؛ بگونه ای که حتی منشـأ بسـیاری از باورهای فکری منافقان نیز همین امراض روحی اسـت. در واقـع باید گفت این عوامل روحی هستند که گاه بصورت ناخواسته برای آنان تئوری سازی می کنند. به عبارت دیگر، منافقان کسـانی هسـتند که رفتارها و اندیشـه های خود را کامـلاً در اختیار هواهای نفسانی شان قرار داده اند.

امیرالمومنیـن(ع) نیـز در روایتـی، مبنای نفاق را چهـار چیز می دانند کـه اولین آنها «هوای نفس» اسـت و سه مورد دیگر نیز در واقع شاخه هایی از همان «هوای نفس» هستند:

«النِّفاقُ علی أربَعِ دَعائمَ: علَی الهَوی و الهُوَینا و الحَفیظَةِ و الطَّمَعِ؛ نفاق بر چهار پایه استوار است: هوای نفس، سهل انگاری در امر دین، خشم و طمع.»[1]

آیات متعددی در قرآن کریم به ویژگی های نفسانی منافقان اشاره می نمایند؛ ویژگی هایی همچون راحت طلبی،[2] دنیاطلبی،[3] تکبّر،[4] ترس[5] و غیره.

---

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج۲، ص۳۹۳

۲. ر.ک: آل عمران: ۱۵۳، ۱۶۸؛ نساء: ۹۵؛ توبه: ۴۵، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۹۰؛ مائده: ۲۴؛ نساء: ۱۴۲؛ توبه:۵۴،۴۲

۳. توبه: ۳۸، ۵۵، ۵۸، ۷۷-۷۶، ۸۵، ۹۳

۴. منافقون: ۵، بقره: ۲۰۶،

۵. توبه: ۵۷-۵۶، ۶۴؛ منافقون: ۴

در واقع، «منافق» کسی است که آنقدر از امیال نفسانی اش تبعیّت نموده، که این امیال برای او به ملکه نفسانی تبدیل شده اند و دیگر امیدی به بهبودی قلب و روحش نیست. به همین دلیل، مرحوم علامه طباطبایی(ره) «منافقان» را - در مقابل مؤمنان ضعیف الإیمان که در قرآن کریم «مریض دل» توصیف شده اند- «مرده دل» می داند.[1] به عبارت دیگر، «مرده دل» کسی است که نتوانسته است بیماری های روحی اش را درمان نماید و به تدریج قلب و روحش از کار افتاده است. به نظر می رسد توصیف «منافقان» در آیاتی از قرآن کریم به کسانی که خداوند دلهایشان را مهر کرده است[2] و کسانی که خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید،[3] می تواند شاهد این معنا باشد.

توجه به همین نکته اساسی موجب تمییز برخی مخالفان و حتی معارضان حکومت اسلامی از «منافقان» می شود؛ چراکه منشأ اصلی مخالفت برخی از کسانی که از درون جامعه اسلامی به معارضه با حکومت اسلامی می پردازند، نه «امراض نفسانی»، بلکه صرفاً «خطاهای فکری» است. در تاریخ اسلام، جریان «خوارج» نمونه ای از اینگونه افراد هستند. امیرالمؤمنین(ع) در توصیف خوارج می فرمایند:

«لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ؛ بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد(خوارج) مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است(معاویه).»[4]

منظور از «مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ» که در این بیان اشاره به «خوارج» دارد، کسی است که بنای قلبی اش پیروی از حق است و آن را جستجو می کند؛ بر خلاف کسی که بنای قلبی اش پیروی از باطل است و آن را طلب می کند. این نشان می دهد که منشأ اصلی انحراف خوارج، از جنس «بینشی» بود نه «گرایشی»؛[5] هرچند ممکن است در مراحل بعدی، امیال و هواهای نفسانی نیز این انحراف را تشدید کرده باشد.

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۵، ص۳۷۸

۲. ر.ک: توبه:۸۷، ۹۳؛ محمد: ۱۶؛ منافقون: ۳

۳. ر.ک: توبه: ۸۰، منافقون: ۶

۴. نهج البلاغه؛ خطبه۶۱

۵. البته به نظر می رسد این سخن حضرت ناظر به بدنه خوارج و اکثریت آنان باشد، نه رؤسا و سردمداران آن که اعمالشان نشان می دهد قلب هایشان خالی از امراض نفسانی نبود.

ب. روش منافقان: دورویی

پیش از این و در بررسی لغوی واژه «نفاق»، دریافتیم که مفهوم «دورویی» در خود واژه «نفاق» نهفته است؛ و اولین ویژگی منافق آن است که ایمانش به خدا و ولیّ خدا و حکومت ولیّ خدا را اظهار و کفرش را پنهان می نماید. علاوه بر معنای لغوی، از آیات متعدد قرآن کریم نیز اینگونه برداشت می شود که این ویژگی، ذاتیِ منافق است و اگر کسی این ویژگی را دارا نباشد، اساساً به او «منافق» گفته نمی شود. قرآن کریم در برخی آیات شریفه، صریحاً به این ویژگیِ منافقان اشاره می فرماید:

«يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ؛ آنان (منافقان) با دهان خود چیزی مي گویند که در دل آنها نیست و خداوند به آنچه کتمان می‌کنند، داناست.» (آل عمران: ۱۶۷)

همچنین در آیات دیگری به ادعای اطاعت آنان از پیامبر(ص) و برنامه ریزی مخفیانه برای عمل کردن برخلاف دستور پیامبر(ص)، اشاره شده است:

«وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ؛ آنها در حضور تو می‌گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند جمعی از آنها جلسات سری شبانه بر ضد گفته‌های تو تشکیل می‌دهند.» (نساء: ۸۱)[۱]

در آیات ابتدایی سوره بقره نیز، صریحاً به دورویی منافقان اشاره شده است:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِين؛ در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم در حالی که ایمان ندارند.» (بقره: ۸)

«وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ؛ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم، (ولی) هنگامی که با شیاطین خود خلوت می‌کنند می‌گویند با شماییم ما (آنها) را مسخره می‌کنیم.» (بقره: ۱۴)

پ. هدف منافقان: براندازی حکومت اسلامی

منافقان، هدف، آرمان و آرزویی جز براندازی نظام اسلامی تحت رهبری ولیّ خدا ندارند و از این هدف و آرمان خود هیچگاه عدول نمی کنند. آیاتی از قرآن کریم از این هدف منافقان پرده برداشته است؛ مانند آیاتی که به سرزنش منافقانی می پردازد

---

۱. همچنین مراجعه نمایید به: نور: ۵۳

که برای قتل پیامبراکرم(ص) برنامه ریزی و اقدام می کردند:
«وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ؛ و اگر از آنها بپرسی (چرا برای قتل پیامبر(ص) توطئه می کردید؟) می‌گویند: ما بازی و شوخی می‌کردیم، بگو آیا خدا، و آیات او، و پیامبرش را مسخره می‌کنید.» (توبه: ۶۵)

مرحوم علامه طباطبایی(ره) با بهره گیری از سیاق و قرائن متصل موجود در خود آیه ثابت می کنند که عمل مورد سؤال در این آیه شریفه، همان «توطئه قتل پیامبراکرم(ص)» توسط منافقان بوده است:

«سیاق جمله «لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ» در این آیه شریفه، و بکار رفتن کلمه «انّما» در آن، بر این موضوع دلالت دارد که عملی که منافقان انجام داده بودند، به نوعی مربوط به رسول خدا(ص) بوده است؛ و آن، عملی قابل مشاهده بوده که موجب سوءظن انسان می شد؛ و منافقان، پس از آشکار شدن موضوع برای پیامبر(ص)، نمی‌توانستند با عذر و بهانه آن را توجیه نمایند، مگر اینکه بگویند مشغول بازی بودیم و قصد دیگری نداشتیم؛ و این «خوض» و «لعب» که با آن عذر خواستند، از اعمال زشتی است که هیچ انسانی در حالت عادی به آن اعتراف نمی‌کند، تا چه رسد به مؤمنین و کسانی که تظاهر به ایمان می‌کنند؛ مخصوصاً در عملی که مربوط به خدا و رسول خدا(ص) باشد؛ امّا منافقین، وجه دیگری که عمل خود را با آن توجیه کنند نیافتند، مگر اینکه بگویند مقصود ما بازی و خوض بوده. به همین دلیل به رسول گرامیش دستور می‌دهد که آنان را بخاطر عذری که آورده‌اند، توبیخ نماید؛ و چنین فرموده: «قُلْ أَبِاللَّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ»؛ آنگاه خداوند در پایان این دسته از آیات، عملشان را تفسیر نموده و می فرماید: «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا؛ اینها به خدا قسم می‌خورند که نگفتند، و حال آنکه به تحقیق کلمه کفر را گفتند و بعد از اینکه اسلام آوردند کافر شدند و به کاری دست زدند که به آن نرسیدند.» (توبه: ۷۴) مجموع همه این قرائن نشان می دهد که منافقان قصد سوئی همچون قتل رسول خدا(ص) را داشتند و می‌خواستند ایشان را بصورت ناگهانی به قتل برسانند و نسبت به این کار اقدام نموده بودند و در حین عمل، سخنان کفرآمیزی بر

زبان رانده بودند، ولیکن تیرشان به خطا رفت و شرّشان از ایشان برگشت.»[1]
ایشـان به دلیل وجود همین قرائن، از میان همه شـأن نزول های مطرح شده در ذیل آیات ۶۵ و ۷۴ سـوره مبارکه توبه، تنها شـأن نزول مربوط به توطئه قتل پیامبر(ص) را می پذیرند.[2]
منافقان همچنین دشمنان حکومت اسلامی را برای نبرد با مسلمانان تحریک و حتّی با آنان همکاری می کردند:
«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ؛ آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کافرشـان از اهل کتاب می‌گفتند: هر گاه شما را (از وطن) بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچکس را در باره شـما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شـما پیکار شـود یاریتان خواهیم کرد، و خداوند شهادت می‌دهد که آنها دروغگویانند!» (حشر: ۱۱)
خداوند متعال در آیه ای دیگر، به طراحی منافقان برای ساختن مسجدی اشاره می نماید که هدفشان از این کار، آسیب رساندن به جامعه اسلامی، تقویت کفر و ایجاد تفرقه میان مسـلمانان و ایجاد پایگاه بـرای محاربان با خدا و رسـول(ص) و در یک کلمه، زمینه سازی برای براندازی حکومت اسلامی بود:
«وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ؛ گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود.» (توبه: ۱۰۷)
همچنیـن از آیاتی کـه به پیامبراکرم(ص) دسـتور می دهـد تا با منافقان با شـدّت و خشونت برخورد نماید[3] و آیاتی که منافقان را به سـلب امنیت جانی تهدید می‌کند[4] نیـز می توان این نکته را برداشـت کرد کـه منافقان، به دنبال براندازی نظام اسـلامی هستند و تا تحقق این هدف از پای نمی نشینند.

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۳۳۲
۲. همان؛ ص۳۴۴
۳. توبه: ۷۳ و تحریم: ۹
۴. احزاب: ۶۰

ت. ساختار منافقان: نظام تشکیلاتی

همانگونه که در ابتدای این بحث بیان شد، این ویژگی مختص منافقانی است که برای تحقق هدف و آرمان خود، که همان براندازی نظام اسلامی است، وارد عملیات اجرایی می شوند. درواقع باید گفت این دسته از منافقان برای عملیاتی کردن اهداف خود، همواره «تشکیلاتی» عمل می کنند و به همین دلیل توانایی «جریان سازی» و «برانگیختگی» در جامعه دارند.[1]

اصولاً منافق، به دلیل ترس و ضعف نفس درونی، که از ویژگی های اصلی اوست، فارغ از یک نظام تشکیلاتی منسجم، شروع به فعالیت سیاسی نمی کند. دقت در تعابیر قرآن کریم نیز این دیدگاه را تأیید می نماید؛ بگونه ای که در هیچ آیه ای از آیات قرآن، اسم فاعل «منافق»، بصورت مفرد بکار نرفته است؛ و خداوند برای این گروه، حتی در مواردی که «یک نفر» از آنها سخنی به زبان آورده و یا رفتاری مرتکب شده است، همواره از صیغه های جمع «منافقین»، «منافقون»، «منافقات» و «الذین نافقوا» استفاده نموده است.

علاوه بر این، از برخی آیات قرآن کریم صریحاً انسجام تشکیلاتی جریان نفاق برداشت می شود. در یک آیه شریفه می فرماید:

«الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ؛ مردان و زنان منافق، بعضی از بعضی دیگرند.» (توبه: ۶۷)

تعبیر «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» در این آیه شریفه، بیانگر شدّت اتحاد و اتفاق میان مردان و زنان منافق است و نشان می دهد گروهها و افراد مختلف در این جریان، با یکدیگر اتصال و ارتباط دارند.[2]

همچنین خداوند متعال در آیات مربوط به ماجرای «افک»، که شرح توطئه منافقان برای تهمت زدن به یکی از همسران پیامبر(ص) با هدف تخریب وجهه و تقدّس پیامبر(ص) در ذهن مسلمانان است، می فرماید:

«إِنَّ الَّذِینَ جاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ؛ مسلّماً کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی متشکّل از شما بودند.» (نور: ۱۱)

---

۱. تأکید پژوهش حاضر در بکار بردن تعبیر «جریان نفاق» نیز به همین دلیل است.

۲. ر.ک: طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۳۳۶و۳۲۵

«عصبة» در لغت به معنای گروهی به هم پیوسته و یاور یکدیگر است.[1] این تعبیر در این آیه شریفه، نشان دهنده تشکیلاتی بودن جریان نفاق است.[2]
همچنین خداوند متعال در آیه دیگری، از منافقان با عنوان «حزب الشیطان» یاد کرده‌است:
«أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ» (مجادله: ۱۹)
«حزب» در لغت به معنای جماعت و گروهی است که وحدت عقیده و هدف، آنان را کنار یکدیگر جمع کرده باشد.[3]
همه این شواهد، ما را به این نتیجه می رساند که اصولاً منافقان بالفعل، افرادی تشکیلاتی هستند و همواره در یک ساختار تشکیلاتی، برای براندازی حکومت اسلامی اقدام می نمایند.
بنابراین، در یک جمع بندی از مفهوم شناسی «نفاق»، می توان به این نتیجه رسید که «منافقان» در قرآن کریم جریانی هستند که به دلیل تسلط امیال نفسانی بر آنها و با روش دورویی و کتمان عقائد اصلی خود، به دنبال براندازی حکومت اسلامی هستند؛ هرچند ممکن است منافقان در برخی شرایط، بدون اینکه از «آرمان» و «هدف» خود دست بکشند، بصورت «تاکتیکی» و «مقطعی»، از انجام «اقدامات عملی» برای تحقق این هدف صرف نظر نمایند، امّا اگر بخواهند به این هدفشان جامعه عمل بپوشانند، بی تردید نظام تشکیلاتی منسجمی را از نیروهای خود شکل خواهند داد.

تفاوت «نفاق» با «ریا»

یکی از مهمترین تبعات پذیرش این تعریف از نفاق، تفاوت قائل شدن میان دو مفهوم «ریا» و «نفاق» است. چراکه «ریا» در اصطلاح، عبارت است از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه به مردم،

---

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ص۵۲۸
۲. با نگاهی سیاسی به ماجرای یوسف(ع) و برادرانش نیز این نکته حاصل می شود که زمانیکه برادران یوسف(ع) دریافتند با وجود یوسف(ع) نمی توانند به اغراض نفسانی شان دست یابند، وارد فاز «براندازی» شدند و تصمیم به قتل ولیّ خدا گرفتند. اینجاست که آنان خود را «عصبة» معرفی می کنند: «إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ؛ هنگامی که [برادران او] گفتند: «یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما دوست داشتنی‌ترند، درحالیکه که ما جمعی منسجم و نیرومند هستیم؛ قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است.» (یوسف: ۸)
۳. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج۲، ص۲۴۲؛ علامه طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان في تفسیر القرآن؛ ج۱۷، ص۱۸

برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتهار پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت بدون قصد صحیح الهی.[1]

بنابراین، می توان گفت «ریا»، رذیله اخلاقی عامّی است که ممکن است در عرصه های سیاسی و حکومتی و زندگی شخصی و اجتماعی، و برای گروههای مختلف مردمی اعم از مؤمن و غیر مؤمن و مسلمان و غیر مسلمان تحقق یابد. همچنان که خداوند نیز در قرآن کریم، این صفت را حتی به کافران نیز نسبت داده است:

«وَ لَا تَكُونُواْ كَالَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ محِيط؛ و مانند كساني نباشيد كه از خانه‌هايشان با حالت سرمستي و به صرف نمايش به مردم خارج شدند و [مردم را] از راه خدا بازمی‌داشتند و خدا به آنچه مي‌كنند، احاطه دارد.» (انفال: ۴۷)

این در حالیست که مفهوم نفاق، صرفاً در مواجهه با ولیّ خدا و حکومت اسلامی تحت رهبری او و در میان مسلمانان پدید می آید. بنابراین نسبت مفهوم قرآنی «نفاق» با مفهوم «ریا»، از نوع «عموم و خصوص مطلق» است؛ به این معنا که هر منافقی ریاکار نیز هست، اما هر ریاکاری، لزوماً منافق نیست.

◂ مفهوم شناسی «بیماردلان» در قرآن و تفاوت آنان با «منافقان»

در قرآن کریم از افرادی با عنوان «بیماردلان» نام برده شده است[2] که در سه آیه، با «منافقان» همنشین شده اند.[3] بسیاری از مفسّران این گروه را به دلیل دورویی ها و رفتارهای ریاکارانه ای که از خود بروز می دهند، با منافقان یکسان می انگارند.[4] این درحالی است که به نظر می رسد «بیماردلان» در کنار برخی اشتراکات فکری، روحی و رفتاری با «منافقان»، تفاوت هایی با آنان دارند.

۱. بررسی ویژگی های «بیماردلان»

«بیماردلان» نیز همچون «منافقان» در سه حوزه «منشأ»، «روش» و «هدف»، از

---

۱. ر.ک: خمینی، روح الله الموسوی؛ چهل حدیث؛ ص۳۵

۲. ر.ک: بقره: ۱۰، مائده:۵۲، انفال: ۴۹، توبه: ۱۲۵، حج:۵۳، نور: ۵۰، احزاب: ۱۲ و ۶۰، محمد:۲۰ و ۲۹، مدثر: ۳۱

۳. ر.ک: انفال: ۴۹، احزاب: ۱۲ و ۶۰

۴. ر.ک: طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان في تفسیر القرآن؛ ج۳، ص۵۵۱؛ طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان في تفسیر القرآن؛ ج۳، ص۳۱۹؛ آلوسی، محمود بن عبدالله؛ روح المعاني؛ ج۶، ص۴۸؛ همان؛ ج۳، ص۳۲۵؛ مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیرنمونه؛ ج۴، ص۴۱۲-۴۱۱؛ همان؛ ج۷، ص۲۰۳.

ویژگی هایی برخوردارند که باید در تعریف این گروه، آنها را لحاظ نمود. در ذیل بررسی ویژگی های «بیماردلان» در سه حوزه «منشأ»، «روش» و «هدف»، این نقاط اشتراک و افتراق نیز مشخص خواهد شد.

الف. منشأ بیماری: انگیزه های نفسانی

استناد «مرض» به «قلب» برای این گروه از آن رو است که آنان نیز مانند منافقان دچار «هوای نفس» هستند؛ امّا با این تفاوت که امراض روحی آنان، هنوز موجب دل‌مردگی‌شان نشده است.

مرحوم علامه طباطبایی(ره) با استناد به برخی آیات که «کفر» را به «مردن» تشبیه کرده‌اند،[1] معتقدند «نفاق» که خود نوعی از «کفر» است، موجب «مرگ قلب» می‌شود نه «بیماری قلب»؛ و در عرف قرآن، «مرض قلب» به معنای شک و تردیدی است که بر «قلب» مستولی شده و به او اجازه درک آنچه مربوط به خدا و آیات اوست نمی‌دهد و به جایی می‌انجامد که فرد، توان رسیدن به اعتقادی عمیق را از دست می‌دهد.[2]

ب. روش بیماردلان: دورویی

تأمّل در آیات مربوط به بیماردلان در قرآن کریم، نشان می دهد که روش بیماردلان نیز در عملیاتی کردن اهدافشان، همچون منافقان، «دورویی» و «پنهان کردن عقائد» است. در آیه ای از قرآن کریم می خوانیم:

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغانَهُمْ؛ آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه‌هایشان را ظاهر نمی‌کند؟!» (محمد: ۲۹)

«ضغن» در لغت به معنای کینه ای است که در دل پنهان است[3] و تهدید بیماردلان به اینکه خداوند کینه های پنهان آنان را نمایان می سازد، نشان از «دورویی» آنان دارد.

همچنین قرآن کریم در آیه دیگری به رفتار برخلاف ادعای آنان اشاره نموده و می فرماید:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلى لَهُمْ؛ کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای نازل نمی‌شود؟ (که در آن فرمان جهاد

---

۱. ر.ک: انعام: ۳۶ و ۱۲۲

۲. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۵، ص۳۷۸

۳. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج۷، ص۳۶

باشـد) اما هنگامی که سـوره محکمی نازل می‌گـردد که در آن نامی از جنگ اسـت بیماردلان را می‌بینی همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می‌کنند، پس مرگ و نابودی برای آنها بهتر است.» (محمد: ۲۰)

برخلاف ادعای برخی مفسّران،[۱] «مؤمنان» مورد اشاره در این آیه شریفه («الذین آمنوا») متفاوت از «بیماردلان» («الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ») نیستند و اینگونه نیست که این آیه شریفه درصدد اشـاره به دوگروه مجزا باشد که گروه اول خواهان جهاد و گروه دوم مخالف جهاد بودند. چراکه سیاق این آیه شریفه، نشان می دهد که خداوند درصدد افشـای دورویی برخی افراد مدّعی ولایتمداری بوده است؛ و این مطلب به صراحت از آیه بعد برداشـت می شـود که در آن به این افراد توصیه می کند تا بجای «ادعای پوچ»، «سخن سنجیده» بگویند و در «عمل» پایبند ادعاهایشان باشند:

«طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ؛ اما اگر آنها اطاعت کنند و سخن سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است، و اگر آنها هنگامی که فرمان جهاد قطعیت پیدا می‌کند به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا درآیند) برای آنها بهتر است.» (محمد: ۲۱)

به همین دلیل مرحوم علامه طباطبایی(ره)، این «بیماردلان» را همان مؤمنان ضعیف الإیمانی می داند که در صدر آیه از آنها نام برده شده بود.[۲]

ج. هدف بیماردلان: ارضای امیال نفسانی

نکتـه دیگری که مـی تـوان از تعبیر «الَّذِيـنَ فِـي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» برداشـت کـرد، این اسـت که همه همّت بیماردلان و تنها هـدف اصلی آنان از مخالفت بـا اوامر ولیّ خدا، رسیدن به خواسته های نفسانی شان (همچون راحت طلبی، ثروت اندوزی، شـهوترانی و ...) اسـت، نـه «براندازی حکومـت اسـلامی»؛ هرچنـد ممکـن اسـت رفتارهای سیاسی شان در مسیر ارضاء امیال نفسانی، به تدریج منجر به براندازی حکومت اسلامی شود. به عبارت دیگر، «بیماردل» برخلاف «منافق»، اصالتاً خائن نیسـت، اما ممکن است عملکردش منجر به خیانت شـود. او تا زمانیکه در سایه نظام اسلامی و سعه صدر بی نظیر ولیّ خدا، به منافعش رسیده و امیال نفسانیش

---

۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج۲۱، ص۴۶۱

۲. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیرالقرآن؛ ج۱۸، ص۲۳۹

ارضاء شود، علناً و عملاً از آن حمایت می کند؛ اما اگر منافعش را در خطر ببیند، از حمایتش دست برمی دارد.
تفاوت این دو گروه در جنگ احد نیز نمایان شد. «منافقان» در جنگ احد از میانه راه بازگشتند و با این کار، قصد ایجاد سستی و تفرقه در سپاه مسلمانان و درنتیجه، به شکست کشاندن آنان را داشتند؛ اما «بیماردلان» به طمع گرفتن غنیمت، در جنگ شرکت کردند. قرآن کریم در توصیف حال این گروه از بیماردلان، پس از شکست در جنگ، می فرماید:
«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ؛ سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش به صورت خواب سبکی بود (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمان آنها را فرا نگرفت) آنها گمانهای نادرستی در باره خدا همچون گمانهای دوران جاهلیت داشتند.» (آل عمران: ۱۵۴)
این آیه شریفه، آنگونه که از ظاهر آن پیداست، حال دو گروه از مسلمانان را توصیف می نماید. گروه اول، افرادی از مؤمنان بودند که هرچند در میانه جنگ فرار کرده و پیامبر(ص) را تنها گذاشتند، امّا از عمل خود حقیقتاً پشیمان شدند و خداوند هم آنان را بخشید و آرامشی بر آنان نازل فرمود.
امّا گروه دوم همان بیماردلانی بودند که تمام دغدغه و همتشان، خودشان و ارضای امیال نفسانی شان است. از عبارت «وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ» در آیه شریفه، به صراحت این معنا برداشت می شود.
مرحوم علامه طباطبایی درباره این گروه دوم و چگونگی ایمان و عقائدشان و تفاوت آنان با منافقان، بیانی دقیق دارند که ما را از اظهار نظری دیگر در این باره بی نیاز می گرداند:
«اینها طایفه دیگری از مؤمنین هستند؛ و منظور از مؤمن بودنشان تنها همین است که جزء منافقانی نبودند که خدای تعالی در آخر گفتار با جمله «وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نافَقُوا وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعْناكُمْ ...» (آل عمران: ۱۶۷) به شرح حالشان پرداخته است. منافقان آنهایی بودند که از

همان اول امر و قبل از شروع جنگ از مؤمنین جدا شدند و خود را کنار کشیدند، منافقان اینها بودند که وضعی دیگر دارند، که خدای تعالی به زودی از وضع آنان خبر می‌دهد. و خدای تعالی این گروه دوم را که در جمله مورد بحث اینگونه توصیف می فرماید: «قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ»، به آن کرامتی که گروه اول را گرامی داشته، گرامی نداشت؛ یعنی عفو و تبدیل غم به امنیت و نعاس را به آنان نداد، بلکه به آنان را به خودشان واگذار کرد؛ در نتیجه، آنان فقط به فکر جانشان افتادند و همه چیز را از یاد بردند؛ و خداوند متعال از میان اوصاف آنان، تنها دو صفت را آورد، هر چند که برگشت آن دو هم به یك صفت است؛ چون آن دیگری از لوازم و فروعات اولی است؛ صفت اول، «به فکر خود بودن» و دیگری، «اندیشه جاهلیّت»؛ اما «به فکر خود بودن»، معنایش این نیست که تنها به فکر سعادت حقیقی خویش بوده باشند، چون مؤمنان هم جز این را نمی‌خواهند و اصولاً هر انسان صاحب اراده و همتی، غیر از خودش هیچ همّ دیگری ندارد؛ پس مراد این نیست؛ بلکه مراد این است که این طائفه هیچ همّی جز حفظ حیات مادّی و دنیایی خود نداشتند و به همین جهت بوده که نمی‌خواستند خود را در دام قتل بیندازند؛ پس این طائفه، نه دینی در نظر داشتند و نه سعادت واقعی را؛ تنها همّشان کامروا کردن خود در دنیا بوده است، و اگر خود را به دین چسباندند، برای این بوده که می‌پنداشتند دین همواره غالب است و هیچگاه مغلوب واقع نمی‌شود؛ چون خداوند به این شکست و به غلبه دشمنانش راضی نیست، هرچند که اسباب ظاهری با دشمنان او باشد. پس این طائفه نمی‌خواستند به دین خدا خدمت کنند، بلکه می‌خواستند از پستان دین بدوشند و تا چندی که برایشان استفاده داشته باشد، از آن دم بزنند؛ ولی هرگاه شرایط تغییر کرد و به هدف هایی که گفتیم نرسیدند، به عقب برگردند و سیر قهقرایی را پیش گیرند.»[1]

ایشان در پایان، این گروه را همان بیماردلانی می دانند که قرآن کریم در آیات دیگری به توصیف حالشان پرداخته است.[2]

همچنین، از این ویژگی بیماردلان، نکته دیگری نیز قابل برداشت است و آن اینکه، آنان برخلاف منافقان بالفعل، ساختار تشکیلاتی منسجمی ندارند؛ چراکه اصولاً

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان في تفسیر القرآن؛ ج۴، ص ۴۷

۲. همان؛ ص۵۰

هـدف و آرمان بزرگ و قابل توجهـی، همچون براندازی نظام اسـلامی، در پیش روی خـود ندارنـد که تحقّـق آن، منوط وجود یک تشـکیلات و سـاختار منسـجم باشـد.[1] هرچند ممکن است این گروه همواره تحت نفوذ و سیطره تشکیلاتی جریان نفاق قرار گیرند و جریان نفاق از آنان برای پیشبرد اهداف براندازانه خود استفاده نماید. به نظر می رسـد یکی از دلایل کنـار هم قرار گرفتن «منافقان» و «بیمـاردلان» در برخی آیات قرآن، اشاره به همین نکته باشد.[2]

بنابراین دریک تعریف کلی می توان گفت «بیماردلان» کسـانی هستند که با دورویی و ریـاکاری در جامعـه مؤمنان و تحت تأثیر امیال نفسـانی و با هدف ارضـای این امیال نفسانی، با اوامر ولیّ خدا مخالفت می نمایند و هرچند اصالتاً به دنبال براندازی نظام اسلامی نیستند، امّا ممکن است رفتارها و عملکردشان در مسیر ارضاء امیال نفسانی، نظام اسـلامی را به سمت سـقوط و براندازی سـوق دهد. این افراد، هرچند دارای نظام تشکیلاتی منسجم و مستقلی نیسـتند، اما غالباً مورد نفوذ و سوءاستفاده جریان نفاق واقع شده و بطور ناخواسته، در نظام تشکیلاتی منافقان به خدمت گرفته می شوند.

◂ دو نتیجه مهم از تفاوت ها و شباهت ها میان «بیماردلی» و «نفاق»

۱. سیر اخلاقی و سیاسی از «بیماردلی» به «نفاق»

بررسـی ویژگـی های بیماردلان نشـان مـی دهد که آنان مـی توانند از جهت بینشـی، گرایشی و کنشی و از جهت اهداف عملیاتی، طیّ یک فرآیند زمانی، به جرگه منافقان درآینـد؛ و آن زمانـی اسـت که اولاً بیماری شـان را درمـان نکرده و دچـار مرگ روحی شـده باشـند و دیگر امیدی به بهبودشـان نباشـد؛ و ثانیاً پس از ناامیـدی از تحقق خواسته های نفسانی شان در حکومت اسلامی، اهدافشان را نیز به سمت براندازی حکومت اسلامی سوق دهند. خداوند متعال در برخی آیات قرآن کریم به این دسته از بیماردلان اشاره می فرماید:

«فِـي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُـمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُـوا يَكْذِبُونَ؛ در دلهای آنان يك نوع بيماری است؛ خداوند بر بيماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغ هايی كه مي گفتند، عذاب دردناكی در انتظار آنهاست.» (بقره: ۱۰)

---

۱. در قرآن کریم نیز برای این گروه، تعابیری که دلالت بر رفتار تشکیلاتی داشته باشد، وجود ندارد.

۲. ر.ک: انفال: ۴۹؛ احزاب: ۱۲ و ۶۰

«وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ؛ و امّا آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.» (توبه: ۱۲۵)

این سنّت الهی، همان است که درباره قوم موسی(ع) نیز عملی شد:

«فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ؛ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوبشان را منحرف ساخت؛ و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند!» (صف: ۵)

خداوند متعال درآیات مربوط به بنی اسرائیل در ابتدای سوره مبارکه بقره، پس از بیان نافرمانی های متعدد آنان از اوامر حضرت موسی(ع) و مدارای آن حضرت با آنان، پس از آخرین نافرمانی، به «قساوت دل» آنان اشاره می نماید که از ورود آنان به حالت «نفاق» و «مرده دلی» حکایت می کند:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ فَهِيَ كَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً؛ سپس دلهای شما بعد از این واقعه سخت شد؛ همچون سنگ، یا سخت‌تر!» (بقره: ۷۴)

به عبارت دیگر، مشکل بنی اسرائیل (بخصوص خواص و علمای آنان)، ابتدا بیماردلی بود و در طی فرآیندی تدریجی، به انسان هایی «منافق» تبدیل شدند. و پس از آن بود که سنّت الهی از یک سو و رفتار حضرت موسی(ع) از سوی دیگر، در مواجهه با آنان بسیار تندتر و انقلابی تر شد.

مرحوم علامه طباطبایی(رحمه الله علیه) در ذیل آیه ۶۶ سوره مبارکه توبه[1] و در توضیح تعبیر «قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ»، در توصیف منافقان می فرمایند:

«ممکن است گفته شود یکی از مراتب ایمان، اعتقاد و اذعان بسیار ضعیفی است که احتمال از بین رفتن هم دارد؛ مانند ایمان بیماردلان که خداوند متعال آنان را در شمار مؤمنان آورده است؛ و سپس ایشان را «با» منافقان دانسته نه «از» منافقان؛ و اگر ما بتوانیم چنین مرتبه ضعیفی از ایمان را که قابل زوال باشد فرض کنیم، آنگاه چه مانعی دارد افرادی دارای ایمان باشند و بعد از

---

۱. «لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ؛ (بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند.» (توبه: ۶۶)

ایمانشـان به طرف کفـر بروند. چگونـه چنین فرضـی ممکن نیسـت، درحالیکه خداونـد متعال در قرآن کریم به کسـانی اشـاره نمـوده که از ایمانی قوی دسـت برداشـته و به سـمت کفر گراییده‌اند؛ مانند آن کسـی کـه خداوند در آیـه «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَـلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّـيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ وَ لَوْ شِـئْنا لَرَفَعْناهُ بِهـا وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَـواهُ» (اعراف: ۱۷۶-۱۷۵) داستانش را بیان نموده است؛ و نیز آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً» (نساء: ۱۳۷) و آیات بسیاری دیگر که در آنها متعرض کفر بعد از ایمان شـده اسـت؛ همه این آیـات، وجود چنیـن مرتبه‌ای از ایمـان را ممکن می‌داننـد؛ پس چه مانعـی دارد که «اعتقاد»، تا زمانی که در «قلب» رسـوخ پیدا نکرده است، از آن خارج شود.»[1]

ب. تفاوت رفتار ولیّ خدا با «منافقان» و «بیماردلان»

دومین نتیجه وجود تفاوت ها و شباهت ها میان بیماردلان و منافقان، این است که رفتار ولیّ خدا نیز در مواجهه با این دو گروه تفاوت ها و شباهت هایی خواهد داشـت. در یـک تحلیل کلّی باید گفـت رفتار بـا بیماردلانی که امیـد به بهبودی امراضشـان وجـود دارد، نـرم تـر و بیشـتر معطـوف به جـذب آنـان به دامـان نظام اسلامی است و رفتار با منافقانی که دیگر امیدی به بهبودیشان نیست و در حال تلاش برای براندازی نظام اسلامی هستند، سخت تر و شدیدتر خواهد بود.

همچنیـن رفتـار ولیّ خدا بـا منافقانی که به دلیـل عدم وجود زمینه های سیاسـی و اجتماعی، بصورت «تاکتیکی» و «مقطعی»، از انجام «اقدامات عملی» برای براندازی نظام اسـلامی صرف نظر نموده اند، متفاوت از کسـانی است که شـبانه روز، درحال طرّاحـی و اقـدام بـرای براندازی نظام اسـلامی هسـتند؛ و با گـروه اول، تـا زمانیکه به «اقدامات عملی» روی نیاورده اند، همچون «بیماردلان» برخورد می شود.

اگر تفاوت های فوق درست فهم نشود، آنگاه رفتارهای ولیّ خدا در مواجهه با هریک از این گروهها، برای مؤمنان انقلابی متشـابه جلوه خواهد کرد و حتی ممکن اسـت جبهه مؤمنین انقلابی، در درون خود، دچار ریزش‌هایی نیز شود.

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۳۳۴-۳۳۳

تفاوت مفهوم «نفاق» در روایات با قرآن

با تأمل در بیانات معصومان(ع) این نکته آشکار می شود که واژه «نفاق» در روایات اهل بیت(ع)، معنایی گسترده دارد که شامل ریا، دورویی، ضعف ایمان و بیماردلی، هم در عرصه های حکومتی و هم عرصه های غیرحکومتی می گردد؛ به عنوان نمونه پیامبر اکرم(ص) در روایتی فرمودند:

«مَنْ خالَفَتْ سَريرَتُهُ عَلانِيَتَه، فَهُوَ مُنافق؛ کسی که باطنش با ظاهرش متفاوت باشد، منافق است.»[1]

و در روایتی دیگر می فرمایند:

«لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ؛ منافق سه نشانه دارد: هرگاه سخن بگوید، دروغ می گوید، هرگاه وعده دهد، خلف وعده می نماید و هرگاه امانتی به او بسپارند، خیانت می ورزد.»[2]

بدیهی است که مقصود از «نفاق» در این نوع از روایات، هرنوع «دورويي» و «رياكاري» است، که از بسترهای ایجاد نفاق به شمار می آیند، نه نفاق به معنای سیاسی که در قرآن کریم استعمال شده است.

این مسئله توجه برخی محدّثان را نیز به خود جلب کرده است. نووي از دانشمندان اهل سنّت درباره این حدیث می‌نویسد:

«عده‌اي از علما این حدیث را از احـادیث مشکل دانسته‌اند، زیرا خصلت‌هاي مطرح شده در روایت، در مسلماني که هیچ‌گونه شکي در اعتقاد خود ندارد نیز یافت می‌شود و [از طرفي بر این مسئله] اجماع وجود دارد]کـه[آن مؤمن قلبي و لساني که این ویژگـي‌ها را داراسـت، نه کافر است و نه مـنافقي که مـخلّد در آتش باشد».[3]

وی در ادامه می نویسد:

«معنای حدیث آن است که این خصال، ویژگی‌های نفاق است و دارنده این اوصاف، شبیه و متخلّق به اخلاق منافقان است؛ چراکه آنان نیز چنین صفاتی دارند.»[4]

---

۱. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ ج۶۹، ص۲۰۷

۲. حمیری، عبدالله بن جعفر؛ قرب الأسناد؛ ص۲۸

۳. نووی، یحیی بن شرف؛ شرح صحیح مسلم؛ ج۱، ص۴۰

۴. همان

همچنین علامه مجلسی(ره)، ضمن بیان پنج معنا برای نفاق، که یکی از آنها «عمل نکردن به لوازم ایمان» است، روایت اخیر را این‌گونه معنا می‌کند:
«گاهی نفاق اطلاق می‌شود بر کسی که ادعای ایمان می‌کند، اما به مقتضا و لوازم آن پایبند نیست و صفاتی را که مؤمن واقعی سزاوار است داشته باشد، در خود ایجاد نمی‌کند. بنابراین چنین کسی، باطنش بر خلاف ظاهرش خواهد بود و شاید مقصود (از منافق در این حدیث) همین معنا باشد.»[1]
از مطالب فوق اینگونه می توان نتیجه گیری نمود که مفهوم «نفاق» در آیات قرآن و روایات اهل بیت(ع)، دارای کاربردها و گستره معنایی متفاوتی است.

روش‌های مدیریت سیاسی منافقان و بیماردلان در قرآن کریم و سیره اهل‌بیت(ع)

تأثیر و دخالت سنن الهی در مدیریت جریان نفاق

ویژگی ذاتی منافق این است که اندیشه اش با رفتارش سنخیّت ندارد. او اندیشه اش را در پس رفتارهای بظاهر اسلامی و انقلابی اش پنهان می کند تا مردم را فریب داده و بتواند به راحتی برنامه های براندازانه اش را تحقق بخشد. اما غافل از آنکه خداوند در تدبیر عالم، سنّتی دارد به نام سنّت «امتحان»؛ که با عملی شدن آن، همه انسان ها و از جمله منافقان، به ناچار مکنونات قلبی و ذهنی خود را بروز خواهند داد:
«أَوَلا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ في كُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ؛ آیا آنها (منافقان) نمی بینند که در هرسال یک یا دوبار آزموده می شوند.» (توبه: ۱۲۶)
بنابراین اینگونه نیست که منافق همواره بتواند بی اعتقادیش به اسلام و انقلاب را پنهان کند و هیچگاه شناخته نشود. منافق را می توان در عرصه های حسّاس امتحان الهی، از یکی از راههای پیش رو شناخت.
قرآن کریم در برخی آیات مربوط به منافقان به تصویرپردازی از آنها در لحظات حساس پرداخته است. با تأمل در آیات قرآن کریم درمی یابیم که یکی از آن عرصه های امتحان الهی که جریان نفاق درونش را آشکار می کند، هنگامی است که

---

۱. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار؛ ج۶۹، ص۱۰۹

موجودیت این جریان به خطر می افتد و نمی تواند بی اعتقادی درونیش به ارزش های اسلامی و انقلابی را پنهان نگاه دارد.

همچنین، در آیاتی از سوره مبارکه حج به یکی از سنت های اجتماعی- سیاسی خداوند اشاره شده است:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ إِلاَّ إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آياتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می‌کرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می‌ریخت) شیطان القائاتی در آن می‌کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد. سپس آیات خود را استحکام می‌بخشد و خداوند علیم و حکیم است.» (حج: ۵۲)

طبق این آیات شریفه، اینگونه نیست که با وجود برنامه صحیح و متقن از یک سو و مجریان خوش فکر و مخلص و پرتلاش از سوی دیگر، همه آرزوها، طرح ها و برنامه ریزی های رهبران حکومت اسلامی برای به سعادت رساندن جامعه، بلافاصله محقق شود؛ بلکه منافقان داخلی و دشمنان خارجی که هردو تحت سلطه شیطان هستند، همواره درپی ایجاد مانع و سنگ اندازی در مسیر رسیدن حکومت اسلامی به اهداف متعالیش می باشند. اما از سوی دیگر خداوند وعده داده است که اولاً همه موانعی که شیطان ایجاد کرده است را برخواهد داشت و ثانیاً در نهایت آرزوها و برنامه ریزی های رهبران الهی را تحقق خواهد بخشید.

حال چرا خداوند این اجازه را به دشمنان داخلی و خارجی داده است تا اینگونه عمل کنند؟ چرا از همان ابتدا، رهبران الهی را به اهداف و آرزوهایشان نمی رساند؟ پاسخ این سؤال در دو آیه بعد داده شده است:

«لِيَجْعَلَ ما يُلْقِي الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقاقٍ بَعِيدٍ: وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ هدف از این ماجرا این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد، و ظالمان در عداوت شدیدی دور از حق قرار گرفته‌اند.: و نیز هدف این بود کسانی که خدا آگاهی به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی

پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.»(حج: ۵۴-۵۳)
طبق فرمایش آیه شریفه، فتنه ای که شیطان به اذن تکوینی خداوند در مسیر پیشرفت حکومت اسلامی ایجاد می کند، برای آزمایش مردم جامعه است؛ هم خواص و هم عوام. و در مواجهه با این طراحی خداوند است که گروههای مختلف سیاسی شکل می گیرند: بیماردلان (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)، مرده دلان (الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) و جریان خواص با بصیرت (الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ).
بنابراین باید گفت بخشی از مدیریت جریان نفاق و افشاء چهره منافقان و بیماردلان بطور مستقیم توسط خداوند انجام می شود و آن وقتی است که آنها مورد آزمایش قرار گرفته و باطنشان آشکار می شود.

◂ جهاد با منافقان و انواع آن

طبق آیات صریح قرآن کریم، تنها راه مقابله با جریان نفاق «جهاد» است:
«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی دارند!» (توبه: ۷۳؛ تحریم: ۹)
اما «جهاد» در ادبیات قرآن کریم، مصادیق گسترده ای دارد و منحصر در «جهاد نظامی» نیست؛ بلکه به هر تلاش علمی، زبانی، قلبی و جسمی که در راه خدا و بر علیه دشمنان خدا انجام شود، «جهاد» اطلاق می شود.
به همین دلیل، مرحوم علامه طباطبایی بر این باورند که در هر آیه ای از آیات قرآن کریم که این کلمه در معنای «قتال» (جهاد نظامی) استعمال شده، تنها «کفّار» منظورند که تظاهر به مخالفت و دشمنی دارند؛ اما درباره «منافقین»، هرچند آنها نیز درواقع کافر و حتی از کفار هم خطرناک‌ترند، ولی چون از راه کید و مکر وارد شده و کارشکنی می‌کنند، جهاد نظامی شامل آنها نمی‌شود؛ زیرا آنها تظاهر به کفر و دشمنی نداشته و حتی از سایر مسلمانان هم خود را مسلمان‌تر جلوه می‌دهند.
بنابراین منظور از «جهاد با منافقان» در این آیات، هر رفتاري است که مطابق مقتضای «مصلحت» باشد؛ اگر مصلحت اقتضاء داشت، معاشرتشان تحریم و ممنوع شود؛ اگر اقتضاء داشت نصیحت و موعظه شوند؛ اگر اقتضاء داشت به

سرزمین دیگری تبعید شوند؛ و یا اگر مرتد شدند کشته گردند؛ و اگر طور دیگری اقتضاء داشت در حقشان عملی کنند.[1]

بنابراین جهاد با منافقان را می توان به دو نوع کلّی تقسیم کرد: «جهاد نرم» و «جهاد سخت». «جهاد نرم» جهادی است که طی آن، «اندیشه» و «انگیزه» جریان نفاق هدف گیری می سود و «جهاد سخت» جهادی است که طی آن، یا جسم شخص منافق یا ساختار سازمانی او و یا امکانات سخت افزاری مربوط به او دچار آسیب می شوند.

۱. جهاد نرم با منافقان

پیش از این بیان شد که در مواجهه با جریان نفاق، در شرایط و موقعیت های متفاوت، باید از دو نوع جهاد بهره برد: «جهاد نرم» و «جهاد سخت»؛ در این میان، اصلی ترین و مهمترین راه مبارزه با جریان نفاق، «جهاد نرم» است؛ چراکه روش این جریان نیز مبارزه نرم برای براندازی نظام اسلامی است که می توان به آن «براندازی نرم» نیز اطلاق کرد. منظور از «جهاد نرم»، جهادی است که طیّ آن «اندیشه» و «انگیزه» مخاطب با هدف «اصلاح رفتار» او، نشانه گیری می شود. بی شک همواره یک سوی این جهاد مقدّس، جریان نفاق و بیماردلانی هستند که بگونه ای در جامعه تأثیرگذارند. در این میان برخی رفتارهای ولیّ خدا در مواجهه با این جریان، «رفتارهای محکم» هستند و برخی دیگر «رفتارهای متشابه».

در ادامه به بررسی مصادیق مختلف هریک از این دو نوع رفتار خواهیم پرداخت.

◂ رفتارهای محکم و صریح

منظور از رفتارهای محکم، رفتارهایی است که اولاً پرتکرار بوده و ثانیاً قابلیت برداشت های متناقض از آن وجود نداشته باشد.

۱. «تبیین»؛ اصلی ترین راهبرد مقابله با جریان نفاق

تأمل در آیات قرآن کریم و سیره اهل بیت (ع) ما را به این باور می رساند که اولین و اصلی ترین راهبرد مواجهه با جریان نفاق، «تبیین برای مردم» است. درواقع همانگونه که اصلی ترین راهبرد جریان نفاق، تأثیرگذاری بر روی اندیشه های مردم بود تا با همراه کردن آنان، به هدف خود که براندازی نظام اسلامی است دست یابند؛ در نقطه مقابل اصلی ترین راهبرد جریان حق برای مقابله با جریان نفاق، باید تأثیرگذاری بر اندیشه

---

۱. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۳۳۹

های مردم باشد و هدایت و جهت دهی آنان به سمت معارف الهی و انقلابی باشد.
امّا در این باره باید به چند سؤال پاسخ داد. اولاً متعلَّق این «تبیین» چیست و چه چیزی باید برای مردم «تبیین» شود؟ ثانیاً وظیفه تبیین برعهده چه کسانی است؟ و ثالثاً تبیین اثرگذار دارای چه ویژگی هایی است؟ اینها پرسشهایی هستند که در ادامه به هریک از آنها پاسخ خواهیم داد.

الف. متعلَّقات «تبیین»

ابتدا باید به این سؤال پاسخ داد که در مواجهه با شبهه افکنی فکریِ جریان نفاق، چه چیزهایی باید برای مردم تبیین شود و به چه سؤالاتی در ذهن مردم باید پاسخ داده شود؟ به همین منظور، در ادامه «متعلَّقات تبیین» را بیان خواهیم کرد.

- **تبیین گفتمان اسلام انقلابی در برابر اسلام غیرانقلابی**

یکی از موضوعات کلان و راهبردی که باید برای مردم تبیین شود تا در برابر اندیشه های ترویجی جریان نفاق بیمه شوند، «گفتمان اسلام انقلابی» است؛ و بطور خلاصه، منظور از «اسلام انقلابی»-که ابعاد مختلف آن در آیات متعدد قرآن کریم و روایات اهل بیت(ع) تبیین گردیده است- اسلام نابی است که مردم را دعوت به تلاش و جهاد در برابر دشمنان و تلاش برای پیشرفت و دعوت به استقلال از بیگانگان و دعَوت به اتکاء واعتماد به خداوند بجای اعتماد به دشمنان و بیگانگان و دعوت به کمک به مستضعفان و محرومان می کند. در یک جمله، «اسلام انقلابی» اسلامی است که به دنبال استقلال و پیشرفت توأمان مادی و معنوی جامعه اسلامی تحت مدیریت و رهبری ولیّ خداست.

نقطه مقابل «اسلام انقلابی»، «اسلام التقاطی» است که جریان نفاق تلاش دارد آن را به مردم جامعه القاء نماید. اسلام التقاطی همان اسلامی است که مردم را دعوت به سازش و اعتماد به دشمن و وابستگی به بیگانگان و دعوت به راحت طلبی و مصرف گرایی و اشرافی گری و عدم توجه به مستضعفان و سهل گیری نسبت به احکام شرعی می نماید.

اگر ابعاد مختلف و شاخصه های این دو نوع از اسلام با بلاغت و با جذابیت های هنری برای مردم تبیین شود، آنگاه مردم بطور طبیعی، دلبسته به اسلام انقلابی

خواهند شد که با «فطرت» آنان هماهنگ است، و از اسلام التقاطیِ جریان نفاق رویگردان خواهند شد.

حال باید گفت برای اینکه فهم مردم از هریک از این دو نوع اسلام فهمی «عمیق تر» و «عینی تر» باشد، باید در کنار بیان مفاهیم کلی و انتزاعی، دو کار دیگر نیز انجام داد: اول، یادآوری مصادیقی از کارآمدی های اسلام ناب و ناکارآمدی اسلام التقاطی در گذشته؛ و دوم، بیان مصادیق و ویژگی های افراد ذیل این دو اسلام.

- یادآوری مصادیق تاریخی از کارآمدی های اسلام ناب و ناکارآمدی اسلام التقاطی

یکی از روش های تربیتی قرآن کریم، «تذکّر» است. و این روش، دقیقاً نقطه مقابل روش شیطان و جریان های شیطانی، همچون جریان نفاق است که یکی از کارهایشان را «انساء» تعریف کرده اند:

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ؛ شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است، آنها (منافقان)حزب شیطانند بدانید حزب شیطان زیانکارانند.» (مجادله: ۱۹)[۱]

یکی از اقدامات منافقان که به تعبیر این آیه شریفه «حزب شیطان» هستند نیز ایجاد غفلت در جامعه نسبت به هر آن چیزی است که به نوعی یاد خداوند و قدرت و رحمت و غضب و سنت های او را در ذهن انسان ها متبادر می سازد.

در این میان، یکی از اموری که یاد خدا را در ذهن ها متبادر می کند، برخی حوادث عبرت آموزی است که در برخی ایام خاص در حیات یک جامعه به وقوع پیوسته است و مردم جامعه در آن ایام خاص، جلوه های رحمت یا غضب الهی را بطور ملموس درک نمودند.

از آنجا که انسانها موجوداتی فراموشکار هستند، باید برخی وقایع خاص پیش آمده در جامعه که یاد خدا و سنت های الهی را به همراه دارد، همواره برای آنان یادآوری شود؛ چراکه این کار روحیه ای جدید در آنان برای ادامه مسیر ایجاد می نماید. خداوند در قرآن کریم مکرراً از این روش استفاده نموده است. در یک آیه شریفه خطاب به جناب موسی (ع) می فرماید:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ ما موسی(ع) را با آیات خود فرستادیم (و دستور

---

۱. آیات دیگر در این باره عبارتند از: انعام: ۶۸، یوسف: ۴۲، کهف: ۶۳

دادیم:) قومت را از ظلمات به نور بیرون آر! و «ایّام اللّه» را به آنان یادآور! در این، نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار!»(ابراهیم/۵)

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه در تبیین «ایام الله» می فرمایند:

«شکی نیست که مراد از «ایّام»، ایام مخصوصی است؛ و نسبت دادن ایام مخصوص به «خدا»، با اینکه همه ایام و همه موجودات از خداست، حتماً به خاطر حوادثی است که در آن ایام مخصوص به وجود آمده و امر خدای تعالی را ظاهر ساخته است، که در دیگر ایام چنین ظهوری رخ نداده است، پس به طور مسلم مقصود از «ایام الله»، آن زمان‌هایی است که امر خدا و آیات وحدانیّت و سلطنت او ظاهر شده، و یا ظاهر می‌شود؛ مانند روز مرگ، که در آن روز سلطنت آخرتی خدا هویدا می‌گردد، و اسباب دنیوی از سببیت و تاثیر می‌افتند، و نیز مانند روز قیامت که هیچ کس برای دیگری مالك چیزی نیست و برای کسی کاری نمی‌تواند بکند، و همه امور، تنها به دست خدا است، و نیز مانند ایامی که قوم نوح و عاد و ثمود در آن ایام به هلاکت رسیدند؛ چون این گونه ایام، ایامی هستند که قهر و غلبه الهی در آن ظاهر گشته، و عزت خدایی، خودنمایی کرده است. ممکن هم هست ایام ظهور رحمت و نعمت الهی، جزء این ایام بوده باشد؛ البته آن ایامی که نعمتهای الهی آن چنان ظهوری یافته که در دیگر ایام به آن روشنی نبوده است، مانند روزی که حضرت نوح و یارانش از کشتی بیرون آمدند و مشمول سلام و برکات خدا شدند؛ و روزی که ابراهیم (ع) از آتش نجات یافت و امثال اینها؛ زیرا اینگونه ایام، مانند ایام مذکور دیگر، در حقیقت نسبتی به غیر خدا نداشته، بلکه ایام خدا و منسوب به اویند.»[1]

بنابراین منظور از «ایام الله» روزهای خاصی است که در آن روزها دست قدرت و عزت الهی در جامعه ظهور و بروز بیشتری داشته و همگان به عینه دیدند و لمس کردند که اتفاقی(چه نزول نعمت و نزول عذاب) خارج از اسباب و علل مادی افتاده است.

قرآن کریم در آیات متعددی به یادآوری ایام الله در زمانه برخی پیامبران (بخصوص زمانه پیامبر اکرم(ص) و حضرت موسی(ع)) می پردازد. این یادآوری ها آنقدر زیاد است که گویی تعمّدی برای بیان آنها وجود دارد.[2]

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۱۲، ص۱۸

۲. در بسیاری از این آیات، برای بیان واقعه ای که در گذشته اتفاق افتاده است، از تعابیری همچون «وَاذکُر»، «وَاذکُرُوا» یا «إذ» استفاده

بخش قابل توجهی از اینگونه آیات، مربوط به قوم بنی اسرائیل و یادآوری نعمت ها و نقمت های الهی برای آنان است.[1]

آیات دیگر، مربوط به واقعه «جنگ بدر» در سوره مبارکه انفال است. این سوره پس از جنگ بدر و در زمانی که برخی صحابه رسول خدا (ص) بر سر تقسیم غنائم جنگی با یکدیگر اختلاف کردند و دچار تفرقه شدند، نازل شد.[2]

خداوند متعال در آیات ابتدایی این سوره، برای تربیت سیاسی خواص و عامه مردم و دست کشیدن آنان از اختلافات بیهوده، عنایات خاص خود در جنگ بدر را به آنان یادآوری می کند که در نتیجه آن، سپاه ۳۱۳ نفره اسلام در برابر سپاه هزار نفره دشمن با قاطعیت پیروز شد؛[3] و سپس مسلمانان را از فتنه ای که به واسطه اینگونه اختلافات در جامعه ایجاد خواهد شد و عواقب آن، همه مردم جامعه را متأثر خواهد کرد، برحذر می دارد.[4] آنگاه، با یادآوری دوران سخت مکه و نجات مسلمانان از شرّ کفار قریش، تلویحاً به آنان هشدار میدهد که این عزّت و حکومت را به راحتی به دست نیاورده اند، تا آن را به راحتی از دست دهند.[5]

همچنین یوم الله دیگر در قرآن کریم، ماجرای جنگ احزاب است که آیاتی از سوره مبارکه احزاب، آن را به مسلمانان یادآوری می کند.[6]

از سوی دیگر، یکی از مواردی که خداوند قرآن کریم اصرار به یادآوری آنها دارد، سخنان و اقدامات منافقان برای سست کردن و مأیوس کردن مسلمانان و فتنه ها و کارشکنی های آنان در مسیر پیشرفت نظام اسلامی است. در یک آیه، سخن منافقان و بیماردلان در جنگ بدر یادآوری می شود که مسلمانان را که با وجود تعداد اندک در برابر سپاه سه برابری دشمن، صف آرائی کرده بودند، نکوهش می کردند:

شده است.

۱. ر.ک: بقره: ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴

۲. آیه اول این سوره مبارکه به همین اختلاف اشاره دارد.

۳. ر.ک: انفال: ۷، ۹، ۱۱، ۱۲

۴. «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ؛ و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.» (انفال: ۲۵)

۵. «وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآواكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و به یاد آورید هنگامی که شما گروهی اندك و ضعیف در روی زمین بودید؛ آن چنان که می‌ترسیدید مردم(مشرکین مکّه) شما را بربایند؛ ولی او(خداوند) شما را پناه داد و یاریتان کرد و از روزي های پاکیزه بهره‌مند ساخت تا شکر نعمتش را بجای آورید.» (انفال: ۲۶)

۶. احزاب: ۲۷-۹

«إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هؤُلاءِ دِينُهُم وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ آن گاه که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری بود می‌گفتند: "اینان [مؤمنان] را دینشان فریفته است"؛ و هرکس بر خدا توکل کند (بداند که) در حقیقت خداوند عزیز و حکیم است.»(انفال: ۴۹)

و در آیات دیگری، کارشکنی ها و یأس پراکنی های آنان در جنگ احزاب یادآوری می شود:

«وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاَّ غُرُوراً* وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاَّ فِراراً؛ بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می‌گفتند: "خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند".

* و نیز به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: "ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست، به خانه‌های خود باز گردید"، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: "خانه‌های ما بدون حفاظ است"، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند!» (احزاب: ۱۳-۱۲)

همچنین در آیات دیگری از قرآن کریم کارشکنی های منافقان در جنگ احد و عدم شرکت آنان در جنگ و همچنین فرار مسلمانان بیماردل و ضعیف الإیمان برای مسلمانان یادآوری شده است.[۱]

خداوند متعال در آیه دیگری، پس از توبیخ مسلمانان بیماردل به دلیل کندی و سنگینی در حرکت به سوی جهاد و یاری رساندن پیامبر خدا(ص)، واقعه لیله المبیت و خروج پیامبر(ص) از مکه و مخفی شدن در غار ثور را به مسلمانان یادآور می شود که خداوند پیامبرش را در اوج تنهایی و بدون هیچ یاوری، یاری نمود و او را از شر دشمنان محفوظ نگاه داشت.[۲]

---

۱. رک: آل عمران: ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۶۸

۲. قرآن کریم در بیان این واقعه می فرماید: «إِلاَّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یك نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و

به نظر می رسد یکی از دلایل یادآوریهای مکرر حضرت یعقوب(ع) از حضرت یوسف(ع)، جنبه های تربیتی آن برای پسرانش بود. نباید یادآوریهای آن حضرت را تنها از سر احساسات و عاطفه دانست؛ هرچند قطعاً گریه های ایشان به دلیل شدّت علاقه ای بود که نسبت به حضرت یوسف(ع) داشت، اما یادآوری یوسف(ع)، یعنی «یادآوری فتنه» ای که برادران برپا نموده بودند؛ و این، همواره موجب عذاب وجدان آنها بود، تا جائیکه در این باره به پدرشان اعتراض کردند.[1]

یادآوری های حضرت سجاد(ع) از واقعه عاشورا نیز همینگونه بود و ایشان با کوچکترین بهانه ای از آن واقعه دردناک یاد می کردند؛ و این خود، نوعی «مبارزه نرم» بر علیه حکومت طاغوتی آن زمان و بر علیه منافقان کوفی بود که در ایجاد حادثه عاشورا نقش داشتند.

این یادآوری ها، علاوه بر کمک به تبیین بهتر گفتمان اسلام انقلابی، فواید متعددی دیگری هم برای عموم مردم جامعه اسلامی و هم برای خواص جامعه در پی دارد که به مبارزه با جریان نفاق کمک شایانی خواهد کرد. اولین فایده یادآوری ایام الله، افزایش وحدت در میان مردم است. پیش از این بیان شد که خداوند در سوره مبارکه انفال، برای ایجاد وحدت میان مسلمانانی که بر سر انفال اختلاف کرده بودند، به یادآوری الطاف خود در جنگ بدر پرداخت[2] و در پایان، دوران سخت مکه و عنایت خداوند در نجات آنها از چنگال کفار را به آنها یادآوری کرد.[3]

همچنین در آیه ای دیگر، خداوند پس از توصیه به وحدت، به یادآوری نعمت هایش به جامعه اسلامی پرداخته و می فرماید:

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگِ

خداوند عزیز و حکیم است!» (توبه: ۴۰)

۱. «قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ؛ گفتند بخدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاك گردی!» (یوسف: ۸۵)

۲. انفال: ۱۲-۷

۳. انفال: ۲۶

خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دلهای شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد شاید پذیرای هدایت شوید.» (آل عمران: ۱۰۳)

فایده دیگر یادآوری ایام الله، افزایش اعتماد مردم به وعده های الهی، افزایش روحیه اعتماد به نفس و امید به آینده و افزایش روحیه مردم برای مقاومت در برابر سختی ها و در برابر دشمنان داخلی و خارجی است. و این دقیقاً نقطه مقابل اهداف جریان نفاق برای تأثیرگذاری در انگیزه و اندیشه مردم است که در فصل قبل به آنها پرداخته شده بود. همچنین یادآوری مصادیق ناکارآمدی جریان نفاق و یا کارشکنی های آنان در راه پیشرفت جامعه اسلامی، موجب عدم اعتماد مردم به این جریان خواهد شد.

اثر دیگر یادآوری، تأثیرگذاری بر خود منافقان است. چراکه بی تردید وقتی ناکارآمدی ها و شکست های متعدد منافقان و بیماردلان دائماً بازگو شود، آنان نیز در مواجهه با نظام اسلامی تجدیدنظر کرده و یا حداقل با احتیاط بیشتری برخورد می نمایند.

- **لزوم بیان مصادیق و معیارهای فردی در تبیین دو اسلام**

یکی دیگر از اقداماتی که به تبیین بهتر اسلام انقلابی و تفاوت آن با اسلام التقاطی کمک می نماید، معرفی مصادیق عینی از افراد تربیت یافته در این دو اسلام هستند. اصولاً انسان تا زمانی که مصادیق عینی از یک نظریه و فکر و گفتمان را به چشم نبیند، پذیرش آن فکر و گفتمان برای او سخت خواهد بود. به همین دلیل در آیات قرآن و سیره اهل بیت(ع) به این مسئله نیز توجه شده است. از یک سو ویژگی ها و مصادیق عینی مؤمنین انقلابی بیان شده اند و از سوی دیگر ویژگی های منافقان و بیماردلان بصورت جزیی و تفصیلی بازگو شده اند.

- **تبیین ویژگی ها و مصادیق مؤمنین انقلابی در قرآن و سیره اهل بیت(ع)**

اگرچه قرآن کریم هیچگاه از عناصر انقلابی زمان پیامبر(ص) نام نمی برد و تنها به بیان ویژگی های آنان اکتفا می کند،[1] امّا در مواردی که بیان این ویژگی ها در قرآن کریم،

---

۱. این ویژگی ها در آیات متعددی از قرآن کریم تفصیلاً بازگو شده اند؛ برای نمونه، ر.ک: بقره: ۲۱۸؛ آل عمران: ۱۴۶، ۱۷۳-۱۷۲، ۱۹۵؛ انفال: ۷۲، ۷۵-۷۴؛ توبه:۲۰، ۷۱، ۸۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۱ و ۱۱۲، نساء: ۹۵، نحل: ۴۱، ۱۱۰؛ حج: ۵۸؛ احزاب: ۳۳، ۲۲، ۳۶؛ نور: ۳۷-۳۶، ۵۲-۵۱،

در پی اتفاقی است که فرد یا افراد مورد نظر نقش محوری در آن اتفاق را داشته اند، مخاطب خودبخود به مصداق عینی افراد مورد نظر آیه شریفه دست می یابد. به عنوان مثال، هرچند در آیاتی همچون آیه لیلة المبیت، آیه تطهیر، آیه ولایت، آیات ابتدایی سوره مبارکه انسان و غیره، تنها به بیان ویژگی های فرد یا افراد مورد نظر اکتفا شده است، اما چون این آیات شریفه همگی به دنبال وقوع حوادثی نازل شده اند که امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت پیامبر(ص) نقش محوری در آن حوادث را داشته اند، بطور طبیعی مخاطبان عصر نزول قرآن، همگی مصادیق عینی مؤمنین انقلابی مورد اشاره در این آیات شریفه را درک می نمودند.

همچنین در منابع روایی و سیره نبوی، از برخی مؤمنین انقلابی نام برده شده و از آنان تجلیل شده است تا مردم با نگاه به سخنان و رفتار آنان، درک بهتری از حقیقت اسلام انقلابی ناب پیدا کنند. روایات متعدد پیامبر اکرم(ص) درباره امیرالمؤمنین(ع) و فضایل ایشان و همچنین تجلیل اهل بیت (ع) از افرادی همچون سلمان، ابوذر، عمار و غیره، همگی کمک به تثبیت گفتمان اسلام ناب در ذهن و دل مردم بود.[1]

- **تبیین ویژگی های نفاق و بیماردلی**

یکی از اصلی ترین ویژگی های روحی و رفتاری منافق که حاکم بر همه ویژگی های دیگر اوست، «پنهان کاری» است؛ و اصولاً نفاق بدون پنهان کاری معنا ندارد. یکی از دلایل ترس همیشگی منافقان نیز افشای عقائد و رفتارها و برنامه های پنهانی است. به همین دلیل، در نقطه مقابل نیز اصلی ترین راه مبارزه و مواجهه با جریان نفاق، روشنگری و افشای ماهیت واقعی آنان است. آیات متعدد قرآن کریم در بیان ویژگی های منافقان و بیماردلان، خود بهترین شاهد بر این مسئله است.

در این مورد نیز باید گفت در هیچ آیه ای از آیات قرآن کریم اسامی منافقان افشاء نشده است و پیامبر اکرم(ص) نیز هیچگاه به افشای اسامی منافقان برای عامه مردم اقدام نفرمودند؛ بلکه روش ثقلین همواره این بوده است که بجای بیان «مصداق»، به ارائه «معیار» بپردازند تا مردم، خود، مصادیق را بر معیارها تطبیق دهند و منافق

۶۲؛ حجرات: ۱۵

۱. برای مشاهده برخی از این روایات، ر.ک: محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمة؛ ترجمه: شیخی، حمید رضا، ج۱، ص۳۰۵-۲۷۵

و بیماردل را از انقلابی صادق تمییز دهند.[1] هرچند در این مورد نیز به دلیل وقوع حوادثی از سوی منافقان که منجر به نزول آیاتی در شأن آنان میشد، مردم می توانستند تا حد زیادی، مصادیق عینی نفاق و بیماردلی را تشخیص دهند.

- **پاسخ به شبهات اعتقادی و سیاسی جریان نفاق**

مسئله دیگری که باید برای مقابله نرم با جریان نفاق برای مردم تبیین شود، پاسخ به شبهات آنها در مسائل گوناگون است. پیش از این و با استناد به آیات قرآن کریم بیان شد که یکی از اقدامات نرم جریان نفاق برای تأثیرگذاری در ذهن مردم، شبهه افکنی، تحریف متون مقدّس و تفسیر به رأی آنهاست. این اقدامات جریان نفاق، حتی اگر صرفاً برای حاشیه سازی و به غفلت انداختن مردم از مسائل اصلی صورت گیرد، نباید بی پاسخ بماند. قرآن کریم، خود در آیات متعدّدی، گاه به تفصیل و گاه به اجمال، به شبهه افکنی منافقان پاسخ داده است.[2]

- **تبیین آرمان ها و اهداف بلند حکومت اسلامی**

یکی از موضوعاتی که تبیین آن، در اندیشه و انگیزه منافقان تأثیرگذار است، آرمان ها و اهداف بلند حکومت اسلامی است. تأکید بر موضوعاتی همچون جهان شمولی اسلام و محدود نکردن آن به مرزهای جغرافیایی، لزوم صدور اسلام و انقلاب اسلامی به همه جهان، لزوم ایجاد تمدن اسلامی، ترسیم و تبیین حکومت مهدوی و مسائلی از این قبیل، همگی موجب می شود تا منافقان کار حکومت اسلامی را جدی فرض نمایند و او را در راه رسیدن به آرمان هایش مصمم بدانند.

خداوند متعال در سوره مبارکه نور، پس از بیان ویژگی ها و توطئه های جریان نفاق، جامعه و حکومت آرمانی را به مؤمنین وعده می دهد که در سایه آن، همه مردم در آرامش و امنیت، زندگی توحیدی خواهند داشت:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ؛ خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند

---

۱. درباره علت این نوع مواجهه با جریان نفاق، درآینده بحث خواهیم کرد.

۲. به عنوان نمونه، ر.ک: توبه: ۵۲-۵۰؛ آل عمران: ۱۵۴ و ۱۶۸

وعده می‌دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه‌دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریك نخواهند ساخت. و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.» (نور: ۵۵)

جهان شمولی اسلام انقلابی در سوره های دیگری از قرآن کریم نیز تأکید شده است؛ سوره هایی که در همه آنان، موضوع نفاق یا بیماردلی از موضوعات اصلی مورد بحث در آنان است:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.» (توبه: ۳۳؛ صف: ۹ و با اندکی اختلاف، فتح: ۲۸)

در جنگ احزاب، منافقان ضمن تلاش مداوم برای ایجاد و گسترش یأس در میان مسلمانان، رسول خدا(ص) و مؤمنین را تمسخر می کردند که آنها چگونه می توانند چنین سپاه عظیمی از دشمن را شکست دهند. در مقابل، پیامبر اکرم(ص) با امیدوار کردن مسلمانان، به آنان وعده گشایش های پس از دوران سختی، وعده فتح مکه، وعده نابودی امپراطوری های کسری و قیصر و انفاق گنج های آنان در راه خدا را می داد.[۱]

منافقانی که به دنبال سرنگونی نظام اسلامی هستند، وقتی سخن از جهانی شدن اسلام و شکل گیری تمدن اسلامی را از کسی می شنوند که صدق وعده هایش را بارها و بارها بعینه مشاهده نموده اند، یقیناً در اهدافشان متزلزل خواهند شد.

همچنین این نوع اظهارات از سوی ولیّ خدا، که اهداف بلند نظام اسلامی را ترسیم می نماید، خود موجب تزریق روحیه امید در میان مردم خواهد شد و آنان را در مقابل دشمنان به حرکت و تلاش وامیدارد؛ و این راهبرد دقیقاً نقطه مقابل راهبرد جریان نفاق است که همواره درحال یأس پراکنی و ضعیف کردن روحیه اعتماد به نفس در مردم هستند.

---

۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین؛ دلائل النبوة؛ ج۳، ص۴۰۲

ب. عهده داران تبیین

تبیین گفتمان، نیاز به شارحانی دارد که با درک صحیح و جامع از هر دو گفتمان اسلام ناب و اسلام التقاطی، مردم را راهنمایی و معرفت آنان را افزایش دهند. درواقع، وظیفه اصلی گفتمان سازی در جامعه بر عهده این افراد است که همان دانشمندان و نخبگان علمی جامعه هستند. این گروه هستند که می توانند با تبیین صحیح گفتمان اسلام، جامعه اسلامی را هدایت و یا با ارائه تفسیر غلط از آن، جامعه را به انحطاط بکشانند. پیامبر اکرم(ص) تأثیرگذاری این گروه را همچون زمامداران جامعه می دانند و می فرمایند:

«صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي؛ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ؛ دو گروه از امت من هستند که اگر صالح باشند امت من را اصلاح می کنند و اگر فاسد باشند، امت را فاسد می سازند؛ پرسیده شد: آن دو گروه چه کسانی اند؟ فرمود: فقیهان و زمامداران.»[1]

اهمیت این افراد به اندازه ای است که آیات متعددی از قرآن کریم، درباره آنان و تأثیرات شگرفشان در جامعه است. بسیاری از این آیات مربوط به علمای بنی اسرائیل است که با تبیین نادرست و تحریف و تفسیر به رأی گفتمان دین یهود که در تورات تجلی یافته بود، مردم را به انحراف کشاندند.[2] همچنین برخی خطبه های امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه درباره تقسیم بندی عالمان دینی و پرهیز دادن مردم از رجوع به عالمان فاسد، گویای میزان اهمیت این افراد در جامعه است.[3] قرآن کریم شارحان اصلی گفتمان اسلام ناب را در درجه اول پیامبر اکرم (ص)[4] و اهل بیت ایشان[5] و در مراتب بعدی عالمان مهذبی می داند که علم نسبت به مبانی اسلام در آنان رسوخ یافته و در آن ثابت قدم مانده اند. و این عالمان مهذب و راسخ در علم، نقطه مقابل عالمان بیماردلی هستند که در جامعه به شبهه پراکنی مشغولند:

---

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول؛ ص۵۰

۲. برای نمونه، ر.ک: بقره: ۷۵، ۷۹؛ آل عمران: ۷۱، ۷۸، ۱۸۷؛ اعراف: ۱۶۹؛ جمعه: ۵

۳. ر.ک: نهج البلاغه؛ خطبه های ۸۷ و ۲۱۰

۴. نحل: ۴۴

۵. نساء: ۵۹؛ همچنین لزوم تبیین گفتمان اسلام ناب توسط اهل بیت(ع) از حدیث ثقلین نیز صراحتاً قابل برداشت است.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ؛ اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات‌اند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند، در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درك اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست. و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درك نمی‌کنند).» (آل عمران: ۷)

هرچند اولین مصداق راسخان در علم نیز اهل بیت (ع) هستند، اما این تعبیر را می توان بر اندیشمندان دینی مهذّبی نیز تطبیق نمود که معارف ناب اسلامی در ذهن و روحشان رسوخ یافته و در علمشان ثابت قدم اند.[۱]

قرآن کریم در آیه دیگری، اینگونه عالمان دینی را - در نقطه مقابل عالمان دنیاطلب[۲]- مصلحان اجتماعی می داند که با تمسک به کتاب الهی، در پی اصلاح جامعه هستند:

«وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ؛ و آنها که به کتاب (خدا) تمسك جویند و نماز را برپا دارند (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد.» (اعراف: ۱۷۰)

در سیره اهل بیت(ع) نیز موارد متعددی از ارجاع مردم به نخبگان علمی مورد اعتماد وجود دارد. اصولاً شاگردان خاص اهل بیت(ع) این وظیفه را بر عهده داشتند تا ابعاد مختلف گفتمان اسلام ناب را برای مردم تبیین نمایند.

بنابراین یکی از وظایف ولیّ خدا برای مقابله با جریان نفاق، معرفی شارحان مورد اعتماد و راسخ در علم به مردم است تا مردم با رجوع به آنها، دچار انحرافات عقیدتی و گرایش به اسلام التقاطی نشوند.

پ. ویژگی های تبیین

مهمترین ویژگی تبیین برای اثرگذاری بیشتر در ذهن و دل مردم، عبارت است از: «بلاغت»؛ اسلام ناب انقلابی باید با شیوایی و جذّابیت های هنری و رسانه ای برای

---

۱. ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج۲، ص۴۳۹

۲. ر.ک: اعراف: ۱۶۹

مردم بیان شود؛ در غیراینصورت تأثیر چندانی در ذهن و دل مردم نخواهد داشت.
بی شک یکی از عوامل مهم موفقیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در تمدن سازی، جذابیت فوق العاده ای بود که «قرآن» به عنوان یک «رسانه جذاب» از آن برخوردار بود. درجه فصاحت و بلاغت قرآن آنقدر بالا بود که حتی مشرکین لجوج را هم مجذوب خود می کرد.[1] تا زمانیکه جبهه اسلام و انقلاب از «بلاغت» کافی برای انتقال پیام خود برخوردار نباشد، هدایتگری مردم و بخصوص جوانان نیز به کندی صورت خواهد گرفت. محتوای متعالی و متقن، به تنهایی برای این مقصود کافی نیست. این، «بلاغت رسانه ای» است که به انتقال پیام «سرعت» می بخشد.
دومین درخواست حضرت موسی(علیه السلام) از خداوند پس از انتصاب به مقام پیامبری، مسئله «بلاغت» بود:
«وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي؛ و گره از زبانم بگشای * تا سخنان مرا بفهمند!» (طه: ۲۸-۲۷)
خداوند در آیه ای از قرآن کریم - که مربوط به علنی کردن دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مکّه، پس از سه سال دعوت مخفیانه است- می فرماید:
«فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن! و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن)!» (حجر: ۹۴)
«صدع» در اصل به معنای شکافتن اجسام سخت همچون شیشه و آهن است.[2] و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن آمده است.[3] مرحوم طبرسی معنای دیگر این کلمه که از همان معنای اصلی آن گرفته شده را «فرق» و «فصل» به معنای «جداشدن» می داند؛[4] مانند جدا شدن حق از باطل (فرقان) و یا جدا شدن افراد انسانی از یکدیگر(تفرقه). از سوی دیگر، برخی لغت شناسان معتقدند «صدع» در اصل به معنای «قطع» (بریدن) است و اصولاً در همه معانی بیان شده برای این کلمه، به نوعی معنای «قطعیّت» لحاظ شده است.[5]

---

۱. عین این مطلب - و البته در درجه ای نازل تر - درباره کتاب شریف «نهج البلاغه» نیز صادق است.
۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی الفاظ القرآن؛ ص۴۷۸
۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج۱۱، ص۱۴۰
۴. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج۶، ص۵۳۲
۵. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج۶، ص۲۵۴

با توجه به این توضیحات، می توان گفت که امر «فَاصْدَعْ» در آیه مورد بحث، به معنای سخن گفتن با صراحت، آشکار و با قاطعیت است؛ سخن گفتنی که مخاطبان آن، «فرق» آن با سایر سخنان باطل را به راحتی فهم کنند و از آن «تأثیر» بپذیرند. و به همین دلیل است که خداوند در این آیه شریفه فرمود «فَاصْدَعْ» و نفرمود «بَلِّغ» یا «فَأَبْلِغْ»؛ چراکه «صَدع»، آن نوعی از ابلاغ است که حتماً تأثیر می‌کند، برخلاف «تبلیغ» که ممکن است در طرف مقابل تأثیر نکند.[1] بدیهی است «تأثیر» در اینجا، لزوماً به معنای پذیرش علنی حرف حقّ توسط مخاطب نیست، بلکه منظور فهم کامل حرف حق و اعتراف درونی به حقّانیّت آن است، هرچند ممکن است به دلایل نفسانی به حقانیت آن اذعان نکند و یا خلاف آن را اظهار کند.

در نهایت باید گفت در اهمیت «بلاغت» همین بس که جریان نفاق نیز برای تأثیرگذاری بیشتر بر ذهن مردم از این عنصر کمک می گیرد:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا؛ و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود.» (بقره:۲۰۴)

۲. تهدید

روش دیگر مواجهه نرم با منافقان، تهدید جدّی آنان است. اصولاً منافقان انسان هایی به شدت ترسو هستند؛ به دلیل همین نقطه ضعف، تهدید آنان در تغییر افکار و انگیزه های آنان و کنترل رفتارهای براندازانه شان بسیار تأثیرگذار است. قرآن کریم در مواردی از این روش استفاده نموده است. برخی تهدیدات قرآن کریم ناظر به عذاب های اخروی منافقان است[2] و برخی دیگر، مربوط به مجازات های دنیایی. همچنین برخی از مجازات های دنیایی، مجازات هایی است تکوینی که مستقیماً از طرف خداوند بر آنها عارض می‌شود:

«لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ؛ (بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را (موقتاً) مورد عفو قرار دهیم، گروه دیگری را مجازات خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند.» (توبه: ۶۶)

---

۱. ر.ک: سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن؛ الإتقان فی علوم القرآن؛ ج۲، ص۵۳

۲. به عنوان نمونه، ر.ک: توبه:۶۳، ۶۸، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۹۰، ۹۵، ۱۰۱

مرحوم علامه طباطبایی بر این باورند که منظور از عذاب در این آیات، «مجازات دنیایی» منافقان است که اجرای این مجازات برای برخی از آنان، به دلیل مصالحی موقتاً به تعویق افتاده است.[1] همچنین در آیات دیگری، اموال و اولاد زیاد منافقان، مایه عذاب آنان در دنیا بیان شده است:

«فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ؛ و (فزونی) اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد، خدا می‌خواهد آنها را به وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند.» (توبه: ۵۵؛ و با اندکی اختلاف، توبه: ۸۵)

و برخی دیگر مجازات های تشریعی است که پیامبر(ص) و حکومت اسلامی موظف به اعمال آنهاست. در یک نمونه، خداوند متعال در ۳ آیه قرآن، صراحتاً آنان را تهدید به مواجهه سخت می کند:

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لا يُجاوِرُونَكَ فِيها إِلاَّ قَلِيلاً * مَلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً؛ اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی‌اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بر ندارند، تو را بر ضدّ آنان می‌شورانیم، سپس جز مدّت کوتاهی نمی‌توانند در کنار تو در این شهر بمانند! * و از همه جا طرد می‌شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید! * این سنّت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنّت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی‌یافت!» (احزاب: ۶۲-۶۰)

۳. تحقیر

پیش از این گفته شد که منافقان از یک سو انسان هایی «متکبّر» و از سوی دیگر دچار «ضعف نفس» هستند. همین دو ویژگی روحی موجب می شود که «تحقیر» آنان مؤثر واقع شده و رفتارهای خود را کنترل نمایند.

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۳۳۵-۳۳۴؛ البته ایشان معتقدند از سیاق آیات قبل و بعد اینگونه استنباط می شود که این جمله کلام خداوند است، نه رسول خدا(ص)؛ بنابراین منظور از مجازات نیز مجازات منافقان توسط خداوند است در این دنیا، نه مجازات آنها توسط رسول خدا(ص) که از سنخ مجازات تشریعی است. (ر.ک: همان؛ ص۳۳۵)

منافقان در قرآن کریم، دو گونه تحقیر شده اند: از یک سو شخصیت شان تحقیر شده است و از سوی دیگر برنامه های براندازانه شان.

الف. تحقیر شخصیت منافقان

خداوند در قرآن کریم منافقان را با بکار بردن تعابیری همچون انسان های سفیه،[1] بدون فهم[2] و بدون شعور،[3] تحقیر می نماید. در آیه ای دیگر، پس از بیان درخواست منافقان از پیامبر(ص) برای عدم حضور در جهاد، آنان در ردیف زنان و کودکان و سالمندان محسوب شده اند:

«وَ لَوْ أَرادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقاعِدِينَ؛ اگر آنها (راست می‌گفتند و) می‌خواستند (به سوی میدان جهاد) خارج شوند وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند، ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت لذا (توفیقش را از آنان سلب کرد و) آنها را (از این کار) باز داشت، و به آنها گفته شد با قاعدین (زنان و کودکان و پیران و بیماران) بنشینید.» (توبه: ۴۶)

همچنین در آیه ای دیگر، با بکار بردن تعبیر «بشارت»، به منافقان وعده عذاب داده شده است که به نوعی استهزاء و تحقیر آنان است:[4]

«بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً؛ به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنهاست!» (نساء: ۱۳۸)

ب. تحقیر برنامه های منافقان

خداوند متعال در قرآن کریم پس از بیان ویژگی ها و کارشکنی های متعدد منافقان در برابر نظام اسلامی، آنان و فتنه هایشان را بسیار کوچکتر از کسانی می داند که پیش از آنها بوده اند و مغلوب اراده الهی شدند. در یک نمونه می فرماید:

«كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ * أَ لَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهِيمَ وَ أَصْحابِ مَدْيَنَ وَ

---

۱. بقره: ۱۳

۲. توبه: ۱۲۷

۳. بقره: ۱۲

۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج۴، ص۱۶۹

الْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ (شما منافقان) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پوییدند) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان فزونتر بود، آنها از بهره خود (در دنیا در راه هوسها و گناه) استفاده کردند، شما نیز از بهره خود (در این راه) استفاده کردید همان گونه که آنها استفاده کردند شما (در کفر و نفاق و استهزای مومنان) فرو رفتید همانگونه که آنها فرو رفتند، (ولی سرانجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنها زیانکارانند. * آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند به آنان نرسیده: قوم نوح(ع)، قوم عاد، قوم ثمود، قوم ابراهیم(ع) و اصحاب مدین (قوم شعیب)؛ و شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) که پیامبرانشان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند (ولی نپذیرفتند) خداوند به آنها ستم نکرد، اما خودشان بر خویشتن ستم می‌کردند.» (توبه: ۷۰-۶۹)

در واقع سخن خداوند در اینگونه از آیات این است که منافقان امت های پیشین که از شما نیرومندتر هم بودند، کاری از پیش نبردند و فتنه انگیزی هایشان راه به جایی نبرد، شما هم به طریق اولی نخواهید توانست.

همچنین خداوند در آیه دیگری با اشاره کلی به فتنه های گذشته منافقان و شکست آنان در همه آنها می فرماید:

«لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كارِهُونَ؛ آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آن که حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها کراهت داشتند.» (توبه: ۴۸)

۴. بازکردن راه انتقاد از افراد و جریان ها

یکی از فروعات مهم اسلامی که در مقابله با جریان نفاق بسیار کارآرایی دارد، فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» است. در واقع باید گفت کارکرد اصلی این فریضه الهی در مسائل سیاسی این است که راه انتقاد از افراد و جریان های منحرف و معاند را باز می گذارد. خداوند متعال در سوره مبارکه توبه، یکی از راهبردهای اصلی مرمنین انقلابی در مقابله با جریان نفاق را امر به معروف و نهی از منکر بر می شمارد:

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ؛ مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.» (توبه: ۷۱)

همچنین در آیه ای دیگر از سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

«وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون؛ باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنها رستگارانند.» (آل عمران: ۱۰۴)

تعبیر «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» در این آیه شریفه نشان می دهد که در انتقاد از افراد و جریانات منحرفی همچون جریان نفاق، نباید تنها به بصورت فردی باشد، بلکه علاوه بر آن، باید «تشکل های خودجوش مردمی» نیز این کار را انجام دهند.[1]

۵. تقویت اقتدار در زمینه های مختلف

راهبرد بسیار مهم دیگر قرآن کریم برای مقابله با جریان نفاق، افزایش قدرت نظامی، سیاسی، علمی، تکنولوژیک، اقتصادی و فرهنگی است. اقتدار همه جانبه نظام اسلامی، بخصوص اقتدار نظامی و دفاعی، محاسبات جریان نفاق برای براندازی نظام اسلامی را تغییر خواهد داد. به همین دلیل، قرآن کریم به مسلمانان توصیه می نماید که برای جلوگیری از عملی شدن تهدیدات دشمنان خارجی و منافقان داخلی، روز به روز اقتدار خود را در زمینه های مختلف افزایش دهند:

«وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ؛ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان] آماده سازید! و (همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی‌شناسید و خدا آنها را می‌شناسد! و هرچه در راه خدا (و تقویت اقتدار نظام اسلامی) انفاق کنید، بطور کامل به شما بازگردانده می‌شود، و به شما ستم نخواهد شد!» (انفال: ۶۰)

این آیه شریفه دارای نکات مهمی مرتبط با بحث حاضر است:

---

۱. از آنجا که خطاب آیه شریفه، به عموم مسلمانان است نه پیامبر اکرم(ص)، لذا به نظر می رسد منظور از تعبیر «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ»، تشکیل تشکل های خودجوش مردمی در این مسئله باشد، نه تأسیس سازمانی اداری از سوی حکومت اسلامی؛ آنگونه که برخی مفسرین محترم (ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج۳، ص۳۶) نتیجه گرفته اند.

۱- کلمه جامع «قوة» که بصورت نکره آمده است، عمومیت تعبیر «مَا اسْتَطَعْتُمْ» را تقویت کرده و هر نوع نیرو و قدرتی را شامل می شود.[۱] صاحب تفسیر نمونه، پس از بیان اینکه عمومیت تعبیر «قوه» علاوه بر امور مادی و نظامی در هر زمانی، می تواند ناظر به امور معنوی و ایمانی هم باشد، اضافه می کند:

«از قدرت‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، که آنها نیز در مفهوم «قوه» مندرج هستند و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد. جالب این است که در روایات اسلامی برای کلمه «قوه» تفسیرهای گوناگونی شده که از وسعت مفهوم این کلمه حکایت می‌کند... بنابراین آنها که تنها پاره‌ای از روایات را دیده‌اند و کلمه «قوه» را به یك مصداق، محدود ساخته‌اند گرفتار اشتباه عجیبی شده‌اند.»[۲]

بنابراین، منظور از تقویت اقتدار، تنها تقویت بعد نظامی آن نیست؛ بلکه ابعاد مختلف اقتصادی، علمی، فناوری، سیاسی و فرهنگی را نیز شامل می شود؛ هرچند بیان خاص و جداگانه تعبیر «وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ» پس از تعبیر عام «مِنْ قُوَّةٍ»، نشان دهنده اهمیت دو چندان افزایش اقتدار نظامی است.

۲- نکته دیگر اینکه افزایش اقتدار نظام اسلامی، علاوه بر دشمن خارجی، منافقان داخلی که همان نفوذی های دشمن هستند را نیز می ترساند و موجب بازدارندگی و یأس آنها از ضربه زدن به نظام اسلامی می شود.

شاهد ما در این باره، نام بردن از گروهی با توصیف «وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» در این آیه شریفه است که خداوند ترسیدن آنها را نیز - علاوه بر دشمنان خارجی- از اهداف دستور «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» می داند و علامه طباطبایی یکی از مصادیق این گروه را «منافقان داخلی» می دانند که ممکن است بر اثر پنهان کردن دشمنی شان، مسلمانان آنان را نشناسند.[۳]

۳- نکته بسیار مهم دیگر این است که - برخلاف آیات قبل و بعد - خطاب این آیه شریفه به توده مردم است، نه دستگاه حاکمیت. یعنی علاوه بر اینکه نظام اسلامی وظیفه دارد همواره در برابر تهاجمات نظامی و غیرنظامی دشمن آمادگی داشته باشد، خداوند در این آیه شریفه از عامه مردم می خواهد که آنان نیز هرگونه

---

۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج۷، ص ۲۲۴

۲. همان؛ ص ۲۲۲

۳. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۱۱۶

و با هر ابزاری که می توانند به مقابله همگانی با دشمن برخیزند. این یعنی بسیج همگانی مردم برای مقابله با دشمن خارجی و منافقان داخلی. علامه طباطبایی در این باره نیز می فرمایند:

«پاره‌ای از ذخیره‌های دفاعی هست که تهیه آن جز از عهده حکومت‌ها بر نمی‌آید، و لیکن پاره‌ای دیگر هم هست که مسئول تهیه آن خود افرادند؛ چون حکومت هر قدر هم نیرومند و دارای امکانات زیادی باشد به افراد مردم محتاج است؛ پس مردم هم به نوبه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آماده کنند. پس تکلیف «وَ اَعِدُّوا»، تکلیف به همه است.»[1]

بنابراین، بخش قابل توجهی از مقابله با دشمن خارجی و منافقان داخلی، بر عهده تشکل های خودجوش مردمی است.[2]

۶. سکوت و عدم کنش سیاسی در برخی موارد مورد توقّع

یکی دیگر از رفتارهای سیاسی ولیّ خدا برای مقابله با جریان نفاق، عدم کنش و حضور سیاسی در برخی مواردی است که همگان توقع حضور او را دارند. در واقع ولیّ خدا با این رفتار، عدم رضایت خود را از فرد یا جریانی نشان می دهد که از خطوط قرمز سیاسی نظام اسلامی عبور کرده است. در قرآن کریم نمونه هایی از این نوع رفتار توسط پیامبر اکرم(ص) وجود دارد.

در یک آیه خداوند متعال به پیامبر اکرم(ص) دستور می دهد که به هیچ وجه نباید بر جنازه منافقان نماز اقامه نماید و بر سر قبر آنان برای دعا و طلب آمرزش، توقف نماید: «وَ لا تُصَلِّ عَلى أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ؛ بر هیچیك از آنها که بمیرد نماز نخوان، و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست؛ چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند.» (توبه: ۸۴)[3]

---

۱. همان؛ ص۱۱۵

۲. در کاربرد فعل «أَعِدُّوا» در این آیه شریفه نیز نکته ای نهفته است؛ و آن اینکه، اهل لغت «اعداد» را اینگونه معنا کرده اند: «إِدّخارُ الشَّيْءِ قَبْلَ الحاجَةِ إِلَيْه؛ ذخیره کردن چیزی پیش از نیاز به آن»(راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص۵۴۵)؛ طبق این معنا، معنای آیه شریفه این است که جامعه اسلامی باید پیش از ایجاد نیاز، خود را به انواع قدرت های بازدارنده مجهز نماید.

۳. البته لازم به ذکر است اگر همانگونه که لغت شناسان بیان کرده اند، طبق یک معنا، «صلّ علی» به معنای دعا کردن و طلب رحمت باشد(راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص۴۹۱)، آنگاه عبارت «وَلاتُصَلِّ عَلى أَحَدٍمِنْهُمْ ماتَ أَبَداً» در این آیه شریفه، به معنای نهی پیامبر(ص) از دعا کردن برای منافقان نیز خواهد بود. همچنانیکه در آیاتی دیگر نیز «صلّ علی» به همین معنا

و در آیه ای دیگر ایشان را از حضور در مسجد ضرار نهی می فرماید:
«لا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ؛ هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.» (توبه: ۱۰۸)
توضیح آنکه منافقان پس از ساخت مسجد ضرار، که در واقع محل توطئه و برنامه ریزی برای براندازی نظام اسلامی بود، از پیامبر(ص) دعوت نمودند که ایشان در آن حضور یافته و اقامه نماز نمایند تا از این طریق، برای خود و مسجدشان اعتبار کسب کنند. اما عدم حضور پیامبر(ص) در این مسجد و برخوردهای سهمگین ایشان در این باره، این توطئه منافقان را خنثی نمود.
نمونه دیگر، نهی شدن تلویحی پیامبر(ص) از استغفار برای منافقان است:
«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتّی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد!» (توبه: ۸۰)[1]
تردید بین امر و نهی کنایه از بیهوده و لغو بودن عمل است[2] و به همین دلیل، مقصود خداوند در این آیه شریفه و آیات مشابه آن، بیان لغو و بیهوده بودن استغفار پیامبر(ص) برای منافقان بوده است. از سوی دیگر، پیامبر(ص) نیز هیچگاه عمل بیهوده و لغو مرتکب نمی شود. بنابراین، این آیات شریفه تلویحاً پیامبر اکرم(ص) را از استغفار برای منافقان نهی می فرماید.
علاوه بر اینکه از عمومیت آیه ای که بطور کلی پیامبر اکرم(ص) و مؤمنین را از استغفار برای مشرکینی که جهنمی بودن آنان مسلم شده است، نهی می فرماید نیز

بکار رفته است:
الف. «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُم؛ از اموال آنها صدقه‌ای (زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاك سازی و پرورش دهی، و به آنها (هنگام گرفتن زکات) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است.» (توبه: ۱۰۳)
ب. «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً؛ خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید.» (احزاب: ۵۶)
۱. همچنین، ر.ک: منافقون: ۶
۲. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۳۵۱

می توان نهی از استغفار برای منافقان را نیز استنباط کرد:
«ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كانُوا أُولِي قُرْبى مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحِيمِ؛ برای پیامبر (ص) و مومنان شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند، پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخند.» (توبه: ۱۱۳)
بی تردید، این نوع مواجهه منحصر به مصادیقی همچون عدم اقامه نماز بر جنازه منافقان، عدم دعا و طلب رحمت برای آنان، عدم حضور بر قبر آنان، عدم حضور در مسجد آنان و عدم استغفار برای آنان نیست؛ بلکه می تواند شامل هر مصداقی گردد که عدم کنش سیاسی در آن مصداق خاص، موجب آگاهی بخشی مردم نسبت به منافقان می شود.

۷. عزل و نصب های معنادار

یکی دیگر از روش های مواجهه با جریان نفاق، عزل آنان از مسئولیت های کلیدی و آشکار کردن عدم صلاحیت آنان برای جایگاههای مهم است.
یک نمونه تاریخی این نوع مواجهه، ماجرای اعلام سوره برائت برای مشرکین مکه است که توسط محدثین شیعه و سنی و از طرق متعدد نقل شده است.
آنچه که مورد اتفاق اکثر علمای شیعه و سنی است این است که در سال نهم هجری و پس از فتح مکه، هنگامی که آیات ابتدایی سوره برائت نازل شد، چون آیات آن، خطاب به مشرکین مکه بوده و درباره آنها نازل گردید، لذا پیامبر(صلی الله علیه و آله) مأمور به ابلاغ آیات برای آنها بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) در ابتدا ابوبکر را برای انجام این وظیفه مأمور کرد تا در مراسم حج علاوه بر وظیفه امیری حجاج، هم آیات ابتدایی سوره برائت و هم چند حکم دیگر را بر مشرکین اهل مکه قرائت کند. هنگامی که ابوبکر بخشی از مسیر را طی کرد، جبرئیل بر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نازل شد و فرمود: «لا يُؤَدّي عَنك إلّا أنت أو رَجُلٌ مِنك؛ کسی از جانب تو حکمی را نمی رساند، مگر اینکه یا خودت آن را ابلاغ کنی و یا کسی که از خودت باشد.» پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه السلام) را فراخواند و به او فرمود خودش را به ابوبکر رسانده و آیات و احکام را از او گرفته و در مراسم حج به مشرکین ابلاغ کند. علی(علیه السلام) هم آیات را از ابوبکر گرفت و این مسئولیت را انجام

داد. ابوبکر هم به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازگشت و پرسید: «آیا درباره من چیزی نازل شده؟» پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «نه! ولی خداوند به من أمر کرده که «لا یؤدّی عنی الّا أنا أو رجلٌ منی».[1]

پیرامون این ماجرا و اثبات فضایل بی شمار امیرالمؤمنین(ع) که عبارت «لا يُؤَدّي عَنك إلّا أنت أو رَجُلٌ مِنك» بر آن دلالت دارد، در کتب حدیثی، تفسیری و کلامی سخنان مهمی از سوی اندیشمندان شیعی بیان شده است؛ اما نکته قابل تأمل در این ماجرا این است که چرا خداوند متعال با وجود اینکه می دانست که ابوبکر صلاحیت این کار را ندارد، وحی را پس از فرستادن او به سوی مکّه نازل کرد؟ چرا از همان ابتدا علی(ع) مأمور به این کار نشده بود؟

پاسخ این سؤال جز این نیست که خداوند متعال تعمداً این ماجرا را به این شکل طراحی فرمود تا عزل و عدم صلاحیت او را بر همگان آشکار کند؛ و همچنین بر همه آشکار شود که کسی که صلاحیت امر جزیی از امور حکومتی را ندارد، چگونه برای اداره یک حکومت شایستگی دارد؟! و کسی که صلاحیت ابلاغ آیات و احکام خداوند به گروهی از مردم و برای یک شهر را ندارد، چگونه صلاحیت اجرای احکام خداوند برای همه مردم و همه شهر های جهان اسلام را می تواند داشته باشد؟[2]

۸. توجه ویژه به معرفت، اخلاق و انسجام تشکیلاتی مؤمنین انقلابی

مؤمنین انقلابی، یاران صادقی هستند که ولیّ خدا در همه عرصه های اداره نظام اسلامی، از جمله مواجهه با جریان نفاق، باید از این ظرفیّت استفاده نموده و آنان را به حضور و اثرگذاری تشویق نماید؛ چرا که به فرموده قرآن کریم، ولیّ خدا برای پیشبرد اهدافش از دو پشتوانه اصلی «خداوند» و «مؤمنین انقلابی» برخوردار است:

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی مي کنند برای حمایت تو کافی است.» (انفال: ۶۴)

به دلیل همین اثرگذاری بالای اینگونه افراد است که یکی از برنامه های اصلی جریان نفاق، سست کردن این عناصر در دفاع از نظام اسلامی است:

---

۱. ر.ک: طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج۵،ص۶؛ طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان في تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۱۶۱؛ قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمي؛ ج۱، ص۲۸۱؛ عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر؛ ج۲، ص۷۳؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج۴،ص۸۹؛ سیوطي، جلال‌الدین عبدالرّحمن بن أبی بکر؛ الدر المنثور في تفسیر المأثور؛ ج۳، ص۲۰۹؛ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ جامع البیان في تفسیر القرآن؛ ج۱۰، ص۴۱.

۲. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالأنوار؛ ج۳۰، ص۴۱۱؛ ابن طاوس، علی بن موسی؛ إقبال‌الأعمال؛ ص۳۲۲

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا؛ آنها(منافقان) کسانی هستند که می‌گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا (از اطراف او) پراکنده شوند.» (منافقون: ۷)

بنابراین، یکی از مهمترین اقدامات نظام اسلامی، توجه ویژه به تربیت و حفظ عناصر مؤمن و انقلابی است که حاضرند برای رسیدن به آرمان های الهی از جان و مال خود بگذرند.

یک نظام سیاسی زمانی می تواند به موفقیت قطعی خود امیدوار باشد که تعداد افراد این هسته اصلی از وفاداران با انگیزه خود را بیشتر کند.

تربیت عناصر مؤمن و انقلابی و حفظ آنان در دایره انقلاب و استفاده از ظرفیت آنان در مقابله با جریان نفاق، زمانی میسر است که نظام اسلامی، برنامه های ویژه ای برای این گروه خاص، در سه حوزه طراحی نماید و یا حداقل زمینه های تحقق آنها را فراهم نماید: «تعمیق معارف اسلامی و انقلابی»، «افزایش فضائل اخلاقی» و «ایجاد انسجام تشکیلاتی».

رفتارهای متشابه ولیّ خدا در مدیریت جریان نفاق و بیماردلان

در بخش قبل برخی رفتارهای صریح و محکم ولیّ خدا در مواجهه با جریان نفاق احصاء و بررسی شد. امّا در کنار این موارد، گاه رفتارهای متشابهی نیز از ولیّ خدا سر می زند که ممکن است مردم و مؤمنین انقلابی را دچار تحیّر و شبهه نماید؛ و آن، رفتارهایی است که در ظاهر با محکمات گفتمانی و رفتاری ولیّ خدا تناقض دارد. سؤال اصلی این است که علت رفتارهای متشابه ولیّ خدا در مواجهه با جریان نفاق و بیماردلان چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، باید به بررسی و تحلیل آیه ای از قرآن کریم بپردازیم.

◂ «مصلحت»، مهمترین علّت بروز رفتارهای متشابه از ولیّ خدا

خداوند متعال در سوره مبارکه توبه، به ماجرای برخی اصحاب غیرانقلابی پیامبر(ص) اشاره می فرماید که علی رغم تأکید پیامبر(ص) برای حضور در میدان جنگ، از ایشان اجازه خواستند تا در جنگ حاضر نشوند. درحالیکه اجازه

ندادن پیامبر(ص) به آنان و تخلف احتمالی آنان از این دستور، می توانست ماهیت غیرانقلابی و منافقانه آنان را آشکار سازد، اما ایشان در این مورد به آنان اجازه دادند تا در میدان جهاد حاضر نشوند. و طبیعتاً اینگونه، آنان نیز در برابر انتقادات دیگران نسبت به عدم حضور خود در میدان جنگ، از محکم ترین دلیل که همان اجازه قانونی پیامبر(ص) بود برخوردار بودند! خداوند متعال در پی این واقعه آیاتی نازل فرمودند:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ؛ خداوند تو را ببخشد! چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟!» (توبه: ۴۳)

تعبیر «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» در این آیه شریفه، برخلاف معنای لغوی آن که در ظاهر خطایی را برای پیامبر(ص) اثبات می نماید، به فرموده علامه طباطبایی(رحمة الله علیه) دعا به جان پیغمبر است؛[۱] آیت الله جوادی آملی نیز این تعبیر را از باب «تحبیب» و به معنای «سهلاً و مرحباً» می دانند.[۲]

در واقع خداوند با این تعبیر از یک سو «سعه صدر» فوق العاده پیامبر(ص) را تحسین می کند و از سوی دیگر، از باب «به در می گویم که دیوار بشنود!»، دیگرانی را که از پیامبر(ص) اجازه تخلّف گرفتند را مذمّت می نماید.[۳]

مرحوم علامه طباطبایی(رحمة الله علیه) دلیل این معنا را چهارمین آیه بعد از آیه مورد بحث می دانند که خداوند کار پیامبر (ص) در اجازه دادن به آنان را تأیید می فرماید؛ چراکه در صورت حضور آنان در سپاه اسلام، میان مسلمانان شروع به فتنه انگیزی و ایجاد تفرقه می نمودند.[۴]

علامه طباطبایی در این باره می فرمایند:

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین ؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص ۲۸۴

۲. جوادی آملی؛ عبدالله؛ تسنیم؛ ج۳۴، ص۱۱۸

۳. امام رضا(ع) در روایتی در ذیل این آیه شریفه می فرمایند: «هَذَا مِمَّا نَزَلَ بِإِيَّاكِ أَعْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَةُ خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ نَبِيَّهُ وَ أَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: "لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ" وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ: "وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً"؛ این آیه از قبیل «به در می‌گویم، دیوار گوش کند» می‌باشد، خداوند به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده ولی منظور اصلی، امّت بوده است، و نظیر این آیه است، آیه شریفه: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ؛ اگر مشرك شوی، عملت نابود شده و از جمله زیانکاران خواهی بود.» (زمر: ۶۵) و نیز این آیه شریفه: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً؛ اگر تو را تثبیت نمی‌کردیم، نزدیك بود کمی به آنان میل کنی.» (اسراء: ۷۴).» (ابن بابویه، محمد بن علی؛ عیون أخبارالرضا (علیه السلام)؛ ج۱، ص۲۰۲)

۴. رک: توبه: ۴۷

«از ایـن آیـه بر می‌آید که اذن ندادن آن جناب فی نفسـه «مصلحت» نداشـته، بلکه «مصلحت» اذن دادنش بیشتر بوده؛ زیرا اگر اذن نمی‌داد و منافقین را با خود می‌برد، هم بقیه مسـلمانان را دچار فسـاد افکار می‌کردند و هم اتحاد آنـان را مبدل به تفرقه می‌نمودنـد. پس، «اصلـح» همین بود کـه اجازه تخلّف بدهـد تا با مسـلمانان به راه نیفتند... چون همه مسلمانان دارای ایمان محکم نبودند. بعضی از ایشان ایمانشان سسـت و دلهایشـان مریض و مبتلا به وسوسـه بود. این دسـته گوشهایشـان بدهکار سخنان فریبنده آنان و آماده پذیرفتن وسوسه‌های آنان بود. همه اینها در صورتی بود که منافقین رودربایستی می‌کردند و با مسلمانان به راه می‌افتادند. و اگر صریحا اعلام مخالفـت می‌کردند و علنا فرمـان آن حضرت را عصیان می‌نمودنـد که خود محذور بـزرگ دیگـری داشـت، و آن این بود کـه علاوه بـر ایجاد دودسـتگی روی دیگـران در نافرمانی باز می‌شد.»[1]

دقت در فرمایش جناب علامه نشـان می دهد که از نظر ایشان، «مصلحت» تعیین کننده ترین عامل در برخی رفتارهای متشـابه ولیّ اسـت. به عبـارت دیگر در برخی مـوارد برای گرفتن یک تصمیم، باید مؤلّفه های متعدد پیرامون یک موضوع را در نظر گرفت و سپس تصمیمی که «اصلح» بوده و به «مصلحت» جامعه اسلامی نزدیک تر است را اتخاذ کرد.

در واقع پیامبر اسلام(ص) با این کار، از فساد و فتنه بزرگتری جلوگیری کردند. علاوه بر اینکه ممکن است این کار دلایل «تربیتی» نیز داشته باشد. به این معنا که شاید این بیماردلان و منافقان با مشـاهده اینگونه رفتارهای بردبارانه ولیّ، به خود بیایند و دسـت از خیانت ورزی شـان بردارند و به دامان اسـلام و انقلاب بازگردند. ولیّ خدا بایـد تا جائیکه ممکن اسـت و مصلحـت اقتضاء می کنـد، نفـاق را از دل منافق و مریضی را از دل بیماردل بیرون بکشد. معنای «جذب حداکثری» و «دفع حداقلی» نیز همین است.

در یک نگاه کلیّ می توان اصلی ترین و مهمترین مصالحی که موجب بروز رفتارهایی متشـابه از سـوی ولـیّ خدا می شـود را اینگونه برشـمرد: «جلوگیـری از ایجـاد تفرقه و دوقطبی خطرناک»، «جلوگیری از ایجاد فتنه های بزرگ تر»، «جلوگیری از قبح زدایی

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۲۸۵

مخالفت با امر ولیّ»، «آشکار شدن عقیده منافقان و پی بردن به ترفندها و نقشه های خائنانه آنان»، «تخلیه اطلاعاتی منافقان»، «تألیف قلوب و بازگشت احتمالی منافقان و بیماردلان به دامان انقلاب»، «فرصت دادن به مردم برای تجربه کردن برخی امور»، «جلوگیری از هتک حرمت افراد و حفظ نظامات اخلاقی در جامعه»، «کاستن از طمع دشمنان برای آسیب زدن به نظام اسلامی».

در ادامه به برخی از مصادیق این رفتارها در قرآن کریم و سیره نبوی می پردازیم.

◂ بررسی مصادیقی از رفتارهای سیاسی متشابه پیامبران الهی و امیرالمؤمنین(ع)

۱. کنش سیاسی خلاف میل توسط ولیّ خدا

الف. آزادی اسراء جنگ بدر به اصرار برخی صحابه

گاه ولیّ خدا به منافقان و بیماردلان اجازه انجام اموری را می دهد که خود راضی به انجام آنها نیست. به عنوان نمونه، در جنگ بدر هفتاد اسیر از کفار نصیب سپاه اسلام شده بود و برخی از صحابه پیامبر(ص) مانند ابوبکر[۱] به ایشان اصرار نمودند که در عوض گرفتن فدیه از قریش، اسرا را آزاد نماید.[۲] استدلال آنها برای آزادی و گرفتن فدیه این بود که اینان عموزادگان، خانواده و برادران ما هستند؛ و یا اینکه با گرفتن فدیه از نظر مالی تقویت شده و می توانیم بر کفّار قدرت یابیم. پیامبر(ص) نیز تحت فشار و اصرار این صحابه و علی رغم عدم رضایت باطنی و اظهار کراهت، اجازه انجام این کار را دادند؛ اما در عین حال به آنان خبر داد که به تعداد اسیران قریش از مسلمانان در جنگ احد کشته خواهند شد و آنها نیز پذیرفتند.[۳] سرانجام نیز همانگونه که رسول خدا(ص) خبر داده بود، در جنگ احد اتفاق افتاد.

---

۱. ر.ک: واقدی، محمد بن عمر؛ المغازی؛ ج۱، ص۱۸-۱۰۷

۲. اصولاً برخی از صحابه در میانه جنگ بدر و به امید گرفتن فدیه از اسرا، بجای کشتن، آنان را به اسارت می گرفتند که آیاتی از قرآن در مذمت این رفتار آنان نازل شد: «ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ؛ هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد، و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است. * اگر در آنچه گرفته‌اید، از جانب خدا نوشته‌ای نبود، قطعا به شما عذابی بزرگ می‌رسید.» (انفال: ۶۸-۶۷)

۳. ر.ک: واقدی، محمد بن عمر؛ المغازی؛ ج۱، ص۱۸-۱۰۷؛ سیوطی، جلال‌الدین عبدالرّحمن بن أبی بکر؛ الدرّ المنثور فی التّفسیر المأثور؛ ج۳، ص۲۰۳-۲۰۱؛ جزری، ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۱۳۶

در تحلیل این رفتار پیامبر(ص)، چند دلیل و مصلحت را می توان بیان نمود:
اولاً پیامبر(ص) همواره خود را ملزم می دانست تا بگونه ای رفتار نماید که همه اصحاب و بخصوص اصحاب مؤثر، خود را در تصمیم گیری های سیاسی و در امر اداره حکومت سهیم بدانند. این مسئله، هرچند ممکن است در کوتاه مدت، مضراتی به دنبال داشته باشد، اما فوایدی دارد که در بلند مدت به نفع نظام اسلامی خواهد بود. در این زمینه، در بخش های آینده، با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.
ثانیاً پیامبر(ص) با اظهار کراهت خود از پیشنهاد این گروه از صحابه، بیماری و نفاق آنان را برای دیگران آشکار ساختند؛ چراکه یکی از اصلی ترین ویژگی های منافقان و بیماردلان، مخالفت با اوامر ولیّ خداست.
ثالثاً با این کار به اصحاب ضعیف الإیمان و بیماردلان سیاسی فرصت داده شد تا عواقب مخالفت با اوامر ولیّ خدا و حقانیت دیدگاه او را درک نمایند؛ چراکه در جنگ احد حقانیّت سخن پیامبر(ص) آشکار شد و شهدای احد به تعداد اسرای بدر بودند.

ب. انصراف پیامبر(ص) از نبرد با بنی قینقاع به اصرار عبدالله ابن ابیّ

در نمونه ای دیگر، پیامبراکرم(ص) قصد داشت تا با یهودیان بنی قینقاع به جهاد بپردازد. چراکه آنان با بدعهدی های مکرّر، به دشمنان و کفار قریش کمک می کردند و سرانجام در واقعه ای، علاوه بر هتک حرمت یک زن مسلمان، یکی از مسلمانان که قصد دفاع از آن زن را داشت نیز کشتند. در این میان «عبدالله بن ابیّ»، سرکرده منافقان که با یهودیان نیز هم پیمان بود، با اصرار از پیامبر(ص) خواست تا از کشتن یهودیان منصرف شود و آنان را رها سازد. پیامبر(ص) نیز به ناچار پذیرفت و دستور داد تا یهودیان بنی قینقاع از مدینه کوچ نمایند.[1] و[2]
برخی مورخان هدف رسول خدا(ص) از پذیرش درخواست عبدالله بن ابیّ را «جلوگیری از تفرقه و ایجاد شکاف در میان امّت اسلامی» دانسته اند. زیرا اگر پیامبر(ص) خواسته وی را نمی‌پذیرفت، احتمال می‌رفت که این کار به درگیری‌های

---

۱. ر.ک: ابن کثیر دمشقی، عماد الدین اسماعیل؛ البدایة و النهایه؛ سیوطي، جلال‌الدین عبدالرّحمن بن أبی بکر؛ الدرّ المنثور فی التّفسیر المأثور؛ ج۲، ص۲۹۱-۲۹۰؛ جزری، ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۱۳۸-۱۳۷

۲. لازم به ذکر است که عبدالله بن ابی، تنها یک فرد نبود؛ بلکه رهبری تعداد قابل توجهی از منافقان و بیماردلان را برعهده داشت و از پشتوانه قابل توجهی برخوردار بود.

آشکار و رویارویی‌های علنی در میان مسلمانان منجر شود که قطعاً چنین مسأله‌ای در آن دوره به نفع اسلام و مسلمین نبود.[1]

پ. اذن پیامبر(ص) به برخی منافقان و بیماردلان برای عدم حضور در جنگ تبوک

نمونه دیگر، درخواست برخی منافقان و بیماردلان از پیامبر(ص) برای حضور نیافتن در جنگ تبوک است که ایشان با این درخواست موافقت فرمودند. همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد، خداوند صریحاً از این کار پیامبر(ص) حمایت کرده و حضور آنان را موجب «ایجاد تفرقه و فتنه در میان مسلمانان» بیان نموده است:

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ ما زادُوكُمْ إِلَّا خَبالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ؛ اگر آنها همراه شما به سوی میدان جهاد حرکت می‌کردند بر قدرت رزمی شما نمی‌افزودند و جز خیانت خاصیّتی نداشتند و [منافقانه] در سپاه نفوذ می‌کردند و به تفرقه انگیزی و فتنه جویی می‌پرداختند. آنها در بین سپاه شما جاسوسانی دارند [که به حرفها گوش می‌دهند و به سود آنها عمل می‌کنند] و خداوند از ظالمان با خبر است.» (توبه: ۴۷)

علاوه بر «جلوگیری از ایجاد تفرقه و فتنه در میان مسلمانان»، اجازه دادن پیامبر(ص) به منافقان و بیماردلان برای عدم حضور در جهاد، مصلحت دیگری نیز داشت و آن «جلوگیری از قبح زدایی از نافرمانی امر ولیّ خدا» بود. چراکه اگر منافقان صریحاً اعلام مخالفت می‌کردند و علناً فرمان آن حضرت را عصیان می‌نمودند، آنگاه محذور بزرگ دیگری به دنبال داشت، و آن این بود که روی دیگران نیز در نافرمانی باز می‌شد؛ و این فتنه ای بود شدیدتر و موجب ایجاد تفرقه ای آشکارتر می گردید.[2]

ت. عدم برخورد قاطع جناب هارون(ع) با فتنه سامری

اصولاً باید گفت یکی از مهمترین مصالحی که مانع از اعمال برخی تصمیمات صریح انقلابی توسط ولیّ خدا شده و او را وادار می نماید تا برخلاف رأی و تدبیر اصلی اش، برخی تصمیمات سیاسی را اتخاذ نماید و درنتیجه رفتارهای سیاسی او از نوعی «تشابه» برخوردار گردد، مصلحتی به نام «جلوگیری از ایجاد و یا تشدید دوقطبی های خطرناک در جامعه» است.[3]

---

۱. عاملی، سید جعفر مرتضی؛ سیرت جاودانه؛ ترجمه: محمد سپهری، ج۲، ص۱۱۱

۲. طباطبایی، سید محمد حسین ؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۲۸۵

۳. لازم به ذکر است که شکل گیری هر نوع دوقطبی در جامعه، مذموم نیست؛ دوقطبی و تفرقه ای مذموم است که به «دین مردم» آسیب

این «مصلحت»، در فتنه سامری و زمانی که جناب هارون(ع) به عنوان نائب حضرت موسی(ع) در میان بنی اسرائیل منصوب شد، توسط ایشان اعمال شد. مطابق آیات شریفه قرآن، در فتنه سامری، باوجود روشنگری ها و نصیحت های جناب هارون(ع)، بنی اسرائیل به سخنان او توجهی نکرده و بجای اطاعت از جانشین پیامبرشان، خواستار بازگشت خود موسی(ع) شدند، تا مستقیماً از خود او دستور بگیرند.[1] هنگامی که حضرت موسی(ع) از پرده غیبت ۴۰ روزه به سوی قومش بازگشت، جناب هارون(ع) در پاسخ به سؤال ایشان مبنی بر چرایی عدم برخورد انقلابی با سامری فرمود:

«إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی؛ من ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی!» (طه: ۹۴)

همانگونه که ملاحظه می شود، دلیل منطقی جناب هارون(ع) برای عدم برخورد صریح و شدید با سامری، مصلحتی به نام «جلوگیری از ایجاد تفرقه» میان مردم بود؛ تفرقه ای که خطرش از فتنه سامری نیز بیشتر بود و «تثبیت حکومت» را نشانه گرفته بود.

ث. «فتنه سقیفه» و رفتار سیاسی امیرالمؤمنین(ع)

امیرالمؤمنین(ع) نیز در چند مقطع از حیات مبارکشان بعد از وفات پیامبر اکرم(ص)، به دلیل ملاحظه همین مصلحت، مجبور به پذیرش تصمیمی برخلاف تصمیم خود شدند. مقطع اول، مربوط به ماجرای «سقیفه» و «غصب خلافت» بود، که در این باره فرمودند:

«وَ ایْمَ اللَّهِ لَوْ لا مَخافَةُ الْفُرْقَهِ بَیْنَ الْمُسْلِمینَ وَ انْ یَعودَ الْکُفْرُ وَ یَبورَ الدّینُ لَکُنّا عَلی غَیْرِ ما کُنّا لَهُمْ عَلَیْهِ؛ به خدا سوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباهی دین نبود، رفتار ما با آنان‌طور دیگر بود.»[2]

رسانده و «ثبات نظام اسلامی» را در معرض خطر قرار دهد.

۱. قرآن کریم پیرامون تلاش جناب هارون(ع) برای خاموش ساختن این فتنه و پاسخ بنی اسرائیل به ایشان، می فرماید: «وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ مِنْ قَبْلُ یا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِیعُوا أَمْرِي * قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عاکِفِینَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنا مُوسی؛ و هارون قبل از آن به آنها گفته بود که ای قوم! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفتید، پروردگار شما خداوند رحمان است، از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید. * ولی آنها گفتند ما هم چنان بر گرد آن می‌گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می‌دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!» (طه: ۹۱-۹۰)

۲. علامه مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ ج ۹، ص ۶۳۴

سه دلیلی که امام(ع) در این سخن خود برای سکوت در مقابل غاصبین خلافت بیان می فرمایند، کاملاً به یکدیگر مربوطند؛ چراکه ایجاد تفرقه و دوقطبی خطرناک میان مردم، زمینه ساز بازگشت حکومت طاغوتی و جاهلی سابق بود و بازگشت آن حکومت نیز برابر بود با نابودی اساس دین.

ج. اجازه امیرالمؤمنین(ع) برای مذاکره با معاویه

امام امیرالمؤمنین(ع) در نامه ای به ابوموسی اشعری، رعایت همین مصلحت را موجب پذیرش «حکمیّت» و تن دادن به صلح با معاویه دانستند:

«فَاعْلَمْ أَحْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ(ص) وَ أُلْفَتِهَا مِنِّي أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَآبِ؛ بدان که هیچ کس نیست که نسبت به وحدت و اتحاد امت محمد(ص) از من حریص تر و انسش به آن از من بیشتر باشد. من در این کار پاداش نیك و سرانجام شایسته را از خدا می‌طلبم.»[1]

ایشان همچنین در بیانی دیگر پیرامون علّت تعیین مدت زمانی برای «حکمیت» می‌فرمایند:

«وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ وَ يَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهُدْنَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا تُؤْخَذَ بِأَكْظَامِهَا فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ وَ تَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ؛ اما این که می‌گویید: چرا میان خود و آنها (حکم‌ها) مدّتی برای حکمیّت قرار دادی؟ این تنها به خاطر آن بود که (در این مدّت) خواستم آن که حق را نمی داند، بررسی کند تا برایش روشن شود و آنکه حق را می داند، در عقیده اش راسخ تر گردد و شاید خداوند در این مدّت صلح و آرامش، کار امّت را اصلاح نماید و مردم در تنگنا نباشند تا پیش از شناخت حقّ، شتاب کنند و تسلیم نخستین فکر گمراه شوند.» (نهج البلاغه؛ خطبه ۱۲۵)

تعبیر «لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ» در این بیان حضرت، نشان می دهد که درواقع امام(ع) با این کار، به مردم «فرصت تجربه» دادند تا نسبت به برخی امور «معرفت» و «بصیرت» عمیق تری پیدا کنند. هم عاقبت نافرمانی از امر امامشان را با همه وجود لمس نمایند و هم خود بفهمند که نباید با دشمن خبیث و عهدشکنی که در آستانه شکست قطعی است و برای جلوگیری از شکستش فریبکارانه پیشنهاد صلح می دهد، مذاکره نمود.

---

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۷۸

اتفاقاً پیش بینی امام(ع) به وقوع پیوست و مردم به چشم خود آن سوی چهره فریبکار و عهدشکن معاویه را دیدند و به فاصله کوتاهی پس از پذیرش حکمیت، برخی از همان افرادی که حضرت را مجبور به قبول صلح کردند، از کار خود پشیمان شدند.

تبیین دقیق این مسئله نیازمند بیان مقدماتی است:

اولاً هدف اصلی و اساسی در رهبری جامعه اسلامی، «افزایش فهم و معرفت مردم» است و در مواردی که مردم راه و اندیشه غلطی را برمی گزینند، مهمترین کار ولیّ خدا و یاران بابصیرتش، افزودن فهم و بصیرت مردم است تا درنهایت، آنان به خود آمده و از راهی که در پیش گرفته اند، بازگردند.

ثانیاً، گاه برای تحقق این هدف مهمّ، صِرف سخنرانی و بیان استدلالات عقلی و نقلی کافی نیست؛ بلکه در کنار آن، مردم و خواصّ جامعه باید بطلان یک عقیده و رفتار سیاسی اشتباه را به صورت کاملاً «محسوس» درک نمایند، تا به «عقل» و «فطرت» خود رجوع نموده و به اشتباهشان پی ببرند؛ قوم ابراهیم(ع) زمانی به خود آمدند و متوجه اشتباهشان شدند که حضرت ابراهیم(ع)، استدلالش را بصورت «محسوس» برای آنان نمایان ساخت:

«فَرَجَعُوا إِلى أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ؛ آنان به نفس خود مراجعه کرده و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید.» (انبیاء: ۶۴)

و ثالثاً در مواردی مردم و خواص جامعه بطلان یک عقیده را زمانی بطور کاملاً «محسوس» و «عینی» درک می نمایند که به آنان «فرصت» داده شود تا برخی امور را خود، «تجربه» کنند.

در نتیجه اگر ولیّ خدا اینگونه تشخیص دهد که برای اثبات بطلان یک عقیده، صِرف «روشنگری بیانی» کافی نیست، آنگاه برخلاف میل باطنی خود، «موقتاً» به مردم و خواصّ جامعه این «اجازه» و «فرصت» را می دهد تا نتایج تلخ برخی عقائدشان را بصورت «محسوس»، «تجربه» نمایند تا بلکه از آن دست بردارند.

چ. مشورت دهی امیرالمؤمنین(ع) به خلفا و مخالفت ایشان با قتل عثمان

امیرالمؤمنین(ع) علی رغم انتقادات تندی که نسبت به عملکرد خلفای پیش از

خود داشتند،[1] همواره به آنان مشورت می دادند؛[2] بگونه ای که از خلیفه دوم نقل شده که می گفت:

«لَولا عَلیٌّ لَهَلَکَ عُمَر؛ اگر علی نبود عمر به هلاکت افتاده بود.»[3]

ایشان همچنین با وجود انتقادات صریح نسبت به خلیفه سوم، اما در ماجرای شورش بر علیه او، نه تنها با کشتن عثمان - که خواسته معترضین بود- همراهی نکرد، بلکه همواره درپی میانجی گری و آرام کردن فضا بود و تا جائیکه ممکن بود به عثمان مشورت می داد، تاجائیکه در این باره فرمودند:

«وَ اللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّی خَشِیتُ أَنْ أَکُونَ آثِماً؛ به خدا سوگند، آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم.»[4]

به نظر می رسد همه این رفتارهای سیاسی، دلیل نداشت جز اینکه امام(ع) معتقد بود در شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان، تضعیف حکومت خلفا، با وجود همه اشکالات مبنایی و روشی که به آنان وارد بود، موجب «طمع دشمنان برای نابودی اساس دین خدا» می شود و همین حداقل ها هم از اسلام باقی نخواهد ماند.

اصولاً «کاستن از طمع دشمنان» برای آسیب رسانی به دین خدا، نظام اسلامی و یا مؤمنین انقلابی، یکی از مصالحی است که ممکن است منجر به بروز رفتارهای متشابه از سوی ولیّ خدا گردد.

نمونه تاریخی دیگر در این زمینه، رفتار متشابهی است که امام صادق(ع) با زرارة ابن اعین انجام دادند. او که یکی از اصحاب خاص و بسیار مورد اعتماد امام صادق(ع) بود، امّا امام(ع) گاه در برخی مجالس از او بدگویی می کرد. رفتاری که شاید اگر بسیاری از خواص سیاسی زمان ما با آن مواجه شوند، موضع آنان را نسبت به ولیّ خدا تغییر دهد. امام صادق(ع) در پیامی خصوصی به زراره، علت این رفتار خود را جلوگیری از طمع دشمنن برای تعرّض حکومت ظالم آن زمان به زراره بیان می کنند؛ چراکه ارتباط با امام صادق(ع)، تبعات زیادی برای یاران حضرت درپی

---

۱. ر.ک: نهج البلاغه؛ خطبه۳

۲. برای نمونه رجوع کنید به خطبه های ۱۳۴ و ۱۴۶ نهج البلاغه که در آنها ایشان مشورت های بسیار فنی و دقیقی به خلیفه دوم ارائه دادند.

۳. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱، ص۱۶

۴. نهج البلاغه؛ خطبه۲۴۰

داشت و فشارهای زیادی را به آنان تحمیل می کرد و این رفتار امام(ع)، از طمع دشمنان نسبت به او می کاست:

«إِنَّمَا أَعِيبُكَ دِفَاعاً مِنِّي عَنْكَ، فَإِنَّ النَّاسَ وَ الْعَدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبْنَاهُ وَ حَمِدْنَا مَكَانَهُ، لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِيمَنْ نُحِبُّهُ وَ نُقَرِّبُهُ، وَ يَذُمُّونَهُ لِمَحَبَّتِنَا لَهُ وَ قُرْبِهِ وَ دُنُوِّهِ مِنَّا، وَ يَرَوْنَ إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَ قَتْلَهُ، وَ يَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عِبْنَاهُ، فَإِنَّمَا أَعِيبُكَ لِأَنَّكَ رَجُلٌ اسْتَهَرْتَ بِنَا وَ بِمَيْلِكَ إِلَيْنَا، وَ أَنْتَ فِي ذَلِكَ مَذْمُومٌ عِنْدَ النَّاسِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ دَافِعَ شَرِّهِمْ عَنْكَ؛ عیبگذاری من بر تو (درحقیقت) برای دفاع از توست. چراکه مردم و دشمن به سرعت درپی کسی هستند که ما او را به خود نزدیک می کنیم و از او ستایش می کنیم، تا به کسی که او را ستایش کرده و به خود نزدیک می کنیم آزار برسانند و او را به دلیل محبت ما و نزدیکی به ما مذمّت می کنند، و در اندیشه اذیت و قتل او بر می آیند. و هرکسی را که ما عیب او را می گوییم، می ستایند. پس همانا من عیب تو را می گویم، فقط به این دلیل که تو مردی مشهور به ارتباط و گرایش نسبت به مایی و تو در این باره نزد مردم مذمومی؛ پس این عیب گذاری من بر تو، شرّ آنان را از تو دفع می نماید.»[1]

آنگاه حضرت برای روشن تر شدن علت این رفتار خود برای زراره، به ماجرای سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر(ع) اشاره نمودند[2] که جناب خضر(ع)، پس از پایان مدّت همراهی جناب موسی(ع) با ایشان، در بیان علّت این رفتار سؤال برانگیز خود فرمود:

«وَ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً؛ اما آن کشتی(که آن را سوراخ کردم)، از آنِ گروهی از نیازمندان بود که (با آن) در دریا کار می کردند؛ خواستم آن را معیوب کنم، [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [بی نقصی] را به زور می گرفت. (و با این عیب گذاری، دیگر در غصب آن طمعی نخواهد داشت.)» (کهف: ۷۹)

---

۱. حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نورالثقلین؛ ج۳، ص۲۸۵

۲. ماجرا این بود که جناب موسی(ع) و جناب خضر(ع)، سوار بر کشتی شدند و پس از مدتی، جناب خضر(ع) شروع کردند به سوراخ کردن آن کشتی: «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً؛ آنها به راه افتادند تا اینکه سوار کشتی شدند و او(جناب خضر(ع)) کشتی را سوراخ کرد؛ (موسی(ع)) گفت: "آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی، به راستی چه کار فاجعه باری انجام دادی؟!"» (کهف: ۷۱)

هرچنـد از ارادت زرارة به امام صادق(ع) اندکی هم کاسـته نشـد، امـا برخی از یاران دیگر امام صادق(ع) با دیدن رفتارهای متشابه اینچنینی در ایشان، که اقتضاء دوران «تقیه» بود، از ایشان رویگردان شده و ایشان را متهم به دروغگویی می کردند.

۲. رایزنی و مشورت با همه افراد گروههای مؤثر سیاسی (از یاران انقلابی تا منافقان و بیماردلان)

رفتار سیاسی متشابه دیگر پیامبر اکرم(ص)، مشورت با افراد و گروههای مؤثر سیاسی درون جامعه اسلامی است که طیف گسترده ای از مؤمنین انقلابی تا ضعیف الإیمان ها و بیماردلان و حتی در مواردی منافقان را نیز دربر می گیرد. حکمت مشـورت با هریک از طیف های مختلف سیاسی باید جداگانه تحلیل و علت یابی شود.

الف. مشورت با منافقان و بیماردلان

به نظر می رسـد یکی از مهمترین انگیزه های مشـورت با این دو گروه، آشکار شدن اندیشه و انگیزه آنان، بخصوص در مواقع بحرانی، همچون جنگ است.

به عنوان مثال، هنگامی که در نزدیکی «بدر»، مسلمانان از آمدن و تجمّع قریش برای دفاع از کاروان تجاری باخبر شـدند، پیامبر (ص) با اصحاب خود مشورت کردند که با کاروان نظامی قریش بجنگند یا در پی کاروان تجاری باشـند؟ ابوبکر گفت: «ایشـان قریش انـد با آن خودخواهـی و تکبّری کـه دارنـد. از روزی که کافر شده‌اند، هرگز ایمان نیاورده‌اند و از روزی که عزیز گردیده‌اند، هرگز ذلیل نشده‌اند. از سـوی دیگر شـما هم برای جنـگ بیـرون نیامده‌اید»؛ رسـول خـدا(ص) فرمود: بنشین. ابوبکر نشسـت. پیامبر(ص) رو به اصحاب کرده و فرمودند: نظر بدهید. عمر برخاسـت و همانند ابوبکر سـخن گفـت. پیامبر (ص) او را نیز به نشسـتن فرمان داد و او نشست.[۱]

نمونه دیگر، مشورت ایشان با اصحاب، درباره چگونگی مواجهه با کفار قریش در جنگ احد است. برخی اصحاب پیامبر(ص) موافق جنگیدن با دشمن در بیرون از شهر بودند و برخـی دیگر، از جمله عبـدالله بن ابیّ، که سـردمدار منافقان بـود، موافق جنگیدن در داخل شهر بودند. طبق نقل سیره نویسان، نظر خود پیامبر(ص) نیز این بود که در داخل

۱. ر.ک: قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی؛ ج۱، ص۲۵۸؛ مجلسی، محمدتقی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۹، ص۲۴۷؛ برخی نیز این سخن را فقط به عمر نسبت داده اند؛ ر.ک: سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن؛ الدرالمنثور فی تفسیر المأثور؛ ج۳، ص۱۶۶

شـهر با دشمن روبرو شوند.[1] امّا در این میان، علّامه هاشم معروف حسنی معتقد است که رسول خدا(ص) برعکس عبد الله بن ابیّ، معتقد بود که برای جنگ با دشمن باید از مدینه بیرون روند. امّا ایشان به موافقت و همراهی با دیدگاه ابن ابیّ تظاهر می‌کرد تا از نظر دیگر مسلمانان آگاه شـود و نیّت آنان را دریابد.[2] درواقع پیامبر(ص) با این نوع برخورد، اجازه داد تا همه، از جمله منافقان که با دشمن در ارتباط بودند، با احساس آزادی کامل، دیدگاه خود را اظهار نمایند تا پیامبر(ص) به اصطلاح آنان را «تخلیه اطلاعاتی» نموده و از ترفند و برنامه ریزی آنان برای ضربه زدن به نظام اسلامی آگاهی یابد.

ب. مشورت با خواص و نخبگان انقلابی و یا ضعیف الإیمان

ولیّ خدا با اینکه به دلیل عصمت الهی، بی نیاز از مشورت با دیگران است، امّا به دلایل متعدد سیاسـی و تربیتی به مشورت با نخبگان و خواصّ می پردازد و حتی در مواردی اگر رأی و نظری که از سـوی آنان ابراز می شود، سست و اشتباه باشد، در مقام عمل، آن را ترجیح می دهد.[3]

---

۱. واقدی، محمد بن عمر؛ المغازی؛ ج۱، ص۲۱۱-۲۰۹؛ حمیری، ابن هشام؛ السیرة النبویة؛ ج۳، ص۶۳

۲. حسنی، هاشم معروف؛ سیرة المصطفی؛ ص۳۹۶؛ ایشان استدلال خود در اثبات این مسئله که دیدگاه پیامبر(ص) نیز جنگیدن در خارج از شـهر بود را اینگونه بیان می دارند: «پیامبر(ص) به طور قطع می‌دانست که جنگ با قریش در داخل شهر به قریش امکان می‌دهد، مدینه را ظرف چند سـاعت اشـغال کنند؛ زیرا منافقان و مردّدان مدینه که شمارشـان زیاد بود و به طور دائم با قریش در تماس بودند، آنان را بر ضدّ پیغمبر(ص) و مسلمانان یاری می‌دادند. خردمندانه نیست که بپذیریم عبد الله بن ابی و دیگر همراهان منافق و دودل وی در میان مهاجران و انصار، در دفاع از محمّد(ص) و رسالت او صداقت به خرج می‌دادند و با دشمن متجاوز با تمام وجود مقابله می‌کردند. عبد الله بن ابی بود که به پیامبر (ص) پیشنهاد کرد، در مدینه بمانند. آنگاه برخی از بزرگان مهاجران نیز با وی موافقت کردند. پیامبر (ص) هدف آنان را دریافت، امّا همچنان به موافقت و همراهی با دیدگاه ابن ابی تظاهر می‌کرد تا از نظر دیگر مسـلمانان آگاه شـود و نیّت آنان را دریابد. تردیدی نیسـت که در میان موافقان عبدالله کسـانی بودند که حسن نیّت داشتند. همچنان که درباره همراهی توطئه‌گران مخالف مسلمانان هم با وی تردید نداریم. آنگاه که پیغمبر (ص) آنان را آزمود و از نیّت هر یك آگاه شد، دیدگاه واقعی خود را که از اوّل مخفی نگه داشته بود، آشکار ساخت. آنچـه ایـن نکته را تقویت می‌کند، این اسـت که عبد الله بن ابی همراه سـیصد و پنجاه نفر از پیروان منافق و برخی از یهودیان بی‌دلیل به مدینه بازگشتند. در روایتی هست که خود حضرت آنان را بازگرداند و فرمود: «ما به کمك مشرکان با مشرکان نمی‌جنگیم.» این دلیل قاطعی اسـت، بر سـوء نیّت آنان و نگرانی رسـول خدا(ص) از این که به هنگام گرم شدن جنگ به مشرکان ملحق شـوند. اگر رسول خدا(ص) در بیرون مدینه به آنان اطمینان نداشـت، چگونه می‌توانست برای جنگیدن در داخل شهر با آنان موافق باشد و به مقاومت این گروه اعتماد کند؟ اگر عبد الله بن ابی در این سخن خود صادق بود که در داخل شهر از آن دفاع خواهد کرد، پس چرا از میان راه بازگشت، در حالی که می‌دانست سپاه پیامبر (ص) سخت نیاز به یاری و مساعدت دارد؟ بنابراین رأی درست، جنگ با قریش در خارج از شهر بود. اگر پیامبر (ص) در مدینه می‌ماند، خود و یارانش در خلال چند ساعت زیر سیطره مشرکان و منافقان قرار می‌گرفت.» (حسنی، هاشم معروف؛ سیرة المصطفی؛ ص۳۹۹-۳۹۶)

همچنین یکی از اصول جنگی که امیرالمؤمنین(ع) بیان فرموده، نیز مؤید دیدگاه علّامه حسنی (ره) است. آن حضرت فرمود: هیچ قومی در داخل خانه خود مورد تجاوز قرار نگرفت، مگر این که ذلیل و خوار شد.» (نهج البلاغه؛ خطبه۲۷)

۳. شـاید بتـوان یکی از نمونه های تاریخی این مسـئله را پیشـنهاد و اصرار جناب مالک اشـتر به امیرالمؤمنین(ع) بـرای انتصاب و ابقاء

در اینگونه موارد، ولیّ خدا برای رعایت اصل «دخالت دادن و سهیم نمودن خواص و نخبگان در تصمیم گیری های سیاسی و اداره حکومت»، با آنان به مشورت می پردازد. این کار اگر در کوتاه مدت، موجب بروز آسیب هایی شود، بی تردید در دراز مدت، فوایدی دارد که کل نظام اسلامی را منتفع می سازد.

یکی از فواید این کار، فرصت دادن به خواص سیاسی برای پی بردن به اشتباهات تحلیلی شان و اثبات حقانیت دیدگاه ولیّ خداست.

فایده دیگر این است که خواصّ و نخبگان جامعه، زمانی که احساس نمایند دیدگاه آنان شنیده شده و عملیاتی هم می شود، خود را صاحب نظام اسلامی دانسته، از آن «دفاع» نموده و برای اعتلای آن «تلاش» خواهند نمود.

همچنین، نفس مشورت با خواص و نخبگان، به آنان «عزّت نفسی» تزریق می نماید که موجب «تثبیت» آنان در جبهه حق می گردد؛ و «تثبیت» خواص سیاسی در جبهه حق، آنان را از بسیاری از انحرافات همچون «تمایل» و «رکون» به دشمنان بازمی دارد:

«وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً؛ و اگر ما تو را «تثبیت» نمی کردیم، نزدیك بود کمی به آنها(دشمنان) تمایل پیدا کنی!» (اسراء: ۷۴)

این قاعده، حتی در مورد بیماردلانی که در مرز نفاق هستند و امید به بهبودی بیماری هایشان وجود دارد، نیز صادق است و حتی آنان نیز ممکن است با تزریق «عزت نفس» توسط ولیّ خدا، در جبهه حق «تثبیت» شوند و یا از آسیب هایشان کاسته شود؛ چراکه بخشی از اینان کسانی هستند که به تعبیر قرآن کریم، خواهان کسب عزتند، ولی به اشتباه آن را نزد دشمنان خدا جستجو می نمایند:

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ همانها که کافران را، بجای مومنان، ولیّ خود بر می‌گزینند، آیا اینها می‌خواهند از آنان کسب «عزت» کنند با اینکه همه عزّتها مخصوص خدا است؟!» (نساء: ۱۳۹)

ابوموسی اشعری در فرمانداری بصره بود. امیرالمؤمنین(ع) در این باره می فرمایند: «به خدا سوگند او (ابوموسی اشعری) نزد من مورد اطمینان و دلسوز نبود؛ کسانی که قبل از من بودند، او را ولایت و حکومت بر مردم دادند و من تصمیم داشتم او را عزل نمایم. اشتر از من خواست او را ابقاء نمایم؛ پس با کراهت او را ابقاء نمودم، تا بعد برکنارش نمایم.»

۳. اظهار اعتماد به منافقان

رفتار متشابه دیگر پیامبر(ص) این بود که گاه بگونه ای رفتار می نمودند که گویی به منافقان و سخنانشان اعتماد دارند. این رفتار پیامبر(ص) بگونه ای بود که حتی منافقان را نیز دچار توهم کرده و گمان می کردند ایشان در واقع امر نیز به سخنان آنها اعتماد دارند و به همین دلیل با تعابیری توهین آمیز، ایشان را انسانی «زودباور» می خواندند:

«وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ؛ از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند، و می‌گویند او گوش (انسان خوش باور) است!» (توبه: ۶۱)

اما پاسخ خداوند متعال به این باور منافقان قابل تأمّل است:

«قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ؛ بگو خوش‌باور بودن او به نفع شماست (ولی بدانید) او ایمان به خدا دارد و (تنها) به نفع مومنان تصدیق می‌کند(نه سخنان آنها را)، و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، و آنها که فرستاده خدا را آزار می‌دهند عذاب دردناکی دارند.» (توبه: ۶۱)

عبارت «وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» در این آیه شریفه در بردارنده نکات مهمی در ارتباط با موضوع مورد بحث است. اگر طبق ترجیح مرحوم علامه طباطبایی(رحمة الله علیه)، تعبیر «اذن خیر» در این آیه شریفه را «موصوف و صفت» بدانیم، آنگاه معنای عبارت «وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» آن است که استماع پیامبر(ص) استماع خیری باشد؛ و اگر به برخی سخنان که برای مسلمانان خیر نیست نیز گوش فرا می‌دهد، صرفاً به منظور احترام گوینده است؛ و کلام او را حمل بر صحت می‌کند تا هتك حرمت او را نکرده و خود نیز گمان بد به مردم نبرده باشد، و لیکن اثر خبر صادق و مطابق با واقع را هم بر آن بار نمی‌کند.[۱] دلیل این معنا این است که «ایمان» به معنای «تصدیق» است؛ و خداوند در جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» متعلّق ایمان را ذکر کرده، ولی در جمله «وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» متعلّق را ذکر نکرده و نفرموده به چه چیز تصدیق می‌کند؛ و تنها فرموده: «به نفع مؤمنین تصدیق می‌کند»؛ و تصدیقی که حتی در خبرهای زیان‌آور هم به نفع مؤمنین تمام شود، این است که شنونده تنها «مُخبِر» را تصدیق

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۹، ص۳۱۴

کند، نه «خبر» او را؛ به این معنا که به مخبر وانمود کند که من تو را راستگو می‌دانم، هرچند در واقع خبر او را خبر نادرستی بداند و آثار صدق بر خبرش بار نکند.[1]
در واقع باید گفت در این نوع رفتار، شنونده سخن گوینده را حمل بر صحت نموده و به او نمی‌گوید تو در این گفتارت دروغ می‌گویی و یا غرض سوئی داری، امّا در عین حال اثر صحت هم بر آن خبر مترتب نمی‌سازد؛ در غیراینصورت، تصدیقش به نفع مؤمنین تمام نمی شود و امور اجتماعی دچار اختلال می گردد؛[2] چراکه در جامعه ایمانی اصل بر اعتماد به یکدیگر و حفظ حرمت افراد است.
بنابراین اگر مقصود از «مؤمنین» را همه جامعه ایمانی بدانیم که منافقان را نیز دربرمی گیرد،[3] آنگاه معنای آیه شریفه این می شود که پیامبر(ص)، برای مصالح کلی جامعه اسلامی و جلوگیری از به هم خوردگی نظامات اخلاقی و اجتماعی، در ظاهر به همه افراد جامعه ایمانی، حتی منافقان که عنوان مسلمانی را با خود به همراه دارند، اظهار اعتماد می نماید، اما لزوماً محتوای سخن آنان را تأیید نمی کند؛ و چگونه اعتماد به سخن منافقانی که به تعبیر قرآن کریم دروغ گو[4] و فاسق اند[5] مجاز باشد، در حالیکه به فرموده نص صریح قرآن کریم نباید به اخبار و سخنان افراد فاسق اعتماد نمود:
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد در باره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.» (حجرات: ۶)

۴. دادن سهم بیشتر از زکات به منافقان و بیماردلان تازه مسلمان

نمونه دیگر از رفتارهای متشابه پیامبر اکرم(ص) زمانی بود که ایشان در تقسیم غنائم پس از جنگ حنین، به تازه مسلمانانی که هنوز شناخت صحیحی از اسلام نداشتند و حتی برخی از آنان همچون «ابوسفیان» و «عیینة بن حصین» منافقانه اسلام را پذیرفته بودند، سهم بیشتری اعطاء کرد. این رفتار پیامبر(ص)،

---

۱. همان؛ ۳۱۵-۳۱۴
۲. همان؛ ۳۱۵
۳. همان
۴. توبه: ۴۲ و ۱۰۷؛ حشر: ۱۱؛ منافقون: ۱
۵. توبه: ۶۷

موجب ناراحتی برخی انصار شـد. آنان به همراه «سعد بن عباده»، برای اعتراض نـزد پیامبـر(ص) آمدند و بـه پیامبر اکـرم(ص) گفتنـد: «اگـر این کار، به دسـتور خداوند بوده، ما رضایت دادیم، ولی اگر دسـتور خدا نبـود، رضایت نمی دهیم!» پیامبـر اکرم(ص) فرمود: ای گروه انصار! آیا همه شـما با گفتار بزرگتان «سـعد بن عبـاده» هم آهنگ هسـتید؟ گفتنـد: بزرگ و سـید ما خدا و رسـول اوسـت؛ و در مرتبه سـوم گفتند: ما هم به رأی و قول سعد هسـتیم! پس خداوند نور ایمان آنها را (بخاطـر ایـن حرفشـان) تنـزّل داد و بـرای «مؤلفة قلوبهـم» در قرآن سـهمی مقرر داشت.[1] که آیه آن چنین است:

«إِنَّمَـا الصَّدَقـاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَسـاكِينِ وَ الْعامِلِيـنَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَـةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقـابِ وَ الْغارِمِيـنَ وَ فِـي سَـبِيلِ اللَّهِ وَ ابْـنِ السَّـبِيلِ فَرِيضَـةً مِـنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيـمٌ حَكِيمٌ؛ زکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع‌آوری) آن کار می‌کننـد، و کسـانی کـه بـرای جلـب محبتشـان اقـدام می‌شـود، و بـرای (آزادی) بـردگان، و بدهـکاران، و در راه (تقویت آئین) خـدا، و واماندگان در راه، این یك فریضه (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است.» (توبه: ۶۰)

امام باقر (ع) در روایتی درباره مصداق «مؤلفة قلوبهم» می فرمایند:

«الْمُؤَلَّفَـةِ قُلُوبُهُـمْ» مردمـی بودند کـه خدا را یگانه می‌دانسـتند و از پرسـتش بتها دسـت برداشـته بودنـد؛ ولی معرفـت به دین اسـلام در دل آنهـا وارد نشـده بود که بدانند محمّد(ص) رسـول خدا اسـت و شیوه رسـول خدا(ص) این بود که با آنها انس می‌گرفت و آنها را به خود نزدیك می‌کرد و به آنها می‌فهمانید تا بفهمند و آنها را تعلیم می‌داد.»[2]

بنابراین، طبق این روایت و روایات دیگر در این مسئله، هدف پیامبر(ص) از اعطاء سهم بیشتری از زکات به برخی تازه مسلمانی که در میان آنها افراد بیماردل و منافق نیز حضور داشتند، تألیف قلوب آنان و زمینه سازی روحی برای وارد کردن اندیشه و معرفت ناب اسلامی در ذهن آنان بود.[3]

---

۱ . کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافي؛ ج۲، ص۴۱۱

۲. همان

۳ . البته این مورد از مصرف زکات اختصاصی به تازه مسلمانان ضعیف الإیمان ندارد، بلکه شامل غیرمسلمانانی که با این کار به سمت اسلام و کمک به حکومت اسلامی متمایل می شوند نیز می گردد. (ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج۸، ص۹)

۵. عدم افشای اسامی منافقان و بیماردلان

رفتار سیاسی متشابه دیگر این است که چرا با وجود توطئه های مکرر جریان نفاق، در هیچ آیه ای از آیات قرآن کریم و در هیچ روایتی از پیامبر اکرم(ص) اسامی منافقان افشاء نشده است تا مردم بطور واضح و صریح آنان را بشناسند؟ و همواره بجای بیان «مصداق» به ارائه «معیار» پرداختند؟

در پاسخ باید گفت اصولاً روش قرآن و پیامبر اکرم(ص) همواره این بوده است که مردم، خود، مصادیق را بر معیارها تطبیق دهند و منافق و بیماردل را از انقلابی صادق تمییز دهند. چراکه هدف اسلام و حکومت اسلامی ارتقاء «معرفت» و «بصیرت» مردم و «تربیت سیاسی» آنان است، نه ارتقاء «اطلاعات» آنان. اصولاً مدیریت سیاسی جامعه در نظام ولایی مبتنی بر «هدایت اختیاری مردم» به سمت آرمان هاست؛ مردم باید خود به آگاهی برسند و به منافقان اعتماد نکنند تا آنان در جامعه منزوی شوند. و یکی از اصلی ترین وظایف حاکم اسلامی، هدایت گفتمانی افکار عمومی و آگاه کردن آنان از واقعیّت هایی است که در برخی موارد ممکن است مورد غفلت مردم واقع شود.

حاکم اسلامی هیچگاه مردم را به وادار به انتخاب یک مسیر نمی کند. بلکه با سعه صدر به آنان فرصت تجربه می دهد تا حتی اگر مسیر اشتباهی را برگزیده اند، با بصیرت کاملی که از گفتمان سازی او حاصل شده است، خود از آن مسیر برگردند.

چگونگی تشخیص رفتار واقعی از رفتار مصلحتی

در پایان این بخش ذکر این نکته حائز اهمیت است که معیار تشخیص اینکه کدام سخن یا رفتار ولیّ خدا واقعی و کدام یک به دلیل مصلحت سنجی است، تنها یک چیز است و آن عبارت است از: «ارجاع متشابهات به محکمات». مقصود از «محکمات» نیز «محکمات گفتمانی» است که بارها و بارها در رفتارها و سخنان ولیّ تکرار شده است. بنابراین، اگر فرد مورد نظر، دارای قرابت گفتمانی به ولیّ بود، آنگاه اینگونه رفتارهای ولیّ درباره او واقعی و اگر دارای قرابت گفتمانی نبود، از روی مصلحت سنجی است.

جهاد سخت با جریان نفاق

همانگونه که در مقدمه این فصل بیان شد، منظور از «جهاد سخت» در این پژوهش، هر نوع برخوردی است که به واسطه آن، یا جسم فرد یا ساختار سازمانی او و یا آثار به جا مانده از او در مضیقه و آسیب قرار می گیرند.

احکام کلی قرآن درباره منافقان محارب و باغی

پیش از این بیان شد که هرگاه منافقان برخی زمینه ها را مساعد ببینند، برای براندازی حکومت اسلامی، امنیّت جامعه اسلامی را دچار اختلال می نمایند؛ و حکومت اسلامی در این مرحله موظف به برخورد سخت با جریان نفاق است. البته این مسئله اختصاصی به منافقان ندارد، بلکه نظام اسلامی موظف است با هر گروه سیاسی که یا به دلیل انحرافات فکری و یا بیماری های نفسانی، امنیت نظام اسلامی را دچار اختلال نمایند برخورد نماید.

طبق آیات قرآن کریم هر فرد و جریانی که علناً و عملاً وارد فاز براندازی شوند و امنیت جامعه اسلامی را دچار خدشه نمایند، «باغی» و «محارب» محسوب شده و برخورد با آنان نیز طبق احکام «بغی» و «محاربه» خواهد بود.[1]

برای روشن شدن حکم قرآن درباره منافقان محارب و اهل بغی، بررسی دو آیه شریفه ضروری است.

۱. آیه بغی

طبق آیات شریفه قرآن کریم، اصل در میان مؤمنین برداری و اتحاد برادرانه است.[2] و هرکس با برکشیدن سلاح این اتحاد را تبدیل به تفرقه نماید و امنیت جامعه اسلامی را مخدوش نماید، «باغی» بوده و باید با او برخورد سخت صورت گیرد:

«وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛ هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم

---

۱. از آنجا که بنای نگارنده در این پژوهش پرداختن به جزئیات احکام فقهی در این زمینه نیست، لذا به بررسی آیات قرآن کریم در این باره اکتفا می نمائیم.

۲. ر.ک: حجرات: ۱۰

پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو برطبق عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد.» (حجرات: ۹)

«بغي» به معناي طلب توأم با تجاوز از حد است.[۱] این معني با مطلق تجاوز قابل جمع است، چون «تجاوز» از «طلب» جدا نیست؛ و هرجا که «تجاوز» هست، «طلب» نیز هست.[۲] بنابراین این فعل در مواقعی بکار می‌رود که انسان در طلب و خواستن چیزی زیاده روی کند. برخی نیز آن را «تعدّی و هرچیزی که از حد خود تجاوز کند معنا کرده اند.[۳] برخی از مفسرین آن را به «ظلم و تعدی بدون حق» معنا کرده اند.[۴]

فقهای شیعه با استناد به این آیه شریفه معتقدند هرکس بر علیه امام عادل یا امام معصوم(ع) خروج کند باغی است و جنگ با او واجب است.[۵]

همچنین باید گفت از اطلاق آیات و روایات در این زمینه اینگونه برداشت می شود که احکام بغی، اختصاصی به زمان حضور معصوم(ع) ندارد و شامل زمان غیبت که نواب خاص و عام امام(ع) حضور دارند نیز می شود. زیرا اگر در عصر غیبت، فقیه و نائب امام (ع) نتواند با باغیان برخورد نماید و آنان را طبق موازین اسلامی مجازات کند، آنان اساس نظام عدل اسلامی را متزلزل می سازند و در نظام اسلامی هرج و مرج به وجود خواهند آورد.[۶]

بنابراین، منافق یا بیماردل یا هر گروه دیگری، زمانی که علناً و عملاً با اختلال در امنیت جامعه اسلامی بر علیه امام جامعه خروج نماید، «باغی» محسوب شده و مستحق مجازات های سنگینی هستند که در شرع مقدس اسلام برای آنان در نظر گرفته شده است.

عبارت «فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي» در این آیه شریفه، به روشنی گویای برخورد سخت با «اهل بغی» است. علاوه بر آنکه منظور از «اصلاح توأم با عدل» در عبارت «فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما

---

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات فی الفاظ القرآن؛ ۱۳۶؛ ابن اثیر، محمد بن مبارک؛ النهایه فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۱، ص۱۴۳

۲. قرشی، علی اکبر؛ قاموس قرآن؛ ج۱، ص۲۰۷

۳. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح؛ ج۶، ص۲۲۸۱

۴. طباطبایی، سید محمد حسین ؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۱۸، ص۳۱۴

۵. ر.ک: عاملی(شهید اول)، محمد بن مکی؛ اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة؛ ص۸۳؛ طباطبایی حائری، سید علی بن محمد؛ ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل؛ ص۴۸۰؛ نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج۲۱، ص۳۲۲

۶. برای مطالعه بیشتر دراین باره، ر.ک: منتظری، حسینعلی؛ مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، ج۶، ص۴۸۰؛ مرعشی، سیدمحمدحسن؛ دیدگاهی نو در حقوق کیفراسلام؛ ص۶۷

بِالْعَدْلِ»، که مربوط به پس از قتال با اهل بغی می باشد نیز چیزی جز اجرای احکام الهی درباره اهل بغی و بازگرداندن حق کسانی که به آنها به ناحق تجاوز شده است، نمی باشد.[1]

۲. آیه محاربه

خداوند متعال در آیه ای دیگر درباره حکم کسانی که در جامعه اسلامی به جنگ با نظام اسلامی می پردازند می فرماید:

«إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ؛ کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند،) فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، بعکس یکدیگر، بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.»(مائده: ۳۳)

مرحوم علامه طباطبایی معتقدند ضمیمه شدن «رسول» بر «الله» در عبارت «الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» نشان دهنده خاص بودن این محاربه است، نه مطلق بودن آن که مخالفت با تک تک احکام شرعی را شامل می شود؛ و آن محاربه خاص، دشمنی با خدا در خصوص مواردی است که رسول نیز در آن دخالتی دارد؛ و آن عملی است که برگشت می‌کند به ابطال اثر چیزی که رسول از جانب خدای سبحان بر آن چیز ولایت دارد. و یکی از اموری که بواسطه ولایت رسول گسترش پیدا کرده است، «امنیت عمومی» است.[2]

ایشان در ادامه با تحلیل عبارت «وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً»، اینگونه نتیجه می گیرند که مراد از محاربه و افساد بطوری که از ظاهر آیه بر می‌آید «اخلال به امنیت عمومی» است. و قهراً شامل آن چاقوکشی نمی‌شود که به روی فرد معین کشیده شود و او را به تنهایی تهدید کند؛ چون «امنیت عمومی» وقتی خلل می‌پذیرد که خوف عمومی و ناامنی جای امنیت را بگیرد؛ و طبعاً وقتی محارب می‌تواند چنین خوفی

---

۱. ر.ک: طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۱۸، ص۳۱۵

۲. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۵، ص۳۲۶

در جامعه پدید آورد که مردم را با «اسلحه» تهدید به قتل کند؛ و به همین دلیل است که در سنّت، نیز محاربه و فساد در ارض به شمشیر کشیدن و مثل آن تفسیر شده است.[1]

با این تعریف از «محاربه» در آیه شریفه معلوم می شود زمانیکه منافقان، صریحاً و با دست بردن به سلاح، امنیّت عمومی جامعه را خدشه دار نمایند، «محارب» محسوب شده و طبعاً یکی از احکام سنگین این آیه شریفه برحسب درجه افساد و میزان اختلال در امنیت جامعه -که عبارت است از: «قتل»، «اعدام»، «قطع عضو» و «تبعید»- برای آنان لازم الإجراست.

در ادامه برخی مصادیق خاص برخورد سخت با منافقان در قرآن و سیره نبوی بررسی خواهند شد.

◂ برخی مصادیق برخورد سخت با منافقان در قرآن و سیره نبوی

پیش از این دانستیم که یکی از روش های جریان نفاق برای براندازی حکومت اسلامی، ایجاد تفرقه در میان مردم است؛ درواقع باید گفت اگر میان مردم تفرقه ایجاد شد و این تفرقه به درگیری های خونین و خطرناک منتهی شد، آنگاه دیگر فاصله ای تا براندازی نظام باقی نمی ماند.

به همین دلیل، ولیّ خدا که حافظ و نگاهبان نظام اسلامی است، برای دفع این طرّاحی خطرناک منافقان، دو کار انجام می دهد: اوّل، روشنگری از طراحی خطرناک جریان نفاق برای تفرقه میان مردم و دعوت آنان به وحدت؛ و دوم، برخورد سخت با پایگاههای تفرقه افکنی که جریان نفاق تفرقه میان مردم را از آن پایگاهها، سازماندهی و هدایت می کنند.

علت برخورد بسیار تند و سخت پیامبر(ص) با مسجد ضرار نیز همین بود. اولاً خداوند به پیامبر(ص) دستور داد تا به هیچ عنوان در آن مسجد حضور نیابد:

«لا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ؛ هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی.» (توبه: ۱۰۸)

---

۱. همان؛ ص۳۲۷

ثانیاً پیامبر اکرم(ص) به یارانش دستور دادند تا مسجد را آتش زده و ویران سازند و محل آن را تبدیل به زباله دان نمایند.[1] درواقع پیامبر(ص) با تخریب مسجد، اجازه پیشروی بیشتر منافقان برای دو قطبی کردن فضای جامعه و ایجاد درگیری و خونریزی را ندادند و توطئه را در نطفه خفه کردند. اگر منافقان با استفاده از این پایگاه به سمت تحقق اهدافشان که همان محاربه با نظام اسلامی و ایجاد تفرقه میان مردم بود،[2] پیشروی می کردند، آنگاه پیامبر اکرم(ص) با خود منافقان مؤسس این مسجد نیز برخورد سختی می نمودند.

نمونه دیگر، برخورد جناب موسی(ع) با سامری و گوساله ساخته اوست؛ چراکه طبق فرمایش جناب هارون(ع)، سامری زمینه تفرقه در میان بنی اسرائیل را فراهم ساخته بود.[3] طبق آیه شریفه قرآن، موسی(ع) چندگونه با سامری و گوساله اش برخورد نمود: «قالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَياةِ أَنْ تَقُولَ لامِساسَ وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَ انْظُرْ إِلى إِلهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً؛ (موسی(ع)) گفت: برو که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیك شود) خواهی گفت با من تماس نگیر! و تو میعادی (از عذاب خدا) داری که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد. (اکنون) بنگر به معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی و ببین ما آن را نخست می‌سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می‌پاشیم!» (طه: ۹۷)

اولاً جمله «قالَ فَاذْهَبْ»، حکم به طرد او از میان اجتماع است و موسی (ع) او را از اینکه با کسی تماس بگیرد و یا کسی با او تماس بگیرد یا به او منزل دهد و با او هم کلام شود و با او بنشیند، منع کرد؛ و به طور کلی همه مظاهر اجتماع انسانی را از او منع نمود؛ و این خود یکی از سخت‌ترین انواع شکنجه‌ها است.[4]

ثانیاً دو وعده به او داد که فکر کردن راجع به آنها، خود موجب عذاب روحی اوست؛

---

۱. ر.ک: واقدی، محمد بن عمر؛ المغازی؛ ج۳، ص۱۰۴۶؛ حمیری معافری، ابن هشام؛ السیرة النبویة؛ ج۲، ص۵۳۰

۲. «وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِراراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ؛ (گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود.» (توبه: ۱۰۷)

۳. «قالَ يَا ابْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي؛ هارون (ع) گفت: ای فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی.» (طه: ۹۴)

۴. ر.ک: طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۱۴، ص۱۹۷

اول اینکه به زودی به مرضی دچار می شود که همه را از خود دور می نماید؛[1] و دوم اینکه او را به مجازات الهی در روز قیامت واگذار می کند.
ثالثاً گوساله سامری را سوزاند و خاکسترش را به دریا افکند.[2]
در یک نتیجه گیری کلّی از این بخش باید گفت برخورد با منافقان محارب و باغی در قرآن و سیره نبوی خارج از احکام ذکر شده در آیات بغی و محاربه نیست. اما نکته مهم این است که برخورد سخت با منافقان به میزان پیشروی آنان در مسیر اختلال در امنیت عمومی و براندازی نظام اسلامی، بستگی دارد. زمانیکه منافقان در ابتدای اجرایی کردن توطئه خود باشند، بگونه ای با آنان برخورد می شود و زمانیکه زمینه های تفرقه میان مردم را فراهم می کنند، اما این تفرقه هنوز به خونریزی منجر نشده است، بگونه ای دیگر و زمانیکه با دست بردن به سلاح، احساس ترس و ناامنی در جامعه به وجود آورند، برخورد شدیدتری باید با آنان صورت گیرد.

◂ روش های مدیریت جریان نفاق و بیماردلان در سیره امامین انقلاب اسلامی

روش امامین انقلاب اسلامی (امام خمینی(رحمة الله علیه) و امام خامنه ای(حفظه الله)) در مدیریت سیاسی جریان نفاق را نیز باید با الهام از آیات قرآن کریم و سیره پیامبراکرم(ص)، به دو نوع تقسیم بندی کرد: «جهاد نرم» و «جهاد سخت». در ادامه به بررسی مصادیق هریک از این دو نوع رفتار خواهیم پرداخت.

۱- جهاد نرم

همانگونه که در فصل قبل بیان شد، اصلی ترین و مهمترین راه مبارزه با جریان نفاق، «جهاد نرم» است؛ و منظور از «جهاد نرم»، جهادی است که طیّ آن «اندیشه» و «انگیزه» مخاطب با هدف «اصلاح رفتار» او، نشانه گیری می شود. در این میان، برخی رفتارهای سیاسی امامین انقلاب، «محکم» و برخی دیگر «متشابه» اند که در ادامه بررسی و تحلیل خواهند شد.

---

۱. برخی مفسرین آن را مرض وسواس و وحشت از مردم دانسته اند (آلوسی، محمود بن عبدالله؛ روح المعانی؛ ج۸، ص۵۶۵) و مرحوم علامه طباطبایی نیز این وجه را در صورتی که روایتش صحیح باشد، پسندیده اند.(ر.ک: طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج۱۴، ص۱۹۷)

۲. البته برخی مفسرین نیز معتقدند منظور از عبارت «لَنُحَرِّقَنَّهُ»، سوزاندن گوساله نیست، بلکه این جمله از باب «حرق الحدید»، به معنای تراشیدن آهن با سوهان است. (کاشانی، فتح الله بن شکرالله؛ منهج الصادقین؛ ج۶، ص۱۸)

الف. محکمات رفتار سیاسی امامین انقلاب در مواجهه با جریان نفاق

- **تبیین**

اساس کار امامین انقلاب اسلامی برای مبارزه با جریان نفاق، تبیین مبانی، مؤلفه ها، ابعاد و مصادیق عینی اسلام انقلابی و اسلام التقاطی برای مردم بوده است. تا مردم، خود با شناخت صحیح از هر دو اسلام، فریب منافقانی را نخورند که در پی تزریق گفتمان اسلام التقاطی در ذهن مردم هستند. امّا تبیین برای مردم توسط امامین انقلاب اسلامی، با روش های مختلفی متناسب با زمان خود صورت گرفته است که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

-هشدار صریح نسبت به خطر وجود جریان نفاق در جامعه اسلامی

امامین انقلاب اسلامی، همواره نسبت به خطر وجود جریان نفاق و توطئه های عملی آنان به مردم هشدار می دادند. حضرت امام خمینی(ره) که جریاناتی همچون سازمان مجاهدین خلق و نهضت آزادی، در طول دوران رهبری ایشان به کارشکنی های متعددی بر سر راه نظام اسلامی می پرداختند، ضمن افشای توطئه های متعدد آنان، پرده از نفاق این مدعیان برداشته و مردم را از خطرات این جریانات آگاه می نمودند.[1]

رهبر معظم انقلاب نیز در سال هایی که جریان نفاق توانسته بود در برخی مسئولیت ها و یا حوزه های تصمیم سازی نفوذ کند، همواره به افشاگری این جریان پرداخته و خطرات آن را به مردم هشدار می دادند.[2]

ایشان در مقطعی که منافقان با بزرگنمایی اختلافات داخلی، سعی در ایجاد دوگانه های کاذب جناحی و حزبی داشتند، تقسیم بندی جدیدی با عنوان «خودی» و «غیرخودی» را وارد ادبیات سیاسی کشور نمودند. تأمل در بیانات ایشان در تعریف

---

۱. ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۷، ص ۱۳۲؛ همان؛ ج۹، ص ۳۳۶؛ همان؛ ج۱۱، ص ۲۳۵؛ همان؛ ج۱۲، ص ۴۷۰؛ همان؛ ج۱۴، ص ۳۴۲؛ همان؛ ج۱۴، ص ۵۲۵؛ همان؛ ج۱۵، ص ۲۹؛ همان؛ ج۱۵، ص ۹۱؛ همان؛ ج۱۵، ص ۱۳۰؛ همان؛ ج۱۵، ص ۱۳۶؛ همان؛ ج۱۷، ص ۱۶؛ همان؛ ج۱۴، ص ۴۸۲.

۲. ر.ک: (۲۵/ ۰۳/ ۱۳۷۴) مانور عظیم عاشورا؛ (۲۶/ ۰۷/ ۱۳۷۷)، در جمع سپاهیان و بسیجیان لشکر ۱۰ سیدالشهداء؛ (۱۹/ ۰۴/ ۱۳۷۹) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۱۴/ ۰۷/ ۱۳۷۹) در جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم؛ (۲۸/ ۰۲/ ۱۳۸۰) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۰/ ۰۶/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۱/ ۰۳/ ۱۳۷۷) دیدار جمع کثیری از مردم آمل؛ (۱۵/ ۰۷/ ۱۳۷۷) دیدار جمعی از جهادگران جهاد سازندگی؛ (۰۱/ ۰۲/ ۱۳۷۹) دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران؛ (۲۳/ ۰۲/ ۱۳۷۹) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۸/ ۰۲/ ۱۳۸۰) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۰۳/ ۰۳/ ۱۳۸۲) دیدار اعضای ستاد بزرگداشت چهاردهمین سالگرد رحلت حضرت امام خمینی(ره)

این دو واژه و مفهوم نشان می دهد که منظور ایشان از افراد و جریانات «غیرخودی»، همان افراد و جریان نفاق در داخل کشور است:

«خودی آن است که دلش برای اسلام می‌تپد؛ دلش برای انقلاب می‌تپد؛ به امام ارادت دارد؛ برای مردم، به صورت حقیقی، نه ادّعایی، احترام قائل است. غیرخودی کیست؟ غیرخودی کسی است که دستورش را از بیگانه می‌گیرد؛ دلش برای بیگانه می‌تپد؛ دلش برای برگشتن آمریکا می‌تپد. غیرخودی آن کسی است که از اوایل انقلاب در فکر ایجاد رابطه‌ی دوستانه با آمریکا بود. به امام اهانت می‌کرد؛ اما برای آمریکا اظهار علاقه می‌نمود! کسی به امام اهانت می‌کرد، ناراحت نمی‌شد؛ اما اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا همدستان آن‌ها اهانت می‌کرد، ناراحت می‌شد! این‌ها غریبه‌اند. اسمشان چیست، هرچه باشد؛ چه کسی هستند، به ما ربطی ندارد که حالا بخواهم در خطبه‌های نماز جمعه اسم کسی را بیاورم. هرکس این‌طور باشد، غریبه است و خدا کند این‌طوری نداشته باشیم. این به عهده‌ی دستگاه‌های مسئول کشور است که حواسشان جمع باشد. دستگاه‌های امنیتی وزارت اطّلاعات و وزارت کشور نیروی انتظامی، سپاه، بسیج و بقیه، حواسشان باید جمع باشد.»[1]

کلید واژه مهم دیگر ایشان برای شناساندن جریان نفاق، «نفوذ» بود. ایشان در سالهای اخیر، بارها و بارها نسبت به نفوذ دشمن در دستگاههای تصمیم گیر و تصمیم ساز کشور و وجود عناصر نفوذی در میان مسئولین هشدار داده اند.[2]

ایشان همچنین در سالهای اخیر، نسبت به وجود جریان غیرانقلابی در درون نظام اسلامی هشدار داده اند.[3]

همچنین یکی دیگر از سرفصل های مهم بیانات ایشان در طول دوران رهبری، تبیین آفت هایی است که ممکن است مسئولین و خواص را دچار بیماردلی و نفاق نموده و در نتیجه انقلاب اسلامی را دچار عقب گرد نماید. برخی آفت های مورد اشاره

---

۱. (۰۸/ ۰۵/ ۱۳۷۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ برای مشاهده بیانات دیگر معظم له در این باره، ر.ک: (۱۷/ ۰۹/ ۱۳۷۹) دیدار با جمعی از دانشجویان؛ (۲۳/ ۰۲/ ۱۳۷۹) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۵/ ۰۶/ ۱۳۸۰) دیدار اعضای مجلس خبرگان؛ (۲۱/ ۰۹/ ۱۳۸۰) در جمع کارگزاران نظام جمهوری اسلامی؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران.

۲. ر.ک: (۰۴/ ۰۹/ ۱۳۹۴) بیانات در دیدار فرماندهان گردان‌های بسیج؛ (۱۵/ ۰۷/ ۱۳۹۴) بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی دریایی سپاه؛ (۱۸/ ۶/ ۹۴) دیدار با اقشار مختلف مردم؛ (۲۵/ ۶/ ۹۴) دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ (۲۶/ ۵/ ۹۴) دیدار با اعضای مجمع جهانی اهل بیت(ع)؛ (۱۶/ ۴/ ۹۳) دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام.

۳. ر.ک: (۱۳۹۴/۱۱/۱۴) دیدار با اعضای دبیرخانه شورای عالی امنیت ملّی

رهبرانقلاب عبارتند از: «راحت طلبی»، «اشرافی گری»، «قدرت طلبی»، «احساس ضعف»، «تنبلی»، «خستگی»، «خودباختگی»، «تردید»، «جناح گرایی»، «محافظه کاری»، «ترس از دشمنان»، «وابستگی به بیگانگان»، «تحجّر»، «ناامیدی از آینده»، «سهل انگاری در عمل»، «ساده انگاری و سهل اندیشی»، «غفلت و بی بصیرتی»، «غرور»، «طعمه جویی و فرصت طلبی»، «روحیه تکبّر»، «قانون گریزی»، «دوری از مردم»، «دوری از طبقات مستضعف»، «سلطه جویی بر مردم»، «دوری از معنویت»، «محبت افراطی به خانواده»، «غفلت از نعمات و ظرفیت های کشور»، «قدرناشناسی و کفران نعمت».[1]

- **تبیین گفتمانی در برابر گفتمان سازی جریان نفاق**

علاوه بر این هشدارها و افشاگری ها، یکی از اصلی ترین اقدامات حضرت امام خمینی(ره) و حضرت آیت الله خامنه ای(حفظه الله) در طول دوران رهبریشان، گفتمان سازی و جریان سازی گفتمانی در جامعه بوده است. این گفتمان سازی در اکثر موارد، در دو وجه ایجابی و سلبی بوده است. وجه ایجابی گفتمان سازی امامین انقلاب اسلامی، معطوف به تبیین دیدگاه اسلام ناب در موضوعات مختلف و وجه سلبی آن، معطوف به نقد دیدگاه مکاتب غیرالهی و نقد دیدگاه اسلام التقاطی به رهبری جریان نفاق بوده است.

امامین انقلاب اسلامی، در سخنرانی های متعدد خود، به تبیین دوگانه های گفتمانی میان اسلام انقلابی و اسلام التقاطی پرداختند و ابعاد و مؤلفه های مختلف آن را با روش های مختلف عقلی، نقلی، عاطفی، زبان شعر، طنز و غیره، تبیین نمودند. برخی از دوگانه های گفتمانی تبیین شده در بیانات امامین انقلاب از زمان شروع مبارزات (پیش از انقلاب اسلامی) تاکنون، عبارتند از:[2] «اسلام ناب

---

۱. ر.ک: (۰۶/ ۱۱/ ۱۳۷۱) دیدار سپاه پاسداران و نیروی انتظامی؛ (۲۲/ ۰۴/ ۱۳۷۳) دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۷۶) اجتماع باشکوه زائران مرقد مطهر حضرت امام خمینی(ره)؛ (۰۱/ ۰۹/ ۱۳۷۸) پاسخهای رهبر معظم انقلاب اسلامی به پرسشهای دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف؛ (۲۵/ ۰۹/ ۱۳۸۰) خطبه‌های نماز عید سعید فطر؛ (۱۲/ ۱۲/ ۱۳۸۰) اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران؛ (۲۹/ ۰۳/ ۱۳۸۵) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۸۸) در جمع مردم استان کردستان؛ (۲۰/ ۰۶/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۰) بیست و دومین سالگرد امام خمینی(ره)؛ (۲۷/ ۰۷/ ۱۳۹۰) در اجتماع مردم کنگاور؛ (۱۴/ ۱۱/ ۱۳۹۰) خطبه‌های نماز جمعه تهران.

۲. لازم به ذکر است که برخی از این مفاهیم گفتمانی در بیانات حضرت امام خمینی(ره) ظهور بیشتری داشته و برخی دیگر در بیانات رهبر معظم انقلاب. همچنین برخی از این مفاهیم ابتدائاً توسط رهبرانقلاب مطرح و تبیین گردید و سابقه ای از آن در بیانات امام خمینی(ره) یافت نمی شود.

محمدی- اسلام آمریکایی»،[1] «اسلام سیاسی- اسلام سکولار»،[2]
«مردمسالاری دینی/ ولایت فقیه- دموکراسی غربی/ دیکتاتوری»،[3]

۱. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۷، ص ۵۳۳؛ همان؛ ج۲۰، ص۳۵۰؛ همان؛ ص۴۶۵؛ همان؛ ج۲۱، ص ۱۱، ۸۰، ۱۳۷، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۳۹، ۶۱۶ و ۶۱۷.
همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۰۲/ ۰۷/ ۱۳۸۸) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۹) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۴/ ۱۱/ ۱۳۹۰) خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ (۰۸/ ۰۴/ ۱۳۹۳) محفل انس با قرآن؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۴) مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی(ره)؛ (۰۸/ ۰۷/ ۱۳۹۳) پیام به حجاج بیت‌الله‌الحرام؛ (۱۴/ ۰۴/ ۱۳۶۸) پیام به حجاج بیت‌الله الحرام.

۲. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱، ص ۲۷۰؛ همان؛ ج۲، ص ۳۱؛ همان؛ ج۳، ص ۲۲۰؛ همان؛ ص ۲۴۶؛ همان؛ ص ۳۳۸؛ همان؛ ص ۵۱۶؛ همان؛ ج۴، ص ۱۶؛ همان؛ ص ۴۴۷؛ همان؛ ج۶، ص ۴۱؛ همان؛ ص ۲۰۰؛ همان؛ ص ۲۸۶؛ همان؛ ص ۴۶۷؛ همان؛ ج۸، ص ۱۲؛ همان؛ ج۹، ص ۳۳۳؛ همان؛ ج۱۰، ص ۱۴؛ همان؛ ص ۷۰؛ همان؛ ص ۱۲۴؛ همان؛ ج۱۱، ص ۴۶۲؛ همان؛ ج۱۳، ص ۲۷۴؛ همان؛ ج۱۵، ص ۱۰؛ همان؛ ج۱۶، ص ۳۸۸؛ همان؛ ج۱۷، ص ۲۰۵؛ همان؛ ج۲۱، ص ۲۷۸؛ همان؛ ج۲۱، ص ۳۹۵.
همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۱۴/ ۰۴/ ۱۳۶۸) پیام به حجاج بیت‌الله الحرام؛ (۰۷/ ۰۴/ ۱۳۶۹) پیام به حجاج بیت‌الله الحرام؛ (۲۶/ ۰۳/ ۱۳۷۰) پیام به حجاج بیت‌الله الحرام؛ (۲۵/ ۰۶/ ۱۳۹۴) دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۱۸/ ۰۲/ ۱۳۷۲) اجتماع مردم نوشهر؛ (۰۴/ ۰۶/ ۱۳۷۳) دیدار کارگزاران و مسئولان نظام و مهمانان کنفرانس وحدت اسلامی؛ (۲۸/ ۰۲/ ۱۳۷۴) دیدار کارگزاران؛ (۱۸/ ۰۲/ ۱۳۷۵) دیدار کارگزاران نظام؛ (۰۱/ ۰۵/ ۱۳۷۶) دیدار با میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی؛ (۱۹/ ۰۶/ ۱۳۸۰) شروع درس خارج فقه؛ (۱۰/ ۰۳/ ۱۳۸۴) دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)؛ (۲۰/ ۰۶/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۷/ ۰۷/ ۱۳۸۹) اجتماع بزرگ مردم قم؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۲) چهاردهمین سالگرد رحلت امام خمینی(ره)؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۳) مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۹۲) دیدار اعضای ستاد مرکزی هیئت رزمندگان اسلام؛ (۲۱/ ۱۲/ ۱۳۹۳) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۸/ ۱۱/ ۱۳۸۲) پیام به کنگره عظیم حج؛ (۰۳/ ۱۱/ ۱۳۹۳) پیام به نشست اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا.

۳. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: خمینی، روح الله الموسوی؛ ولایت فقیه؛ تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی(ره)، چ۹، ۱۳۷۸ش.
همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۱۲/ ۰۹/ ۱۳۷۹) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۰) اجتماع زائران مرقد مطهر امام خمینی(ره)؛ (۱۱/ ۰۵/ ۱۳۸۰) بیانات پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۸۰) اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۱) اجتماع بزرگ زائران حرم امام خمینی(ره)؛ (۲۴/ ۰۶/ ۱۳۸۱) دیدار گروه کثیری از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ (۳۰/ ۰۷/ ۱۳۸۱) دیدار اقشار مختلف مردم؛ (۱۳/ ۱۲/ ۱۳۸۱) دیدار اعضای مجلس خبرگان؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۸۲) دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۲) چهاردهمین سالگرد رحلت امام خمینی(ره)؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۲۱/ ۰۷/ ۱۳۸۲) اجتماع باشکوه مردم استان زنجان؛ (۲۶/ ۰۹/ ۱۳۸۲) دیدار استادان و دانشجویان قزوین؛ (۲۴/ ۱۱/ ۱۳۸۲) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۷/ ۰۳/ ۱۳۸۳) دیدار نمایندگان هفتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی؛ (۱۷/ ۰۴/ ۱۳۸۳) دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های استان همدان؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۴) مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار عمومی مردم قم؛ (۲۵/ ۰۱/ ۱۳۸۵) سومین کنفرانس بین‌المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین؛ (۱۷/ ۰۸/ ۱۳۸۵) دیدار با روحانیون؛ (۱۷/ ۰۸/ ۱۳۸۵) دیدار مردم استان سمنان؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۶) مراسم هجدهمین سالگرد رحلت حضرت امام خمینی(ره)؛ (۱۲/ ۱۰/ ۱۳۸۶) اجتماع بزرگ مردم یزد؛ (۰۲/ ۰۳/ ۱۳۸۷) اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۸) اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(ع)؛ (۲۴/ ۰۲/ ۱۳۸۸) دیدار سران و معتمدان عشایر کردستان؛ (۲۹/ ۰۳/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۲/ ۰۵/ ۱۳۸۸) مراسم تنفیذ حکم دهمین دوره ریاست جمهوری؛ (۱۷/ ۰۶/ ۱۳۹۰) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۱۱/ ۰۸/ ۱۳۹۰) دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان؛ (۱۸/ ۱۲/ ۱۳۹۰) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۲۴/ ۰۳/ ۱۳۹۱) دیدار نمایندگان مجلس نهم؛ (۲۵/ ۰۷/ ۱۳۹۱) اجتماع نخبگان و مسئولان استان خراسان شمالی؛ (۳۰/ ۰۴/ ۱۳۹۲) دیدار مسئولان نظام؛ (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۳) مراسم بیست و پنجمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی؛ (۱۲/ ۰۶/ ۱۳۹۴) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۱۸/ ۱۱/ ۱۳۸۱) پیام به حجاج بیت‌الله الحرام؛ (۰۵/ ۰۲/ ۱۳۸۲) پیام شوراهای اسلامی شهر و روستا؛ (۲۵/ ۰۶/ ۱۳۹۴) بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

«آزادی قاعده مند - آزادی بی قاعده»،[1] «اسلام انقلابی- اسلام رحمانی»،[2] «عدالت - تبعیض»،[3] «عدالت همراه با معنویّت و عقلانیّت - عدالت بدون معنویّت و عقلانیّت»،[4] «پیشرفت همراه با عدالت - پیشرفت بدون عدالت»،[5]

---

۱. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: داستانی بیرکی؛ آزادی در اندیشه امام خمینی(ره)؛ ص ۳۰۹-۱۳؛ همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۱۲/ ۰۶/ ۱۳۷۷) مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس؛ (۱۲/ ۰۸/ ۱۳۸۰) دیدار جوانان استان اصفهان؛ (۲۳/ ۰۸/ ۱۳۹۱) چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع آزادی؛ (۰۷/ ۱۱/ ۱۳۸۱) دیدار اعضای انجمن اهل قلم؛ (۱۵/ ۰۸/ ۱۳۸۲) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۸/ ۰۶/ ۱۳۸۴) دیدار اعضای هیئت دولت؛ (۲۹/ ۰۳/ ۱۳۸۵) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی؛ (۱۸/ ۰۸/ ۱۳۸۵) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای استان سمنان؛ (۰۲/ ۰۸/ ۱۳۸۹) دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه‌ی علمیه قم؛ (۲۶/ ۰۹/ ۱۳۸۲) دیدار استادان و دانشجویان قزوین؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۳) بیانات در حرم مطهر رضوی.

۲. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۹۱) دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت؛ (۱۶/ ۰۲/ ۱۳۸۰) دیدار بسیجیان و پرسنل سپاه پاسداران استان گیلان؛ (۰۳/ ۰۹/ ۱۳۷۸) جشن بزرگ منتظران ظهور.

۳. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۹، ص: ۴۲۴؛ همان؛ ص ۱۹؛ همان؛ ج۸، ص۳۱۷؛ همان؛ ج۳، ص ۵۰۹؛ همان؛ ص ۳۰۴؛ همان؛ ج۲۰، ص ۳۶۱؛ همان؛ ص ۱۱۳؛ همان؛ ج۱۷، ص ۵۲۸؛ همان؛ ج۱۲، ص ۵۷؛ همان؛ ج۶، ص ۵۶؛ همان؛ ص ۳۳؛ همان؛ ج۵، ص ۲۴.

۴. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۲۵/ ۰۵/ ۱۳۸۳) دیدار مسئولان وزارت امور خارجه و رؤسای نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور؛ (۰۸/ ۰۶/ ۱۳۸۴) دیدار اعضای هیئت دولت؛(۰۲/ ۰۶/ ۱۳۸۷) دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت؛ (۱۸/ ۰۶/ ۱۳۸۸) دیدار اعضای هیئت دولت؛ (۰۲/ ۰۷/ ۱۳۸۸) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۰) بیست و دومین سالگرد امام خمینی(ره).

۵. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۲۹/ ۰۳/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۵) بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در صحن جامع رضوی؛ (۱۸/ ۰۲/ ۱۳۸۴) اجتماع بزرگ مردم رفسنجان؛ (۲۵/ ۰۶/ ۱۳۸۳) دیدار با اقتصاددانان شرکت‌کننده در اجلاس بانک توسعه‌ی اسلامی؛ (۰۴/ ۰۶/ ۱۳۸۳) دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران؛ (۱۵/ ۱۱/ ۱۳۸۱) دیدار مدیران صدا و سیما؛ (۲۵/ ۰۴/ ۱۳۷۶) دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل نیروی انتظامی؛ (۲۲/ ۰۷/ ۱۳۷۴) اولین روز ورود به ساری؛ (۰۸/ ۰۶/ ۱۳۷۴) دیدار با رئیس جمهور و هیئت وزیران؛ (۱۲/ ۰۵/ ۱۳۷۲) مراسم تنفیذ حکم دوره‌ی دوم ریاست جمهوری آقای«هاشمی رفسنجانی»؛ (۲۹/ ۰۹/ ۱۳۷۴) دیدار کارگزاران، در روز«عید مبعث» (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۱۷/ ۰۷/ ۱۳۸۶) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۸۷) دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت؛ (۰۷/ ۰۷/ ۱۳۸۷) دیدار دانشجویان سراسر کشور؛ (۲۴/ ۰۹/ ۱۳۸۷) دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۸) اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(ع)؛ (۲۷/ ۰۲/ ۱۳۸۸) دیدار استادان و دانشجویان کردستان؛ (۰۸/ ۰۶/ ۱۳۸۸) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۱۸/ ۰۶/ ۱۳۸۸) دیدار اعضای هیئت دولت؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۹) اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی؛ (۰۱/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار هزاران نفر از دانشجویان دانشگاهها؛ (۰۸/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار رئیس جمهور و اعضای هیئت دولت؛ (۰۸/ ۰۱/ ۱۳۹۰) دیدار با مردم و کارکنان صنعت نفت عسلویه؛ (۲۷/ ۰۲/ ۱۳۹۰) دومین نشست اندیشه‌های راهبردی با موضوع عدالت؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۱) مراسم سالگرد رحلت امام خمینی(ره)؛ (۰۶/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ (۰۷/ ۰۳/ ۱۳۸۷) پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت آغاز به کار هشتمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی؛ (۰۷/ ۰۳/ ۱۳۹۱) پیام به مناسبت آغاز به کار نهمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی.

«وحدت - تفرقه»،[1] «مقاومت/عزّت - سازش/ذلّت»،[2] «اعتماد به نفس ملّی/ خودباوری/ استقلال - خودباختگی ملّی/وابستگی»،[3]

---

۱. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)؛ وحدت از دیدگاه امام خمینی(ره)؛ تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، چ۱، ۱۳۷۶ش.

همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۲۰/ ۰۷/ ۱۳۹۰) اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۰) دیدار با زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی؛ (۰۲/ ۰۷/ ۱۳۸۸) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۲۰/ ۰۶/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۸) اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(ع)؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۶) پیام نوروزی؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۱) اجتماع بزرگ زائران حرم امام خمینی(ره)؛ (۲۵/ ۰۹/ ۱۳۸۰) دیدار با کارگزاران نظام؛ (۱۱/ ۰۸/ ۱۳۷۹) دیدار گروه کثیری از پاسداران، جانبازان، دانشجویان و دانش‌آموزان؛ (۲۶/ ۰۱/ ۱۳۷۹) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۰۶/ ۰۱/ ۱۳۷۹) اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا(ع)؛ (۲۶/ ۰۹/ ۱۳۷۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۸/ ۱۱/ ۱۳۷۶) اجتماع بزرگ مردم بندرعباس.

۲. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۹، ص۵۴؛ همان؛ ج۲۰، ص ۱۹۷؛ همان؛ ص ۴۸۵؛ همان؛ ج۲۱، ص۷۴؛ همان؛ ج۱۶، ص ۸۸؛ همان؛ ج۱۵، ص ۳۳۹؛ همان؛ ج۱۴، ص ۵۱۹؛ همان؛ ج۳، ص ۳۳۹؛ همان؛ ج۱، ص ۳۰۳.

همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۰۴/ ۰۳/ ۱۳۹۳) دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ (۱۹/ ۱۱/ ۱۳۹۲) دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش؛ (۳۰/ ۰۴/ ۱۳۹۲) دیدار مسئولان نظام؛ (۰۸/ ۰۳/ ۱۳۹۰) دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ (۰۸/ ۱۲/ ۱۳۸۴) دیدار استانداران سراسر کشور؛ (۱۶/ ۰۹/ ۱۳۸۰) خطبه‌های نماز جمعه؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۷۹) اجتماع بزرگ عزاداران در صحن مطهر امام خمینی(ره)؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۷۵) دیدار علما، طلاب و اقشار مختلف مردم شهر مقدس قم؛ (۲۰/ ۱۱/ ۱۳۷۴) خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران؛ (۲۶/ ۰۱/ ۱۳۷۹) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۹/ ۰۵/ ۱۳۷۱) بیانات در جمع مسؤولان وزارت امور خارجه.

۳. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: حاضری، علی محمد؛ علیخانی، علی اکبر؛ خودباختگی و خودباوری از دیدگاه امام خمینی(ره)؛ ص۱۴۱-۳.

همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۳) حرم مطهر رضوی؛ (۰۸/ ۰۸/ ۱۳۸۷) دیدار با جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۷) مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی(ره)؛ (۱۵/ ۰۲/ ۱۳۸۷) دیدار هزاران نفر از مردم و عشایر شهرستان نورآباد ممسنی؛ (۱۹/ ۱۱/ ۱۳۸۶) دیدار جمعی از پرسنل و فرماندهان نیروی هوائی ارتش؛ (۰۹/ ۰۷/ ۱۳۸۶) دیدار اساتید و رؤسای دانشگاهها؛ (۳۰/ ۰۱/ ۱۳۸۴) دیدار گروهی از مخترعان و نوآوران جوان کشور؛ (۱۶/ ۰۴/ ۱۳۸۳) دیدار اعضای بسیج و پرسنل اداره کل اطلاعات استان همدان؛ (۰۳/ ۰۷/ ۱۳۸۱) دیدار جمعی از برگزیدگان المپیادهای جهانی و کشوری و افراد ممتاز آزمونهای سراسری سال ۸۰ و ۱۳۸۱؛ (۱۵/ ۰۲/ ۱۳۷۸) دیدار جمع کثیری از کارگران و معلمان؛ (۱۲/ ۰۵/ ۱۳۷۶) مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجة الاسلام و المسلمین «سید محمد خاتمی»؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۷۶) اجتماع باشکوه زائران مرقد مطهر حضرت امام خمینی(ره)؛ (۲۸/ ۰۱/ ۱۳۷۵) دیدار پرسنل و فرماندهان ارتش؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۲۹/ ۰۳/ ۱۳۸۵) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۲۳/ ۰۵/ ۱۳۸۵) دیدار رؤسای دانشگاهها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی؛ (۱۳/ ۰۷/ ۱۳۸۵) دیدار استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاهها؛ (۲۵/ ۰۲/ ۱۳۸۶) دیدار با دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد؛ (۳۱/ ۰۶/ ۱۳۸۶) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۱۳/ ۱۰/ ۱۳۸۶) دیدار دانشجویان دانشگاه‌های استان یزد؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۸) بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی(ره)؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۹) اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی؛ (۱۵/ ۱۱/ ۱۳۸۹) خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ (۱۶/ ۰۵/ ۱۳۹۰) دیدار مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران؛ (۱۴/ ۱۱/ ۱۳۹۰) خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ (۲۲/ ۰۷/ ۱۳۹۱) اجتماع مردم اسفراین؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۲۳/ ۰۴/ ۱۳۶۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۸/ ۰۹/ ۱۳۷۶) مراسم گشایش هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی؛ (۱۳/ ۱۱/ ۱۳۷۷) دومین روز از دهه‌ی مبارکه‌ی فجر؛ (۰۹/ ۰۷/ ۱۳۷۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۴/ ۱۱/ ۱۳۸۲) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۲۴/ ۱۲/ ۱۳۸۳) دیدار اعضای اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان؛ (۰۳/ ۰۷/ ۱۳۸۴) دیدار جمعی از دانشجویان و نخبگان سراسر کشور؛ (۱۵/ ۱۰/ ۱۳۸۶) دیدار عمومی مردم ابرکوه؛ (۰۳/ ۰۷/ ۱۳۸۷) دیدار جمعی از برجستگان و نخبگان علمی و اساتید دانشگاه‌ها؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۸)

«آرمان خواهی واقع بینانه - مصلحت اندیشی محافظه کارانه»،[1]
«مقابله با تهاجم فرهنگی(ناتوی فرهنگی) - ترویج بی بندوباری فرهنگی»،[2]
«دانشگاه اسلامی- دانشگاه سکولار»،[3] «حوزه انقلابی، فعّال و مبتکر - حوزه سکولار،

بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی(ره)؛ (۳۰/ ۱۱/ ۱۳۸۸) دیدار دست‌اندرکاران ساخت ناوشکن جماران؛ (۲۵/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۰۸/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار جمعی از پژوهشگران و مسئولان شرکت‌های دانش‌بنیان؛ (۲۰/ ۰۷/ ۱۳۹۱) دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی؛ (۱۹/ ۱۱/ ۱۳۹۲) دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش؛ (۱۰/ ۰۲/ ۱۳۹۳) دیدار کارگران در گروه صنعتی مپنا؛ (۱۶/ ۰۴/ ۱۳۹۳) دیدار مسئولان نظام؛ (۱۲/ ۰۶/ ۱۳۹۴) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۰۳/ ۱۲/ ۱۳۹۰) بیانات در دیدار دانشمندان هسته‌ای؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۱) بیانات در مراسم سالگرد رحلت امام خمینی(ره)؛ (۲۶/ ۰۲/ ۱۳۸۸) بیانات در دیدار مردم مریوان؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۸۸) بیانات در جمع مردم استان کردستان در میدان آزادی سنندج.

۱. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۶/ ۰۵/ ۱۳۹۲) دیدار دانشجویان؛ (۰۳/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار کارگزاران نظام؛ (۲۴/ ۰۹/ ۱۳۸۷) دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت؛ (۲۵/ ۰۲/ ۱۳۸۶) دیدار دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد؛ (۱۸/ ۰۳/ ۱۳۸۹) دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۱/ ۰۹/ ۱۳۷۸) دیدار از دانشگاه صنعتی شریف؛ (۱۵/ ۰۸/ ۱۳۸۲) دیدار جمعی از اعضای تشکلها، کانونها، نشریات، هیئتهای مذهبی و شماری از نخبگان دانشجویی؛ (۱۴/ ۱۰/ ۱۳۸۲) دیدار جهادگران و کشاورزان؛ (۱۹/ ۰۲/ ۱۳۸۴) دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان کرمان؛ (۱۶/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری.

۲. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۲۰/ ۰۹/ ۱۳۷۰) دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۲۵/ ۱۰/ ۱۳۷۰) دیدار با مسئولان وزارت آموزش و پرورش؛ (۲۲/ ۰۴/ ۱۳۷۱) دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور؛ (۲۱/ ۰۵/ ۱۳۷۱) دیدار مسئولان وزارت آموزش و پرورش؛ (۱۹/ ۰۹/ ۱۳۷۱) دیدار اعضای «شورای عالی انقلاب فرهنگی»؛ (۱۵/ ۰۲/ ۱۳۷۲) دیدار کارگران و فرهنگیان کشور؛ (۰۸/ ۰۵/ ۱۳۷۲) دیدار با ادبا، شعرا و هنرمندان استان آذربایجان شرقی؛ (۱۲/ ۰۷/ ۱۳۷۲) دیدار اعضای «گروه ادبیات مقاومت» حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی؛ (۲۲/ ۰۴/ ۱۳۷۳) دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور؛ (۲۱/ ۰۶/ ۱۳۷۳) آغاز بکار دهمین گردهمایی سراسری ائمه جمعه؛ (۱۵/ ۱۰/ ۱۳۷۳) دیدار فرماندهان و اعضای «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»؛ (۰۳/ ۰۱/ ۱۳۷۴) دیدار اقشار مختلف مردم در حرم حضرت علی بن موسی الرضا(ع)؛ (۱۹/ ۰۴/ ۱۳۷۴) دیدار وزیر و مسئولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور»؛ (۲۰/ ۰۶/ ۱۳۷۴) آغاز گردهمایی ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور؛ (۱۳/ ۰۲/ ۱۳۷۵) دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور؛ (۲۰/ ۰۹/ ۱۳۷۵) دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۱۹/ ۰۹/ ۱۳۹۲) دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۲۲/ ۰۷/ ۱۳۹۱) اجتماع مردم اسفراین؛ (۲۸/ ۱۱/ ۱۳۸۷) دیدار با جمعی از مردم آذربایجان شرقی؛ (۱۸/ ۰۸/ ۱۳۸۵) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای استان سمنان؛ (۱۷/ ۰۸/ ۱۳۸۵) دیدار با روحانیون؛ (۱۱/ ۰۹/ ۱۳۸۳) دیدار رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما؛ (۱۷/ ۰۴/ ۱۳۸۳) دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های استان همدان؛ (۲۸/ ۰۲/ ۱۳۸۳) دیدار کارکنان سازمان صدا و سیما؛ (۲۶/ ۰۹/ ۱۳۸۲) دیدار استادان و دانشجویان قزوین؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۸۲) جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی؛ (۰۷/ ۱۱/ ۱۳۸۱) دیدار اعضای انجمن اهل قلم؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۸۰) دیدار اقشار مختلف مردم؛ (۱۲/ ۰۲/ ۱۳۸۰) دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلای رشت؛ (۲۲/ ۱۲/ ۱۳۷۹) جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر؛ (۲۷/ ۱۱/ ۱۳۷۹) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری.

۳. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: احمدی فشارکی، حسنعلی؛ دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی(س)؛ تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، چ۶، ۱۳۸۷ش.

همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۰۳/ ۰۷/ ۱۳۷۵) پیام شفاهی به دانشجویان؛ (۲۹/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام)؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۷۷) جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشگاه تهران؛ (۱۹/ ۰۶/ ۱۳۷۵) دیدار مسئولان نمایندگی‌های ولی‌فقیه در دانشگاه‌ها؛ (۰۱/ ۰۸/ ۱۳۶۹) دیدار با وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و رؤسای دانشگاههای علوم پزشکی سراسر کشور؛ (۲۳/ ۰۵/ ۱۳۶۹) دیدار با وزیر و مسئولان وزارت

ساکن و متحجر»،[1] «وحدت حوزه و دانشگاه - جدایی حوزه ودانشگاه»،[2]

فرهنگ و آموزش عالی و رؤسای دانشگاههای سراسر کشور؛ (۲۳/ ۰۳/ ۱۳۶۸) سخنرانی در مراسم بیعت جمع کثیری از دانشجویان و دانشگاهیان؛ (۲۱/ ۰۹/ ۱۳۶۸) دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۲۹/ ۰۹/ ۱۳۶۸) سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه‌های علمیه؛ (۱۱/ ۰۶/ ۱۳۶۹) دیدار با اعضای شورای مرکزی جهاد دانشگاهی؛ (۰۸/ ۰۷/ ۱۳۶۹) دیدار مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاههای کشور؛ (۲۸/ ۰۹/ ۱۳۶۹) دیدار با جمع کثیری از طلاب حوزه‌های علمیه و دانشجویان دانشگاهها؛ (۲۰/ ۰۹/ ۱۳۷۰) دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۲۴/ ۰۹/ ۱۳۷۲) دیدار دانشجویان؛ (۰۸/ ۰۲/ ۱۳۷۳) دیدار مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاههای کشور؛ (۱۵/ ۰۹/ ۱۳۷۵) دیدار جمعی از اعضای تشکلهای دانشجویی؛ (۱۶/ ۰۷/ ۱۳۷۶) دیدار نمایندگان نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها؛ (۰۹/ ۱۲/ ۱۳۷۹) بیانات و پرسش و پاسخ در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر؛ (۰۷/ ۰۹/ ۱۳۸۱) دیدار دانشجویان نمونه و ممتاز دانشگاهها؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۸۲) جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی؛ (۲۳/ ۰۵/ ۱۳۸۵) دیدار رؤسای دانشگاهها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی؛ (۱۸/ ۰۸/ ۱۳۸۵) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای استان سمنان؛ (۲۵/ ۰۲/ ۱۳۸۶) دیدار با اساتید دانشگاههای استان خراسان، در دانشگاه فردوسی مشهد؛ (۰۲/ ۰۴/ ۱۳۸۹) دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۸۹) دیدار اعضا دفاتر نمایندگی رهبری در دانشگاهها؛ (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۲۹/ ۰۷/ ۱۳۸۹) دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم؛ (۰۲/ ۰۸/ ۱۳۸۹) دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه‌ی علمیه قم؛ (۱۹/ ۰۵/ ۱۳۹۰) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۶/ ۰۵/ ۱۳۹۲) دیدار دانشجویان؛ (۱۱/ ۰۴/ ۱۳۹۳) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۹۴) دیدار رؤسای دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، مراکز رشد و پارک‌های علم و فناوری.

۱. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)؛ روحانیت و حوزه های علمیه از دیدگاه امام خمینی(ره)؛ تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، چ۵، ۱۳۹۱ش.

همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۱۹/ ۰۷/ ۱۳۹۱) دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی؛ (۰۲/ ۰۸/ ۱۳۸۹) دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه‌ی علمیه قم؛ (۲۹/ ۰۷/ ۱۳۸۹) دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم؛ (۲۲/ ۰۹/ ۱۳۸۸) دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون؛ (۰۸/ ۰۹/ ۱۳۸۶) دیدار جمعی از اساتید، فضلا، مبلغان و پژوهشگران حوزه‌های علمیه کشور؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار عمومی مردم قم؛ (۱۱/ ۰۲/ ۱۳۸۴) دیدار علما و روحانیون کرمان؛ (۱۵/ ۰۴/ ۱۳۸۳) دیدار علما و روحانیون استان همدان؛ (۲۱/ ۰۳/ ۱۳۸۳) دیدار طلاب و اساتید مدرسه‌ی علمیه‌ی آیت‌الله مجتهدی؛ (۲۹/ ۱۰/ ۱۳۸۲) دیدار گروهی از فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم؛ (۱۴/ ۰۷/ ۱۳۷۹) دیدار با جمعی از اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم؛ (۲۸/ ۰۶/ ۱۳۷۸) آغاز درس خارج فقه؛ (۲۳/ ۰۹/ ۱۳۷۷) دیدار روحانیون و مبلغان؛ (۱۳/ ۰۸/ ۱۳۷۶) دیدار اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.

۲. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۶، ص ۲۱؛ همان؛ ج۶، ص ۱۶۰؛ همان؛ ج۷، ص ۲۱۲؛ همان؛ ج۷، ص ۴۶۷؛ همان؛ ج۷، ص ۴۶۹؛ همان؛ ج۸، ص ۳۱۰؛ همان؛ ج۸، ص ۳۱۱؛ همان؛ ج۱۰، ص ۸۲؛ همان؛ ج۱۲، ص ۲۴؛ همان؛ ج۱۲، ص ۳۸۸؛ همان؛ ج۱۳، ص ۴۱۲؛ همان؛ ج۱۴، ص ۱۸۷؛ همان؛ ج۱۴، ص ۵۰۵؛ همان؛ ج۱۵، ص ۴۷۰.

همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۲۹/ ۰۹/ ۱۳۶۸) دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه‌های علمیه؛ (۲۸/ ۰۹/ ۱۳۶۹) دیدار با جمع کثیری از طلاب حوزه‌های علمیه و دانشجویان دانشگاهها؛ (۰۱/ ۱۲/ ۱۳۷۰) اجتماع طلاب و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم؛ (۲۴/ ۰۹/ ۱۳۷۲) دیدار دانشجویان، به مناسبت«روز وحدت حوزه و دانشگاه»؛ (۱۳/ ۰۸/ ۱۳۷۶) دیدار اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ (۱۴/ ۰۷/ ۱۳۷۹) جمع اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه؛ (۲۲/ ۰۹/ ۱۳۸۸) دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون.

«تولیدعلم - تقلیدعلم»،[1] «اقتصادمقاومتی - اقتصادسرمایه داری»،[2]

۱. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۰۹/ ۱۲/ ۱۳۷۹) دیدار با دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر؛ (۰۳/ ۰۷/ ۱۳۸۱) دیدار جمعی از برگزیدگان المپیادهای جهانی و کشوری و افراد ممتاز آزمونهای سراسری سال ۸۰ و ۱۳۸۱؛ (۲۲/ ۰۸/ ۱۳۸۱) دیدار اساتید دانشگاههای سراسر کشور؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۸۲) دیدار با اساتید دانشگاه شهید بهشتی؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۰۸/ ۰۸/ ۱۳۸۲) دیدار جمعی از استادان دانشگاههای سراسر کشور؛ (۱۵/ ۰۸/ ۱۳۸۲) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۲۶/ ۰۹/ ۱۳۸۲) دیدار استادان و دانشجویان قزوین؛ (۰۱/ ۰۴/ ۱۳۸۳) دیدار هیئت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی؛ (۱۷/ ۰۴/ ۱۳۸۳) دیدار جوانان، اساتید، معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های استان همدان؛ (۰۴/ ۰۶/ ۱۳۸۳) دیدار با رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت؛ (۱۱/ ۰۹/ ۱۳۸۳) دیدار رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما؛ (۲۶/ ۰۹/ ۱۳۸۳) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۱۷/ ۱۰/ ۱۳۸۳) دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه‌ها؛ (۰۵/ ۱۲/ ۱۳۸۳) دیدار جمعی از مهندسان و محققان فنی و صنعتی کشور؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۴) دیدار با زائران و مجاوران حرم رضوی؛ (۱۹/ ۰۲/ ۱۳۸۴) دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان کرمان؛ (۰۵/ ۰۳/ ۱۳۸۴) دیدار دانشجویان بسیجی؛ (۱۳/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۲۹/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام)؛ (۲۹/ ۰۳/ ۱۳۸۵) دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی؛ (۲۳/ ۰۵/ ۱۳۸۵) دیدار رؤسای دانشگاهها، مؤسسات آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی؛ (۱۳/ ۰۷/ ۱۳۸۵) دیدار استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاهها؛ (۱۸/ ۰۸/ ۱۳۸۵) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای استان سمنان؛ (۲۵/ ۰۲/ ۱۳۸۶) دیدار با اساتید دانشگاههای استان خراسان؛ (۲۵/ ۰۴/ ۱۳۸۶) بازدید از پژوهشکده‌ی رویان؛ (۰۵/ ۰۶/ ۱۳۸۷) دیدار با نخبگان جوان دانشگاهی؛ (۰۳/ ۰۷/ ۱۳۸۷) دیدار جمعی از برجستگان و نخبگان علمی و اساتید دانشگاه‌ها؛ (۲۴/ ۰۹/ ۱۳۸۷) دیدار اساتید و دانشجویان در دانشگاه علم و صنعت؛ (۲۷/ ۰۲/ ۱۳۸۸) دیدار با استادان و دانشجویان کردستان؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۸) بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی(ره)؛ (۱۳/ ۱۱/ ۱۳۸۸) دیدار وزیر علوم و استادان دانشگاه تهران؛ (۰۲/ ۰۴/ ۱۳۸۹) دیدار اعضای بسیجی هیئت علمی دانشگاه‌ها؛ (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۰) دیدار با زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی؛ (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۹۰) دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها؛ (۱۳/ ۰۷/ ۱۳۹۰) دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی؛ (۲۰/ ۰۷/ ۱۳۹۰) اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه؛ (۰۸/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار جمعی از پژوهشگران و مسئولان شرکت‌های دانش‌بنیان؛ (۲۰/ ۰۷/ ۱۳۹۱) دیدار معلمان و اساتید دانشگاه‌های خراسان شمالی؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۹۲) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۳۰/ ۰۷/ ۱۳۹۳) دیدار شرکت‌کنندگان در هشتمین همایش ملی نخبگان جوان؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۹۴) دیدار رؤسای دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، مراکز رشد و پارک‌های علم و فناوری؛ (۱۶/ ۱۱/ ۱۳۸۱) پاسخ به نامه جمعی از دانش آموختگان و پژوهشگران حوزه علمیه؛ (۱۲/ ۰۸/ ۱۳۸۲) سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۸۴) پیام به حجاج بیت‌الله الحرام؛ (۲۱/ ۱۰/ ۱۳۸۷) ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه؛ (۲۹/ ۰۶/ ۱۳۹۳) ابلاغ سیاست‌های کلی«علم و فناوری»؛ (۲۶/ ۰۷/ ۱۳۹۳) حکم آغاز دوره‌ی جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی.

۲. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۱۶/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار جمعی از کارآفرینان سراسر کشور؛ (۱۹/ ۰۵/ ۱۳۹۰) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۰۳/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار کارگزاران نظام؛ (۰۸/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار جمعی از پژوهشگران و مسئولان شرکت‌های دانش‌بنیان؛ (۱۶/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار دانشجویان؛ (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۹۱) دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۲) حرم مطهر رضوی؛ (۰۷/ ۰۲/ ۱۳۹۲) دیدار کارگران و فعالان بخش تولید کشور در آستانه روز کارگر؛ (۰۶/ ۰۵/ ۱۳۹۲) دیدار دانشجویان؛ (۰۶/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت؛ (۲۸/ ۱۱/ ۱۳۹۲) دیدار مردم آذربایجان؛ (۱۵/ ۱۲/ ۱۳۹۲) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۲۰/ ۱۲/ ۱۳۹۲) جلسه تبیین سیاست‌های اقتصاد مقاومتی در حضور جمعی از مسئولان دستگاه‌های مختلف؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۳) حرم مطهر رضوی؛ (۱۰/ ۰۲/ ۱۳۹۳) دیدار کارگران در گروه صنعتی مپنا؛ (۲۳/ ۰۲/ ۱۳۹۳) دیدار مردم استان ایلام؛ (۰۴/ ۰۳/ ۱۳۹۳) دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ (۱۶/ ۰۴/ ۱۳۹۳) دیدار مسئولان نظام؛ (۰۶/ ۰۹/ ۱۳۹۳) دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین؛ (۱۷/ ۱۰/ ۱۳۹۳) دیدار مردم قم؛ (۰۶/ ۱۱/ ۱۳۹۳) دیدار اعضای ستاد بزرگداشت روز ملی مهندسی؛ (۲۹/ ۱۱/ ۱۳۹۳) دیدار مردم آذربایجان؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۴) حرم مطهر رضوی؛ (۰۹/ ۰۲/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از کارگران سراسر کشور؛ (۰۶/ ۰۳/ ۱۳۹۴) دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ (۰۲/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار مسئولان نظام؛ (۰۴/ ۰۶/ ۱۳۹۴) دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت؛ (۱۲/ ۰۶/ ۱۳۹۴) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۱۸/ ۰۶/ ۱۳۹۴) دیدار اقشار مختلف مردم؛ (۲۲/ ۰۷/ ۱۳۹۴) دیدار شرکت‌کنندگان در نهمین همایش ملی «نخبگان فردا»؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۹۴) دیدار رؤسای دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، مراکز رشد و پارک‌های

«کارجهادی - تنبلی و مسئولیّت ناپذیری»،[1] «قانون گرایی- قانون گریزی(دیکتاتوری)».[2]

- **ارجاع مردم به شارحان مورد اعتماد**

پیش از این و در فصل دوم بیان شد که قرآن کریم، پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت (ع)، علاوه بر اینکه خود بسیاری از معارف اسلام ناب و تقابل آن با اسلام التقاطی را برای مردم تبیین می نمودند، در عین حال مردم را به شارحین مورد اعتماد خود ارجاع می دادند تا بخش زیادی از معارف را از آنان دریافت نمایند. بکارگیری این روش در سیره امامین انقلاب اسلامی نیز کاملاً مشهود است. هنگامی که جریان نفاق به رهبری سازمان مجاهدین خلق، با کار تئوریک، به دنبال تغییر اندیشه مردم و بخصوص جوانان بود، امام خمینی(ره) در پیام ها و سخنرانی های متعددی، مردم را به مطالعه آثار شهید مرتضی مطهری(رحمة الله علیه) دعوت می نمودند تا معارف حقیقی اسلام ناب را از ایشان فرا بگیرند.[3]

علم و فناوری؛ (۳۰/ ۱۱/ ۱۳۹۲) ابلاغ سیاست‌های کلی «اقتصاد مقاومتی»؛ (۰۹/ ۰۴/ ۱۳۹۴) ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه.

۱. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۱۲/ ۱۰/ ۱۳۸۰) دیدار با کشاورزان؛ (۱۴/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار با کشاورزان؛ (۲۵/ ۰۴/ ۱۳۸۶) بازدید از پژوهشکده‌ی رویان؛ (۱۴/ ۱۱/ ۱۳۹۰) خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ (۰۶/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ (۱۴/ ۱۰/ ۱۳۸۲) دیدار جهادگران و کشاورزان؛ (۱۴/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار با کشاورزان؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۰) حرم مطهر رضوی؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۱) حرم مطهر رضوی؛ (۲۲/ ۰۷/ ۱۳۹۴) دیدار شرکت‌کنندگان در نهمین همایش ملی «نخبگان فردا».

۲. برای مطالعه بیانات امام خمینی (ره) در این موضوع، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۴، ص ۴۱۳؛ همان؛ ج۱۷، ص ۲۱۵؛ همان؛ ج۱۵، ص ۴۴۹؛ همان؛ ج۱۴، ص ۳۷۶؛ همان؛ ج۱۴، ص ۲۲۹؛ همان؛ ج۱۳، ص ۵۱۲؛ همان؛ ج۱۲، ص ۴۴؛ همان؛ ج۱۱، ص ۳۱۲؛ همان؛ ج۱۰، ص ۳۱۰؛ همان؛ ج۹، ص ۴۲۵؛ همان؛ ج۹، ص ۴۲۴؛ همان؛ ج۸، ص ۲۸۱؛ همان؛ ج۷، ص ۴۷۸؛ همان؛ ج۶، ص ۱۰.

همچنین برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۷۶) دیدار رئیس جمهور و هیئت وزیران؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۰) اجتماع زائران مرقد مطهر امام خمینی(ره)؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۸) اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(ع)؛ (۰۳/ ۰۴/ ۱۳۸۸) دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ (۲۰/ ۰۷/ ۱۳۹۰) اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه؛ (۲۲/ ۰۳/ ۱۳۹۲) دیدار اقشار مختلف مردم؛ (۰۵/ ۰۴/ ۱۳۹۲) دیدار مسئولان و کارکنان قوه‌ی قضائیه؛ (۰۶/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ (۱۶/ ۰۲/ ۱۳۹۲) دیدار دست اندرکاران برگزاری انتخابات؛ (۱۱/ ۰۷/ ۱۳۶۹) دیدار با گروه کثیری از آزادگان و اقشار مختلف مردم؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۹۱) دیدار مردم قم؛ (۲۵/ ۰۲/ ۱۳۹۲) دیدار اقشار مختلف مردم از استان‌های مازندران، گیلان، گلستان و کهگیلویه و بویراحمد؛ (۰۶/ ۰۲/ ۱۳۹۴) دیدار فرماندهان نیروی انتظامی؛ (۳۰/ ۰۲/ ۱۳۷۸) پیام به ریاست محترم جمهوری در خصوص سیاستهای کلی برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی سوم؛ (۲۱/ ۱۰/ ۱۳۸۷) ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه؛ (۳۱/ ۰۱/ ۱۳۸۹) ابلاغ سیاستهای کلی نظام اداری.

۳. ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۲، ص ۱۸۷؛ همان؛ ج۱۴، ص۳۲۵؛ همان؛ ج۱۵، ص ۵۲۳؛ همان؛ ج۱۶، ص ۲۴۲.

همچنیـن، در دوران رهبـری حضرت آیت الله خامنه ای و در سـالهای پس از دوم خـرداد ۱۳۷۶ که جریـان نفاق با صراحت و بصـورت علنی، افکار و اندیشـه های التقاطی اش را در روزنامه ها، کتاب ها و سخنرانی هایش به مردم و جوانان عرضه می نمود، ایشـان در چند سـخنرانی، ضمن تجلیل از شخصیت علمی و اخلاقی آیـت الله مصبـاح یزدی، مـردم، جوانان و خـواص انقلابـی را به مطالعه آثار ایشـان دعوت نمودند[۱] و ایشان را کسی دانستند که در زمانه ما خلأ وجود شخصیت هایی همچون شهید مطهری و علامه طباطبایی را پر نموده است.[۲]

نکته قابل تأمل این است که هردو این بزرگواران در زمانه خود، سردمدار مبارزه تئوریک با جریان نفاق به شمار می آمدند و در آثار متعددشان علاوه بر تبیین اسلام ناب، به شـبهات تئوریک این جریان نیز پاسخ داده اند؛ که نتیجه این تبیین روشنگرانه این بود که یکی به دست جریان نفاق ترور فیزیکی شد و دیگری ترور شخصیت! و علت اصلی نام بردن از این افراد و حمایت از آنان و ارجاع مردم به آنان نیز همین مسئله بود. در واقع امامین انقلاب، علاوه بر هدف تبیینی، هدف دیگری نیز از معرفی این افراد داشتند و آن الگوسازی از آن بزرگواران برای سایر علما و اندیشمندان بود تا آنان نیز با تمام توان وارد میدان مبارزه تئوریک با جریان نفاق شوند.

نکته دیگر آنکه، شارحین مورد اعتماد امامین انقلاب، محدود به این دو بزرگوار نبود. بلکـه چه در زمان حضـرت امام(ره) و بخصـوص در زمانه رهبری حضـرت آیت الله خامنه ای (حفظه الله)، اندیشـمندان متعددی ظهور یافتند که بصورت غیرمستقیم مورد حمایت امامین انقلاب قرار گرفتند و هریک به تبیین معارف اسلام ناب و نقد معارف اسلام التقاطی برای مردم پرداختند.

همچنین از آنجاکه مرجع اصلی کسب معارف اسلام انقلابی، حوزه ها و دانشگاه ها هسـتند، امامیـن انقلاب همواره نسـبت به انحراف ایـن دو نهـاد از آموزه های اسـلام نـاب و نفـوذ سکولاریسـم در آنهـا هشـدار داده انـد. یکـی از دغدغـه های همیشگی امام خمینی(ره)، تربیت یافتن افرادی غربزده در دانشگاهها بوده است.[۳]

---

۱. ر.ک: (۱۰/ ۰۶/ ۱۳۷۹) دیدار دانشجویان بسیجی«طرح ولایت»؛ (۲۵/ ۰۹/ ۱۳۷۷) دیدار جمعی از دانشجویان بسیجی؛ (۱۱/ ۱۱/ ۱۳۷۶) دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه تهران؛ (۱۳/ ۱۲/ ۱۳۷۰) دیدار با اعضای«گروه ویژه» و«گروه معارف اسلامی» صدای جمهوری اسلامی ایران

۲. ر.ک: (۱۳/ ۰۶/ ۱۳۷۸) دیدار دانشجویان و دانش‌آموزان بسیجی«طرح ولایت»

۳. ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۵، ص ۲۶۳؛ همان؛ ج۱۰، ص ۸۲؛ همـان؛ ج۱۲، ص ۳۳۲؛ همان؛ ج۱۵، ص

تأکیدات امام(ره) برای لزوم انقلاب فرهنگی و پالایش دانشگاهها از این افراد و تغییر یافتن منابع و سرفصل های درسی در حوزه علوم انسانی، در همین راستا بوده است.[1]

این مهم هرچند در دوره حیات حضرت امام(ره)، بصورت کاملاً اجمالی محقّق شد، اما افراد غربزده که در سالهای پس از جنگ و فوت امام(ره)، به تدریج در مراکز تصمیم سازی و تصمیم گیری دانشگاهی نفوذ کرده بودند، مانع از تحقق کامل این مسئله شدند. به همین دلیل رهبرانقلاب از ابتدای شروع مسئولیت رهبری، همواره بر تحقق کامل اسلامی شدن و تحول در علوم انسانی و تولید نظریاتی با مبانی اسلامی تأکید داشتند و علوم انسانی غربی که امروزه در دانشگاهها تدریس می شود را مضرّ و ماهیتاً معارض با حرکت نظام اسلامی دانسته و تأخیر در این مسئله را موجب بروز خسارتی بزرگ به انقلاب اسلامی می دانند.[2]

- **الگو سازی از پرچمداران اسلام انقلابی**

یکی دیگر از روش های ثقلین که به تبیین بهتر اسلام ناب در ذهن مردم کمک می نماید، معرفی مصادیق عینی از افراد شاخص تربیت یافته در مکتب اسلام ناب بود. این کار که در واقع، عینی سازی معارف انتزاعی است در سیره امامین انقلاب اسلامی نیز وجود دارد.

۲۴۳؛ همان؛ ج۱۹، ص ۱۱۰؛ همان؛ ج۶، ص ۳۹۶؛ همان؛ ج۱۰، ص ۳۵۶؛ همان؛ ج۲۱، ص ۴۰۲.

۱. ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۲، ص ۴۳۱؛ همان؛ ج۱۳، ص ۲؛ همان؛ ج۱۳، ص ۴۱۲؛ همان؛ ج۱۴، ص ۴۲۶؛ همان؛ ج۱۵، ص ۴۰۹؛ همان؛ ج۱۶، ص ۴۴۰؛ همان؛ ج۱۸، ص ۸۳؛ همان؛ ج۱۸، ص ۱۶۶؛ همان؛ ج۱۹، ص ۱۱۰؛ همان؛ ج۱۹، ص ۴۴۳؛ همان؛ ج۲۱، ص ۱۴۸

۲. برای مطالعه بیانات امام خامنه ای (حفظه الله) در این موضوع، ر.ک: (۱۹/ ۰۹/ ۱۳۷۱) دیدار اعضای«شورای عالی انقلاب فرهنگی»؛ (۰۹/ ۱۲/ ۱۳۷۹) دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر؛ (۰۸/ ۰۸/ ۱۳۸۲) دیدار جمعی از استادان دانشگاههای سراسر کشور؛ (۰۱/ ۰۴/ ۱۳۸۳) دیدار هیئت علمی و کارشناسان جهاد دانشگاهی؛ (۲۶/ ۰۹/ ۱۳۸۳) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۱۷/ ۱۰/ ۱۳۸۳) دیدار وزیر علوم و رؤسای دانشگاه‌ها؛ (۱۳/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۲۹/ ۱۰/ ۱۳۸۴) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام)؛ (۱۲/ ۰۶/ ۱۳۸۶) بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نخبگان جوان؛ (۱۴/ ۰۲/ ۱۳۸۷) دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاههای شیراز؛ (۲۷/ ۰۲/ ۱۳۸۸) دیدار استادان و دانشجویان کردستان؛ (۰۸/ ۰۶/ ۱۳۸۸) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۲۸/ ۰۷/ ۱۳۸۸) دیدار جمعی از بانوان قرآن‌پژوه کشور؛ (۰۱/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار صمیمانه و پرشور هزاران نفر از دانشجویان دانشگاهها؛ (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۲۹/ ۰۷/ ۱۳۸۹) دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم؛ (۰۲/ ۰۸/ ۱۳۸۹) دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه‌ی علمیه قم؛ (۱۹/ ۰۵/ ۱۳۹۰) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۱۳/ ۰۷/ ۱۳۹۰) دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی؛ (۱۹/ ۰۹/ ۱۳۹۲) دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۱۱/ ۰۴/ ۱۳۹۳) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۱۳/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار اساتید دانشگاه‌ها؛ (۲۱/ ۱۰/ ۱۳۸۷) ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه؛ (۲۹/ ۰۶/ ۱۳۹۳) ابلاغ سیاست‌های کلی«علم و فناوری»؛ (۲۶/ ۰۷/ ۱۳۹۳) حکم آغاز دوره‌ی جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۰۹/ ۰۴/ ۱۳۹۴) ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه.

افـراد انقلابی در عرصه هـای مختلف، بارها و بارها از سـوی امامیـن انقلاب به مردم و جوانان معرفی شـدند تا بر همگان روشن شود که منظور از اسلام انقلابی چیسـت و کشـور برای پیشـرفت به چه افرادی نیاز دارد. امام خمینی(ره) با نام بردن از افرادی همچون شـهید چمران، شـهید مفتح، شـهید مطهری، شـهیدان بهشـتی، رجایـی و باهنـر، الگـوی مؤمنـان انقلابـی را بـه مـردم معرفـی نمودنـد. رهبرمعظـم انقـلاب نیـز علاوه بـر حمایـت کلـی از عناصـر انقلابی در کشـور در سـخنرانی هـای متعدد،[1] بطور خـاص نیز از برخـی افراد انقلابی همچون شـهید آوینـی[2] و مرحـوم سلحشـور،[3] شـهید کاظمی آشـتیانی،[4] شـهید طهرانـی مقدم،[5] شـهیدان شهریاری[6] و احمدی روشن،[7] شـهید لاجوردی،[8] شهید صیاد شیرازی[9] و شـهید حججـی[10] بطـور خاص تجلیـل و تکریـم نمودند. افـرادی کـه هریک با شهادتشـان در عرصه های مختلف دانشگاهی، حوزوی، نظامی، سیاسی و هنر به نوعی جریان ساز شدند.

---

۱. برای نمونه، ر.ک: سخنان معظم له در: (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۱) سخنرانی در حرم رضوی؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۹۴) دیدار رؤسای دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، مراکز رشد و پارک‌های علم و فناوری؛ (۰۶/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار خانواده‌های شهدای هفتم تیر و جمعی از خانواده‌های شهدای استان تهران.

۲. (۰۲/ ۰۲/ ۱۳۷۲) دیـدار با خانواده شـهید آوینی؛ (۱۱/ ۰۶/ ۱۳۷۲) مصاحبه توسط تهیه‌کنندگان مجموعـه‌ی «روایت فتح»؛ (۰۴/ ۰۹/ ۱۳۹۴) دیدار فرماندهان گردان‌های بسیج در آستانه‌ی روز بسیج مستضعفین.

۳. (۹۴/۱۲/۸) پیام تسلیت در پی درگذشت مرحوم فرج الله سلحشور

۴. ر.ک: (۱۵/ ۱۰/ ۱۳۸۴) پیـام بـه مناسبت درگذشـت مرحوم دکتر سـعید کاظمـی آشـتیانی؛ (۰۶/ ۰۹/ ۱۳۹۳) دیدار اعضـای مجمع عالی بسیج مستضعفین؛ (۰۵/ ۰۶/ ۱۳۸۷) دیدار نخبگان جوان دانشگاهی؛ (۱۳/ ۰۷/ ۱۳۸۵) دیدار استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاهها.

۵. ر.ک: (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۵) سخنرانی در حرم مطهر رضوی

۶. ر.ک: (۱۳/ ۰۷/ ۱۳۹۰) دیـدار جمعـی از نخبـگان و برگزیـدگان علمـی؛ (۲۲/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار اسـاتید دانشـگاه‌ها؛ (۳۰/ ۰۷/ ۱۳۹۳) دیدار شرکت‌کنندگان در هشتمین همایش ملی نخبگان جوان؛ (۰۶/ ۰۹/ ۱۳۹۳) دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین؛ (۰۴/ ۰۹/ ۱۳۹۴) دیدار فرماندهان گردان‌های بسیج؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان.

۷. ر.ک: (۲۲/ ۱۰/ ۱۳۹۰) پیام تسـلیت در پی شـهادت نخبه‌ی جوان شهید احمدی روشـن؛ (۲۹/ ۱۰/ ۱۳۹۰) دیدار خانواده شهید مصطفی احمدی روشن؛ (۱۴/ ۱۱/ ۱۳۹۰) خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ (۰۶/ ۰۹/ ۱۳۹۳) دیدار اعضای مجمع عالی بسیج مستضعفین.

۸. ر.ک: (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۷۷) پیام تسـلیت به مناسـبت شـهادت حاج سـید اسـد الله لاجـوردی؛ (۱۸/ ۰۷/ ۱۳۷۷) گفت و شـنود به مناسـبت میلاد حضرت فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها)؛ (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۷۷) دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت به مناسبت آغاز هفته‌ی دولت.

۹. ر.ک: (۲۱/ ۰۱/ ۱۳۷۸) پیام تسلیت به مناسبت شهادت سپهبد علی صیاد شیرازی؛ (۰۳/ ۰۳/ ۱۳۷۸) دیدار جمع کثیری از فرماندهان و رزمندگان عملیات بیت‌المقدس؛ (۰۹/ ۰۸/ ۱۳۷۸) مراسم اعطای سردوشی در دانشگاه افسری امام علی(ع)؛ (۰۱/ ۰۳/ ۱۳۸۱) دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت سالروز آزادی خرمشهر.

۱۰. ر.ک: (۹۶/۰۶/۳۰) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۹۶/۰۵/۳۰) دیدار جمعی از مسئولان و فعالان فرهنگی استان های یـزد و همدان؛ (۹۶/۰۷/۱۱) دیدار با خانواده شـهید محسـن حججی؛ (۱۳۹۶/۰۷/۰۵) بیانات در کنار پیکر مطهر شـهید محسـن حججی؛ (۹۶/۱۰/۱۹) دیدار مردم قم.

درواقع باید گفت برجسته کردن این افراد مخلص و پرتلاش توسط ولیّ خدا با هدف تأسی جوانان به آنان، دقیقاً در نقطه مقابل خواست و اراده جریان نفاق است.
ایشان درباره اهمیت الگوسازی از این شهدای انقلابی می فرمایند:
«ما خوشبختانه در محیط زندگی خودمان امروز الگو داریم، الگوهای برجسته‌ای داریم. ما دیگر امروز دچار فَقدِ الگو نیستیم که برویم سراغ فلان آدم تاریخی بیگانه؛ امروز در زندگی خودمان، جلوی چشم خودمان [الگو داریم]. شهدای هسته‌ای ما یکی از الگوهای بزرگند؛ شهید چمران یک الگو است؛ شهید چمران یک دانشمند به معنای واقعی کلمه بود؛ دانشمند بود، درس‌خوانده و تحصیل‌کرده بود امّا یک مبارز واقعی، یک مجاهد واقعی هم بود، به معنای واقعی کلمه؛ شهید آوینی یک الگو است؛ شهید حججی یک الگو است. ببینید؛ از انواع و اقسام الگوها در اختیار ما است. این برادر عزیزمان خیلی خوب اینجا بیان کردند؛ گفتند الگوی من، معلّم کلاس اوّلم بود، امّا حالا الگوی من حججی است؛ بله، از این الگوها ما داریم؛ با شجاعت، با شهامت، با احساس مسئولیّت، با قدرت، با عزّت در مقابل دشمن می‌ایستد، برای اینکه به اهداف والای بزرگ جامعه‌ی خود و نظام خود کمک کند؛ نه برای شخص خود. اینها در یک دعوای شخصی از بین نرفتند؛ شهید شهریاری و شهید علی‌محمّدی و احمدی‌روشن و دیگران، در مسائلِ برای افتخار و سربلندی ملّت حرکت کردند و پیش رفتند؛ اینها الگویند؛ ما در جامعه‌ی خودمان، جلوی چشم خودمان، در زمان خودمان این الگوهای عزیز را داریم.»[1]

- **یادآوری های تاریخی**

روش پرکاربرد دیگر در سیره امامین انقلاب اسلامی، یادآوری برخی وقایع تاریخی همچون تاریخ صدر اسلام، تاریخ معاصر ایران و تاریخ پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. وقایعی که هرکدام برای مقابله با جریان نفاق عبرت آموز است.
امام خمینی(ره) در سخنرانی های خود، به مناسبت های مختلف به برخی حوادث عبرت آموز صدر اسلام اشارات معناداری می کردند. حوادثی همچون تحمیل صلح به امام حسن(ع)، تحمیل حکمیت به امیرالمؤمنین(ع) و قیام امام حسین(ع).[2]

---

۱. (۱۳۹۷/۲/۱۹) سخنرانی در دانشگاه فرهنگیان

۲. برای نمونه، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۹، ص۳۰؛ همان؛ ج۲۰، ص۱۱۴؛ همان؛ ص ۱۱۸؛ همان؛ ج۲۰، ص ۱۱۸؛ همان؛ ج۵، ص ۱۹۱؛ همان؛ ج۱۰، ص ۱۲۲؛ همان؛ ص ۱۲۰؛ همان؛ ص ۱۰۷؛ همان؛ ج۱۷، ص ۵۲.

همچنین یکی از حوادث درس آموزی که امام خمینی(ره) ضمن تحلیل جوانب مختلف آن، نسبت به تکرار آن در جمهوری اسلامی اظهار نگرانی می فرمودند، حادثه مشروطه بود.[1]

این روش در سیره رهبر معظم انقلاب کاربرد بیشتری داشته است. ایشان در برخی سخنرانی ها در سالهایی که جریان نفاق از طریق کتاب، روزنامه، فیلم و سایر ابزارهای رسانه ای، در حال تغییر باورهای سیاسی و اعتقادی مردم نسبت به انقلاب اسلامی و آرمان هایش بود، دائماً به یادآوری و تحلیل حوادث تلخی همچون مشروطه می پرداختند که به دلیل تأثیرگذاری عناصرمنافق و نفوذی در اذهان مردم به شکست انجامید.[2] ایشان حوادث زمان مشروطیت را بسیار شبیه به حوادث آن سالها دانسته[3] و جوانان را به مطالعه تاریخ و عبرت گیری از آن دعوت می نمودند.[4] نمونه دیگر، یادآوری مصادیقی از فتنه های منافقان در صدر اسلام و تحلیل چگونگی مواجهه پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) با آنها بود. حوادثی همچون جنگ احد که مسلمانان به دلیل دنیاطلبی خواص شکست خوردند،[5] جنگ احزاب،[6] توطئه های گوناگون دشمنان و منافقان در زمان پیامبر(ص)،[7] دوران حکومت

همچنین برای مطالعه بیشتر بیانات امام خمینی(ره) در موضوع تاریخ اسلام، ر.ک: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)؛ سیمای معصومین(ع) در اندیشه امام خمینی(ره)؛ ص۳۰۶-۷۵؛ همچنین ر.ک: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)؛ قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی(س)؛ تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، چ۱۴، ۱۳۹۲ش.

۱. ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۷، ص۱۳۳؛ همان؛ ج۱۸، ص۴۱۱؛ همان؛ ص۳۳۵؛ همان؛ ص۲۸۲؛ همان؛ ص۲۷۶؛ همان؛ ص۲۴۷؛ همان؛ ص۲۴۲؛ همان؛ ص۱۹۶؛ همان؛ ص ۱۷۸؛ همان؛ ص ۱۷۲؛ همان؛ ص ۱۷۰؛ همان؛ ج۱۷، ص ۴۶۹

۲. برای نمونه، ر.ک: (۱۱/ ۰۵/ ۱۳۸۰) بیانات پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی؛ (۱۴/ ۰۷/ ۱۳۷۹) اجتماع بزرگ مردم قم؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۱) اجتماع بزرگ زائران حرم امام خمینی(ره)؛ (۲۴/ ۱۲/ ۱۳۸۳) دیدار اعضای اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان.

۳. ر.ک: (۱۵/ ۱۱/ ۱۳۸۱) دیدار مدیران صدا و سیما

۴. ر.ک: (۱۴/ ۰۷/ ۱۳۷۹) دیدار با اساتید، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم در مدرسه فیضیه

۵. ر.ک: (۱۳۷۰/۵/۲۳) دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۲۸/ ۱۰/ ۱۳۷۵) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۷/ ۰۲/ ۱۳۷۶) دیدار با خانواده‌های سرداران شهید استان تهران؛ (۰۳/ ۰۳/ ۱۳۸۲) دیدار اعضای ستاد بزرگداشت چهاردهمین سالگرد رحلت حضرت امام خمینی(ره)؛ (۱۵/ ۰۵/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۸۳) دیدار اعضای هیئت دولت؛ (۲۵/ ۰۴/ ۱۳۸۶) بازدید از پژوهشکده‌ی رویان؛ (۲۳/ ۰۴/ ۱۳۸۹) دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر؛ (۰۱/ ۰۶/ ۱۳۸۹) دیدار صمیمانه و پرشور هزاران نفر از دانشجویان دانشگاهها؛ (۱۶/ ۰۵/ ۱۳۹۰) دیدار مسئولان نظام اسلامی؛ (۲۶/ ۰۶/ ۱۳۹۰) اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی؛ (۱۶/ ۰۴/ ۱۳۹۳) دیدار مسئولان نظام.

۶. ر.ک: (۲۱/ ۰۴/ ۱۳۶۸) سخنرانی در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم؛ (۲۸/ ۰۶/ ۱۳۷۲) نهمین گردهمایی سراسری «ائمه جمعه»؛ (۰۴/ ۱۰/ ۱۳۷۷) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۱۹/ ۰۷/ ۱۳۹۱) دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی.

۷. ر.ک: (۸۰/۲/۲۸) خطبه های نماز جمعه تهران

امیرالمؤمنین (ع) و بی بصیرتی مردم آن زمان و عدم همراهی با رهبرشان،[1] قیام امام حسین(ع) و بی بصیرتی و دنیاطلبی مردم و خواص در آن دوره که منجر به شهادت ایشان گردید[2] و چگونگی تحمیل صلح به امام حسن(ع) توسط خواص،[3] نمونه های تاریخی است که رهبرحکیم انقلاب در سخنرانی های متعددی به تحلیل و ریشه یابی آن حوادث پرداختند و مردم و خواص را به عبرت گیری از آنها فراخواندند.[4]

ایشان در برخی بیاناتشان به توطئه های پیچیده دشمنان در سالهای پس از پیروزی انقلاب و چگونگی امداد الهی در آن حوادث و عبور موفقیت آمیز انقلاب از تنگناهای سخت اشاره می نمودند.[5] حوادثی همچون شهادت شهید بهشتی (رئیس قوه قضائیه) و ۷۲ تن از اصحاب خاص امام خمینی(ره) در سال ۱۳۶۰، شهادت شهیدان رجایی و باهنر(رئیس جمهور و نخست وزیر) و اعضای هیأت دولت به فاصله دو ماه پس از آن، شورش های قومی طراحی شده توسط دشمن در اوائل انقلاب، همچون شورش های منطقه کردستان و ترکمن صحرا، ناامنی های ایجاد شده توسط سازمان منافقان و ترور تعداد زیادی از مردم بی گناه، جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، خیانت های بنی صدر و بسیاری حوادث دیگر، که به تعبیر ایشان هرکدام از این حوادث به تنهایی کافی بود تا یک ملت و نظام را از جا بکند.[6] اما جمهوری اسلامی نه تنها ریشه کن نشد، بلکه برای دشمن مانع تراشی هم کرد.[7] و در همه این اتفاقات، دست قدرت الهی به کمک ملت ایران آمد و آنان را از تنگناهای سخت عبور داد.

---

۱. برای نمونه، ر.ک: (۸۳/۸/۱۵) خطبه های نماز جمعه تهران؛ (۸۸/۱۰/۱۹) دیدار با مردم قم.

۲. ر.ک: (۱۰/ ۰۴/ ۱۳۷۱) دیدار قشرهای مختلف مردم؛ (۰۶/ ۱۱/ ۱۳۷۱) دیدار سپاه پاسداران و نیروی انتظامی؛ (۱۷/ ۰۳/ ۱۳۷۳) در جمع روحانیون استان «کهکیلویه و بویراحمد»؛ (۱۹/ ۰۳/ ۱۳۷۴) خطبه‌های نماز جمعه(عاشورای ۱۴۱۶)؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۷۵) اجتماع پرشکوه زائران مرقد امام خمینی(ره)؛ (۲۰/ ۰۳/ ۱۳۷۵) در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص)؛ (۲۴/ ۰۹/ ۱۳۷۵) دیدار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ (۷۷/۲/۱۸) خطبه های نماز جمعه تهران؛ (۰۲/ ۰۹/ ۱۳۷۷) دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان؛ (۲۶/ ۰۱/ ۱۳۷۹) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۰۱/ ۰۲/ ۱۳۷۹) دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران؛ (۱۸/ ۰۵/ ۱۳۸۸) دیدار با اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر؛ (۲۲/ ۰۳/ ۱۳۹۲) دیدار اقشار مختلف مردم.

۳. ر.ک: (۶۹/۱/۲۲) دیدار با اقشار مختلف مردم.

۴. همچنین برای مطالعه عمیق تر دیدگاههای معظم له در موضوعات تاریخی، ر.ک: گروه جهادی صهبا؛ انسان ۲۵۰ ساله (بیانات مقام معظم رهبری درباره زندگی سیاسی- مبارزاتی ائمه معصومین(ع))؛ تهران، موسسه جهادی صهبا، چ۱۸، ۱۳۹۱ش.

۵. ر.ک: (۰۶/ ۰۴/ ۱۳۶۹) دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر و مکه‌ی مکرمه و اقشار مختلف مردم؛ (۰۷/ ۰۴/ ۱۳۸۴) دیدار رئیس و مسئولان قوه‌ی قضائیه و خانواده‌های شهدای فاجعه‌ی هفتم تیر؛ (۸۸/۳/۲۹) خطبه های نماز جمعه تهران؛ (۰۳/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار با کارگزاران نظام.

۶. ر.ک: (۸۸/۳/۲۹) خطبه های نماز جمعه تهران

۷. ر.ک: (۷۸/۱/۹) دیدار با مردم ایذه

در همین رابطه، یکی از توصیه های همیشگی ایشان به جوانان، مطالعه اسناد لانه جاسوسی آمریکاست[1] که می توانند با مطالعه آنها به عمق توطئه های دشمن در سالهای ابتدایی پس از پیروزی انقلاب پی ببرند.

نمونه دیگر از اتفاقات یادآوری شده توسط رهبر معظم انقلاب، فتنه های ایجاد شده در دوران رهبری خودشان است. که مهمترین آنها فتنه های سال ۷۸ و ۸۸ است. فتنه هایی توسط دشمنان انقلاب اسلامی طراحی و توسط منافقان و بیماردلان داخلی اجرا شد. رهبر انقلاب اسلامی در مناسبت های مختلف، با بهانه و بی بهانه، از این فتنه ها و خسارات اقتصادی و سیاسی که به دنبال آنها متوجه نظام اسلامی شد یاد می نمایند.[2] ایشان با اصرار خاصی، ایام اللهی همچون روز ۹دی که نماد ریشه کنی فتنه منافقان است را همواره یادآوری می نمایند.[3]

ایشان درباره ضرورت یادآوری چنین ایامی برای مردم می فرمایند:

«انگیزه‌هایی وجود دارد برای فراموش کردن و در طاق نسیان گذاشتن این روزهای بزرگ و این حوادث بزرگ؛ کار می کنند و تلاش می کنند برای اینکه سوابق تعیین‌کننده و عموماً افتخارآمیز برای انقلاب و دوران دفاع مقدّس و امثال اینها،

---

۱. ر.ک: (۰۸/ ۰۸/ ۱۳۸۷) دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان؛ (۱۲/ ۰۸/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان.

۲. ر.ک: (۰۲/ ۰۸/ ۱۳۸۹) دیدار هزاران نفر از بسیجیان استان قم؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۸۹) دیدار مردم قم در سالروز قیام ۱۹ دی؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۰) بیست و دومین سالگرد امام خمینی(ره)؛ (۰۶/ ۰۵/ ۱۳۹۲) دیدار با دانشجویان؛ (۲۱/ ۰۹/ ۱۳۹۰) دیدار اعضای ستاد بزرگداشت نه دی؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۹۰) دیدار مردم قم؛ (۱۴/ ۱۱/ ۱۳۹۰) خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ (۱۸/ ۱۲/ ۱۳۹۰) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۰۳/ ۰۵/ ۱۳۹۱) دیدار کارگزاران نظام؛ (۲۴/ ۰۷/ ۱۳۹۱) اجتماع مردم شیروان؛ (۲۴/ ۰۷/ ۱۳۹۱) دیدار بسیجیان استان خراسان شمالی؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۹۱) دیدار مردم قم؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۲) سخنرانی در حرم مطهر رضوی؛ (۱۶/ ۰۲/ ۱۳۹۲) دیدار دست اندرکاران برگزاری انتخابات؛ (۲۵/ ۰۲/ ۱۳۹۲) دیدار اقشار مختلف مردم از استان‌های مازندران، گیلان، گلستان و کهگیلویه و بویراحمد؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۲) مراسم بیست و چهارمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی رحمه‌الله؛ (۲۲/ ۰۳/ ۱۳۹۲) دیدار اقشار مختلف مردم؛ (۰۵/ ۰۴/ ۱۳۹۲) دیدار مسئولان و کارکنان قوه‌ی قضائیه؛ (۳۰/ ۰۴/ ۱۳۹۲) دیدار مسئولان نظام؛ (۲۸/ ۱۱/ ۱۳۹۲) دیدار مردم آذربایجان؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۳) سخنرانی در حرم مطهر رضوی؛ (۲۹/ ۱۱/ ۱۳۹۳) دیدار مردم آذربایجان؛ (۲۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار جمعی از دانشجویان؛ (۱۸/ ۰۶/ ۱۳۹۴) دیدار اقشار مختلف مردم؛ (۲۰/ ۰۸/ ۱۳۹۴) دیدار رؤسای دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، مراکز رشد و پارک‌های علم و فناوری.

۳. ر.ک: (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۸۸) دیدار مردم قم؛ (۲۱/ ۰۹/ ۱۳۹۰) دیدار اعضای ستاد بزرگداشت نه دی؛ (۱۹/ ۱۰/ ۱۳۹۲) دیدار مردم قم؛ (۲۹/ ۱۰/ ۱۳۸۸) دیدار با اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی؛ (۱۹/ ۱۱/ ۱۳۸۸) دیدار فرمانده و پرسنل نیروی هوائی ارتش جمهوری اسلامی ایران؛ (۰۶/ ۱۲/ ۱۳۸۸) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۸۹) اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۸۹) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در حرم امام خمینی(ره)؛ (۰۸/ ۱۰/ ۱۳۸۹) دیدار هزاران نفر از مردم استان گیلان؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۰) بیست و دومین سالگرد امام خمینی(ره)؛ (۱۶/ ۰۵/ ۱۳۹۰) دیدار مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران؛ (۲۰/ ۰۷/ ۱۳۹۰) اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه؛ (۱۴/ ۰۳/ ۱۳۹۲) مراسم بیست و چهارمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی رحمه‌الله؛ (۲۹/ ۱۱/ ۱۳۹۳) دیدار مردم آذربایجان؛ (۱۷/ ۱۰/ ۱۳۹۳) دیدار مردم قم.

فراموش بشود. نهم دی را هم می خواهند به فراموشی بسپرند. حادثه‌ی عاشورای حسینی را هم ستمگران و ظالمان می خواستند نگذارند باقی بماند؛ زینب کبرا (سلام‌الله‌علیها) نگذاشت. دو حرکت عمّه‌ی ما - زینب کبرا (علیهاالسّلام) - انجام داد: یک حرکت، حرکت اسارت بود به کوفه و شام و آن روشنگری‌ها و آن بیانات که مایه‌ی افشای حقایق شد؛ یک حرکت دیگر، آمدن به زیارت کربلا در اربعین بود؛ حالا اربعین اوّل یا دوّم یا هرچه. این حرکت به معنای این است که نباید اجازه داد که انگیزه‌های خباثت‌آلودی که قصد دارند مقاطع عزیز و اثرگذار و مهم را از یادها ببرند، موفّق بشوند؛ البتّه موفّق هم نخواهند شد. تا ملّتها زنده‌اند، تا زبانهای حق‌گو در کار است، تا دلهای مؤمن دارای انگیزه هستند، نخواهند توانست این را به فراموشی بسپرند؛ همچنان‌که نتوانسته‌اند. این انگیزه‌های معاند و معارض در صدر اوّل تا دورانهای طولانی باقی بود؛ یعنی متوکّل عبّاسی بعد از حدود ۱۷۰ یا ۱۸۰ سال از حادثه‌ی عاشورا، درصدد برآمد قبر مطهّر اباعبدالله (علیه‌السّلام) را تخریب کند؛ یعنی ملّت ایران حالاحالاها باید منتظر باشد که دشمنان به کارها و فتنه‌ها و خباثتهای خودشان برای اینکه زیبایی‌های انقلاب از یاد برود ادامه بدهند. دشمن دست بر نمی دارد؛ تا انقلاب را یا تحریف کنند یا به دست فراموشی بسپرند و کاری کنند که ملّت حرکت خود، سابقه‌ی خود و کار بزرگی را که کرده است فراموش کند، دچار نسیان و غفلت بشود؛ کسی که گذشته‌ی افتخارآمیز خود را نمی داند، نمی تواند در آینده هم حوادث افتخارآمیز برای خودش درست کند، این تلاش را دشمنان دارند می کنند.

نوزدهم دی را شما زنده نگه داشتید، بیست‌ونهم بهمن را زنده نگه داشتید، بیست‌ودوّم بهمن را زنده نگه داشتید، نهم دی را - که یک حادثه‌ی مشابه بود - با انگیزه‌های مشخّص زنده نگه داشتید؛ این یک حرکت مجاهدت‌آمیز در مقابل دشمنان است، آنها می خواهند حقایق انقلاب تحریف بشود، به دست فراموشی سپرده بشود؛ پول خرج می کنند، کار دارند می کنند. کسی که آشنا باشد، آگاه باشد با دنیای کتاب و مطبوعات و مقاله میبیند که دشمنان چه‌کار دارند می کنند؛ امروز اینها سعی می کنند چهره‌ی خاندان خبیث و منحوس پهلوی را - رژیم فاسد و وابسته و خبیث و ظالم که کشور ما را سالهای متمادی به عقب انداختند و ملّت

ایـران را آن‌جور دچار مشـکلات عظیم کردنـد - بَزَک کنند، آرایش کنند امروز سـعی می‌شود [توسّط] همان جبهه‌ی مقابل نظام اسلامی.»[1]

- **توجّه به «هنر» در تبیین مفاهیم اسلام انقلابی**

پیـش از این گفته شـد که یکی از عناصری کـه به انتقال پیام سـرعت داده و تأثیر آن را در ذهـن مخاطـب دوچندان می کند، «بلاغت» اسـت و اهمیت این مسـئله بگونه ایسـت که – طبق آیـات قرآن و روایـات - حتی منافقان نیز از ایـن ابزار برای تأثیرگذاری فکری در مردم استفاده می نمایند.

امـا در دنیای امروز «بلاغت»، منحصر در بلاغت کلامی نیسـت. بلکه هر ابزاری که توانایی انتقال پیام داشته باشد، باید از این ویژگی برخوردار باشد تا بتواند تأثیرگذاری بالایی در اندیشـه و انگیزه مردم داشته باشـد. امروزه علاوه بر کلام، رسانه ها و رشته هـای مختلف هنری، ابزارهای بسـیار مهم و مؤثر انتقال پیام در جامعه هسـتند که وجود عنصر «بلاغت» در آنها می تواند این تأثیرگذاری را دوچندان نماید.

امامیـن انقـلاب با درک اهمیت این مسـئله، همواره بـر بکارگیری ابزارهـای متنوع و جذاب هنری و رسـانه ای برای تبیین هرچه بهتر گفتمان اسـلام انقلابی و افشـای خسـارت های دنیایی و اخروی گفتمان اسـلام غیرانقلابی بـرای مردم تأکید نموده اند. امام خمینی(ره) در این باره می فرمایند:

«تنها هنری مورد قبول قرآن اسـت که صیقل دهنده اسلام ناب محمدی- صلی الله علیه و آله و سـلم- اسلام ائمه هدی- علیهم السـلام- اسلام فقرای دردمند، اسـلام پابرهنگان، اسـلام تازیانه خوردگانِ تاریخ تلخ و شـرم‌آور محرومیتها باشد. هنـری زیبا و پاك اسـت کـه کوبنـده سـرمایه داری مدرن و کمونیسـم خون‌آشـام و نابودکننـده اسـلام رفـاه و تجمـل، اسـلام التقـاط، اسـلام سـازش و فرومایگـی، اسـلام مرفهین بـی‌درد، و در یك کلمه «اسـلام امریکایی» باشـد. هنر در مدرسـه عشـق نشـان دهنده نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی اسـت. هنر در عرفان اسـلامی ترسیم روشن عدالت و شـرافت و انصاف، و تجسـیم تلخکامـی گرسـنگانِ مغضـوبِ قـدرت و پول اسـت. هنـر در جایگاه واقعی خود تصویر زالوصفتانی اسـت که از مکیدن خون فرهنگ اصیل اسلامی،

---

۱ . (۹۳/۱۰/۱۷) دیدار با مردم قم

فرهنگ عدالت و صفا، لذت می‌برند. تنها به هنری باید پرداخت که راه ستیز با جهانخواران شرق و غرب، و در رأس آنان امریکا و شوروی، را بیاموزد. هنرمندان ما تنها زمانی می‌توانند بی‌دغدغه کوله بار مسئولیت و امانتشان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردمشان بدون اتکا به غیر، تنها و تنها در چهارچوب مکتبشان، به حیات جاویدان رسیده‌اند.»[1]

تأکید بر این مسئله در بیانات و سیره رهبرانقلاب بسیار بیشتر است. جلسات متعدد ایشان با شعرا، سینماگران، مستندسازان، مداحان، مسئولان و کارکنان صدا و سیما، نویسندگان (رمان و داستان) و هنرمندان رشته های گوناگون، تأکید ایشان بر جهت دهی کارهای هنری به سمت تبیین گفتمان انقلاب اسلامی، حمایت های صریح ایشان از هنرمندان انقلابی و تقریظ نویسی بر کتاب ها و آثار هنری که به نوعی به تبیین گفتمان انقلاب اسلامی یاری رسانده اند، گویای این واقعیت است که از دیدگاه ایشان مقوله هنر و رسانه از جهت تأثیرگذاری فکری و روحی بر مردم، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.[2]

---

۱. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۲۱، ص۱۴۵؛ همچنین برای مطالعه سایر بیانات حضرت امام خمینی(ره) پیرامون تأثیر هنر و رسانه های گروهی در انتقال پیام اسلام ناب و افشای اسلام غیر انقلابی به مردم، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۹، ص ۱۵۹؛ همان؛ ج۷، ص ۳۲۰؛ همان؛ ج۸، ص ۴۹۴؛ همان؛ ج۹، ص ۱۵۳؛ همان؛ ج۹، ص ۴۵۶؛ همان؛ ج۱۲، ص ۴۸۳

۲. برای مشاهده بیانات رهبرانقلاب در این باره، ر.ک: دیدار با شاعران ((۱۰/ ۰۴/ ۱۳۹۴)، (۲۱/ ۰۴/ ۱۳۹۳)، (۰۱/ ۰۵/ ۱۳۹۲)، (۱۴/ ۰۵/ ۱۳۹۱)، (۲۴/ ۰۵/ ۱۳۹۰)، (۲۵/ ۰۳/ ۱۳۹۰)، (۰۳/ ۰۶/ ۱۳۸۹)، (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۸۸)، (۲۵/ ۰۶/ ۱۳۸۷)، (۱۱/ ۰۹/ ۱۳۷۱)، (۳۱/ ۰۱/ ۱۳۶۹))؛ دیدار با مداحان اهل بیت(ع) ((۰۳/ ۰۳/ ۱۳۹۰)، (۱۳/ ۰۳/ ۱۳۸۹)، (۲۸/ ۱۰/ ۱۳۶۸)، (۲۰/ ۰۱/ ۱۳۹۴)، (۳۱/ ۰۱/ ۱۳۹۳)، (۱۱/ ۰۲/ ۱۳۹۲)، (۲۳/ ۰۲/ ۱۳۹۱)، (۰۳/ ۰۳/ ۱۳۹۰)، (۱۳/ ۰۳/ ۱۳۸۹)، (۰۴/ ۰۴/ ۱۳۸۷)، (۱۴/ ۰۴/ ۱۳۸۶)، (۰۵/ ۰۵/ ۱۳۸۴)، (۱۷/ ۰۵/ ۱۳۸۳)، (۲۸/ ۰۵/ ۱۳۸۲)، (۱۸/ ۰۶/ ۱۳۸۰)، (۱۹/ ۰۷/ ۱۳۷۷)، (۰۳/ ۰۹/ ۱۳۷۳)، (۲۴/ ۰۹/ ۱۳۷۱)، (۰۵/ ۱۰/ ۱۳۷۰)، (۱۷/ ۱۰/ ۱۳۶۹)، (۲۸/ ۱۰/ ۱۳۶۸))؛ (۲۲/ ۰۴/ ۱۳۷۳) دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور؛ (۲۳/ ۰۳/ ۱۳۸۵) دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون؛ (۰۶/ ۰۷/ ۱۳۷۹) دیدار مدیران و هنرمندان دفاع مقدس؛ (۰۳/ ۱۱/ ۱۳۷۳) دیدار هنرمندان و سینماگران؛ (۲۱/ ۰۸/ ۱۳۶۸) دیدار با شعراء، فیلمسازان، آهنگ‌سازان، عکاسان و هنرمندان رشته‌های تجسمی حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی؛ (۲۵/ ۰۴/ ۱۳۷۰) دیدار با مسئولان، نویسندگان و هنرمندان«دفتر هنر و ادبیات مقاومت» حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی؛ (۰۴/ ۰۹/ ۱۳۷۰) دیدار با جمعی از هنرمندان؛ (۰۶/ ۰۷/ ۱۳۷۹) دیدار مدیران و هنرمندان دفاع مقدس؛ (۱۲/ ۰۴/ ۱۳۸۹) دیدار هنرمندان و دست‌اندرکاران صدا و سیما - با حضور رئیس و گروهی از کارگردانان، نویسندگان، هنرمندان و دست‌اندرکاران مجموعه‌های نمایشی سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران؛ (۲۶/ ۰۳/ ۱۳۹۳) دیدار عوامل تولید فیلم سینمایی«شیار ۱۴۳»، (۱۹/ ۰۹/ ۱۳۹۲) دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۲۴/ ۰۶/ ۱۳۸۸) دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس؛ (۲۳/ ۰۳/ ۱۳۸۵) دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون؛ (۰۱/ ۰۵/ ۱۳۸۰) دیدار اصحاب فرهنگ و هنر؛ (۲۳/ ۰۹/ ۱۳۷۸) دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ (۰۴/ ۱۲/ ۱۳۷۷) جلسه‌ی پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی؛ (۱۰/ ۰۶/ ۱۳۷۲) بازدید از نمایشگاه مینیاتور و نگارگری؛ (۲۱/ ۰۲/ ۱۳۷۲) مصاحبه‌ی صدا و سیما، در ششمین«نمایشگاه بین‌المللی کتاب»؛ (۰۷/ ۰۲/ ۱۳۷۱) دیدار مدیر و برنامه‌سازان گروه تلویزیونی شاهد؛ (۲۹/ ۱۱/ ۱۳۷۰) دیدار با اعضای«گروه اجتماعی» صدای جمهوری اسلامی ایران.

■ **موعظه و نصیحت**

روش دیگر امامین انقلاب در برخورد با جریان نفاق و بیماردلان، موعظه و نصیحت آنان است. امام خمینی(ره) در کنار روش های کلامی دیگر، همواره منافقان را نصیحت نموده و از آغوش باز نظام اسلامی برای بازگشت و توبه آنان سخن می گفت. در یک نمونه ایشان می‌فرمایند:

«مع الأسف چون می‌بینم در بین اینها بسیاریشان گول خورده‌اند، جوانان پاکدلی بودند که این گرگها آنها را منحرف کردند، و من امید این را دارم که این جوانها برگردند، اینها به دامن ملت برگردند، به دامن اسلام برگردند، از این جهت، من موعظه می‌کنم آنها را، موعظه می‌کنم پدر و مادر اینهایی را که گول خورده‌اند، که جوانان خودشان را نگذارند برای ایده‌های چند نفر خائن که می‌خواهند در این کشور حکومت کنند، و پشتیبان آنها هم آمریکاست یا شوروی، نگذارید جوانان شما تباه شوند.»[1]

ایشان همچنین در نصیحتی جداگانه به گروههایی همچون «نهضت آزادی» که ارتباطاتی با منافقان داشتند، می فرمایند:

«امروز هم علاقه به این دارم که این گروههایی که مسلمان هستند، این جمعیتی که نمازخوان هستند، این جمعیتی که با خدا باز قطع مراوده نکرده‌اند، این آقایانی که باز رابطه‌شان را با اسلام قطع نکرده‌اند، اینها به هوش بیایند و حساب خودشان را از آنهایی که قیام به ضد اسلام کردند، جدا کنند؛ در ملأ عام و در رادیو و تلویزیون بروند و این گروههایی که چند روز پیش آن قدر جنایت کردند محکوم کنند. [از] آن اشخاصی که با پشتیبانی این گروهها و با اساسی که می‌خواست درست کند و می‌خواستند درست کنند که ملت ایران را تکه تکه کنند، و شهرهای ایران را یکی بعد از دیگری به تباهی بکشند، اینها بروند و از آنها تبرّی کنند و حساب خودشان را از توطئه گران فاسد و از کسانی که به اسلام هیچ عقیده ندارند، و آن غائله پریروز را ایجاد کردند، بروند اینها از آنها تبری کنند؛ از آنهایی که اسلام را برای امروز صحیح نمی‌دانند و احکام اسلام را مال هزار و چهار صد سال پیش می‌دانند! اینها از آنها تبری کنند. من صلاح شما را می‌دانم. نگذارید خدای نخواسته آن چیزی که به سر دیگران آمد به سر شما بیاید. من علاقه دارم به اینکه همه شما دور پرچم اسلام با

---

۱. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۴، ص۴۹۰-۴۸۷؛ همچنین، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۴، ص ۴۸۳؛ همان؛ ج۱۵، ص۳۰

هم بایستید، در مقابل امریکا، در مقابل شوروی؛ نه در مقابل خودتان. جبهه‌گیری نکنید در مقابل هم. با هم دست به هم بدهید تا این کشور را نجات بدهید. این اختلافاتی که شما می‌خواهید درست کنید، و در سخنرانیهایتان درست می‌شود و در نوشته‌هایتان ایجاد می‌شود. اینها به صلاح اسلام، به صلاح کشور، به صلاح ملت، نیست. شما می‌خواهید به کجا بکشانید این کشور را؟»[1]

ایشان همچنین در برخی سخنرانی هایشان، به توصیه های ناصحانه شان به بنی صدر اشاره می فرمایند:

«شما دیدید که آقای بنی صدر حسابش را جدا نکرده، خدا می‌داند که من مکرر به این گفتم که آقا، اینها تو را تباه می‌کنند. این گرگهایی که دور تو جمع شده‌اند و به هیچ چیز عقیده ندارند، تو را از بین می‌برند؛ گوش نکرد؛ هی قسم خورد که اینها فداکار هستند، اینها مردم کذا هستند؛ یعنی آنهایی که دور و بر او هستند. خوب، من می‌دانستم که این جور نیستند.»[2]

رهبرانقلاب نیز در ماجرای فتنه سال ۸۸، در کنار روشهای تهدیدی و استدلالی، به نصیحت و موعظه فتنه گران پرداختند:

«اما خطاب دوم من، خطاب به سیاسیون و نامزدها و گردانندگان احزاب و جریانات است. من می‌خواهم عرض کنم به این حضرات، که امروز یك لحظه‌ی حساس تاریخی برای کشور است؛ نگاه کنید به وضع دنیا، نگاه کنید به وضع خاورمیانه، نگاه کنید به وضع اقتصادی عالم، نگاه کنید به مسائل کشورهای همسایه‌ی ما مثل عراق، مثل افغانستان، مثل پاکستان. ما در نقطه‌ی حساسی از تاریخ قرار گرفته‌ایم. همه‌ی ما وظیفه داریم که در این مرحله‌ی تاریخی هوشیار باشیم، دقیق باشیم، مواظب باشیم اشتباه نکنیم. در این قضیه‌ی انتخابات، مردم حقاً و انصافاً به وظیفه‌ی خودشان عمل کردند. وظیفه‌شان این بود که بیایند پای صندوقهای رأی، که به بهترین وجهی این وظیفه اداء شد؛ اما ما و شما وظائف سنگین‌تری داریم. آن کسانی که به یك نحوی یك نوع مرجعیتی در افکار مردم دارند؛ از این سیاسیون و رؤسای احزاب و کارگردانان جریانات

---

۱. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۴، ص ۴۸۸؛ همچنین ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۵، ص۳۰

۲. همان؛ ج۱۵، ص۳۰؛ همچنین ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۴، ص ۴۸۷

سیاسی، و یک عده‌ای از این‌ها حرف‌شنوی دارند، این‌ها خیلی باید مراقب رفتار خودشان باشند؛ خیلی باید مراقب گفتار خودشان باشند. اگر آن‌ها کمی افراطی‌گری کنند، دامنه‌ی این افراطی‌گری در بدنه‌ی مردم به جاهای بسیار حساس و خطرناکی خواهد رسید که گاهی خود آن‌ها دیگر نمی‌توانند آن را جمع کنند، که ما نمونه‌هایش را دیده‌ایم. افراط وقتی در جامعه به وجود آمد، هر حرکت افراطی به افراطی‌گری دیگران دامن می‌زند. اگر نخبگان سیاسی بخواهند قانون را زیر پا بگذارند، یا برای اصلاح ابرو، چشم را کور کنند، چه بخواهند، چه نخواهند، مسئول خونها و خشونتها و هرج‌ومرج‌ها، آن‌هایند. من به همه‌ی این آقایان، این دوستان قدیمی، این برادران توصیه می‌کنم بر خودتان مسلط باشید؛ سعه‌ی صدر داشته باشید؛ دستهای دشمن را ببینید؛ گرگهای گرسنه‌ی کمین‌کرده را که امروز دیگر نقاب دیپلماسی را یواش‌یواش دارند از چهره‌هایشان برمی‌دارند و چهره‌ی حقیقی خودشان را نشان می‌دهند، ببینید؛ از این‌ها غفلت نکنید. امروز- حالا عرض خواهم کرد- دیپلماتهای برجسته‌ی چند کشور غربی که تا حالا با تعارفات دیپلماتیک با ما حرف می‌زدند، نقاب از چهره برداشتند؛ چهره‌ی واقعی خودشان را دارند نشان می‌دهند؛ «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ».[1] دشمنی‌های خودشان با نظام اسلامی را دارند نشان می‌دهند؛ از همه هم خبیث‌تر دولت انگلیس. من به این برادران عرض می‌کنم، به مسئولیت پیش خدای متعال فکر کنید؛ پیش خدا مسئولید، از شما سؤال خواهد شد. آخرین وصایای امام را به یاد بیاورید؛ قانون، فصل الخطاب است؛ قانون را فصل الخطاب بدانید... من از همه‌ی این دوستان، این برادران، می‌خواهم بنا را بر برادری بگذارید، بنا را بر تفاهم بگذارید، قانون را رعایت کنید. راه قانون باز است. راه محبت و صفا باز است، از این راه بروید؛ و امیدوارم خدای متعال توفیق بدهد که همه از این راه بروند. خب، همه پیشرفت کشور را می‌خواهند. جشن پیروزی چهل میلیونی را این برادران گرامی بدارند و نگذارند دشمن این جشن را خراب کند؛ همچنانی که دشمن می‌خواهد خراب کند.»[2]

---

۱. آل عمران: ۱۱۸

۲. (۸۸/۳/۲۹) خطبه های نماز جمعه تهران

■ **تهدید**

در فصل پیشین بیان شد که یکی از ابزارهای مؤثر برای کنترل جریان نفاق، تهدید آنان است. چراکه منافقان افرادی ترسو هستند و تهدید در آنها تأثیرگذار است. امام خمینی(ره)، زمانیکه منافقان در اوائل انقلاب به ایجاد آشوب و ناامنی روی آوردند، پس از موعظه و نصیحت های فراوان، آنان را «تهدید» به مجازات کردند. در یک نمونه ایشان درباره سوء استفاده آنان از آزادی موجود در نظام اسلامی می فرمایند:

«مردم ایران! بیدار باشید، مسلمین! بیدار باشید، اگر خدای نخواسته خللی واقع بشود در این صف فشرده مسلمین، در این صف فشرده ملت ایران، خطر در پیش است. تفرقه افکنها را از بین خودتان بیرون کنید. ما نخواهیم گذاشت که این تفرقه افکنها رشد کنند؛ آنها را در نطفه خفه می‌کنیم. «آزادی» غیر از «توطئه» است. آزادی، آزادی بیان است؛ هر چه می‌خواهند بگویند؛ توطئه نکنند؛ آدمکشی نکنند. این آدمکش ها و توطئه گرها را دفن خواهیم کرد.»[1]

تهدید جریان نفاق در سیره رهبر معظم انقلاب نیز وجود دارد. در یک نمونه، زمانی که جریان نفاق در پوشش فعالیت مطبوعاتی صریحاً مبانی انقلاب و اسلام را زیر سؤال می بردند و مشغول زمینه سازی برای براندازی نظام اسلامی بودند، ایشان در سخنانی فرمودند:

«اگر بنا شود که کسانی مردم را به بی‌ایمانی و به شهوات سوق دهند، در این کار، آزاد نیستند. این آزادی، آزادیِ خیانت است. اگر قرار شد کسانی بنشینند و توطئه کنند و این توطئه را به شکلی در نوشته‌ای منعکس کنند، این آزادی توطئه است و مردود است. بنده منتظر می‌مانم ببینم که دستگاه‌های مسئول چه می‌کنند، و الا، جلوگیری از این حرکات موذیانه، کارِ دشواری نیست. فکر این را هم که «دنیا چه می‌گوید» و «روزنامه‌ها و سازمانهای دنیا چه می‌گویند»، هیچ‌وقت ما نکرده‌ایم و نباید بکنیم. ... مگر می‌شود به فکر حرفهای این‌ها بود؟! مگر برای مصالح کشور و مصالح یك ملت، باید منتظر این حرفها ماند؟! بنده منتظرِ اجازه‌ی سازمانهای بین‌المللی برای نحوه‌ی اداره‌ی این کشور نمی‌مانم و منتظرم دستگاه‌های مسئول وزارت ارشاد، دستگاه قضائی و دستگاه امنیتی کار خودشان را بکنند. ببینید این

---

۱. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۷، ص ۱۳۳؛ همچنین، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۹، ص ۳۳۸

کسانی که در بعضی از این مطبوعاتْ ایمان مردم را هدف گرفته‌اند، از جان مردم چه می‌خواهند؟ به انقلاب اهانت می‌کنند...من یك‌بار در اوّلِ امسال این هشدار را دادم؛ این هم بارِ دوم است. من با مسئولین، اتمام حجّت می‌کنم! مسئولین باید در این مورد اقدام کنند!»[1]

ایشان همچنین در سخنانی پس از تحلیل توطئه های منافقان در صدر اسلام، جریان نفاق را تهدید کردند که دیگر نمی توانند همچون منافقان صدر اسلام، حوادثی همچون صلح امام حسن(ع) را به نظام اسلامی تحمیل کنند:

«امروز به برکت ملتِ هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا اگر در قدرتهای مادّی باشد قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه‌ی صلح امام حسن(ع) را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. اینجا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه‌ی کربلا اتّفاق خواهد افتاد.»[2]

ایشان در ماجرای فتنه سال ۸۸ نیز، فتنه گران را تهدید کردند که مسئولیت هرگونه خشونت و هرج و مرج برعهده آنان است:

«افراط وقتی در جامعه به وجود آمد، هر حرکت افراطی به افراطی‌گری دیگران دامن می‌زند. اگر نخبگان سیاسی بخواهند قانون را زیر پا بگذارند، یا برای اصلاح ابرو، چشم را کور کنند، چه بخواهند، چه نخواهند، مسئول خون ها و خشونت ها و هرج‌ومرج‌ها، آن‌هایند... من از همه می‌خواهم به این روش خاتمه بدهند. این روش، روش درستی نیست. اگر خاتمه ندهند، آن‌وقت مسئولیت تبعات آن، هرج‌ومرج آن، به عهده‌ی آن‌هاست... این اشتباه محاسبه است؛ این محاسبه‌ی غلطی است. عواقبی هم اگر پیدا کند، عواقبش مستقیماً متوجه فرماندهان پشت صحنه خواهد شد. اگر لازم باشد، مردم آن‌ها را هم در نوبت خود و وقت خود خواهند شناخت...البته اگر کسانی بخواهند راه دیگری را انتخاب بکنند، آن‌وقت بنده دوباره خواهم آمد و با مردم صریح‌تر از این صحبت خواهم کرد.»[3]

---

۱. (۲۴/ ۰۶/ ۱۳۷۷) دیدار فرماندهان «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

۲. (۰۱/ ۰۲/ ۱۳۷۹) دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران

۳. (۲۹/ ۰۳/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

ایشـان همچنین چند ماه پس از ایـن تهدید، و زمانی که فتنه گـران به فتنه انگیزی خـود ادامـه دادنـد، در بیاناتی پس از اشـاره بـه سـیره امیرالمؤمنیـن(ع) در برخورد با مخالفان و معارضان به سیره امام خمینی(ره) در این زمینه اشاره کرده و فتنه گران را تهدید به برخورد قضائی می نمایند:

«از اول انقـلاب در بیـن همیـن گروه‌هائـی کـه در دوران پیـش از انقـلاب و در حـوادث سـالهای مبارزات، همـه در کنار هم بودیـم، اختلافهائی به وجـود آمد. امام (رضـوان اللّه تعالـی علیه) بـا همه‌ی ایـن اختلافـات یك‌جور برخـورد نکرد. همیـن طور کـه در روش امیر المؤمنین عـرض کردیم، روش امام (رضوان اللّه علیـه) هم همین‌جور بود؛ یعنی اول بـا مدارا، بـا نصیحت؛ لیکـن آن وقتی‌کـه اقتضاء کـرد، برخورد کـرد. یك گـروه مربوط به دولـت موقت بودند و مشـکلات آن‌ها بود، یك گروه آن کسـانی بودند کـه علیه لایحه‌ی قصـاص آن حرکت را انجام دادند، یـك گروه حتّی کار را به ترور و درگیری‌های خیابانی کشـیدند؛ با هرکدام از این‌ها امام یك نحوی برخورد کرد. در سـطوح بالای حکومت هم بـود؛ نخسـت‌وزیر بـود، رئیس‌جمهور بـود، حتّی بعدهـا در اواخر عمـر امام (رضـوان اللّه علیه) در سطوح بالاتر از رئیس‌جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمی‌شود بـا این‌ها بیـش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سـوابق انقلابی داشـتند، سـوابق مذهبی داشـتند، خیلی‌شان هم در سـطوح بالا بودند؛ لیکن خوب، این‌جور شد دیگر؛ این انشـعابها پیـش آمد. بعضی واقعـاً با امـام درافتادند؛ بعضی نه، اختـلاف نظری هم بـود، امـا به درگیری و دعوا و انشـعاب و انشـقاق نینجامیـد. بعضی با امـام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهك منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان ملاقات کنند، پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می‌آیم سراغ شما؛ اگر دسـت از این کارهای خلاف بردارید، خود من می‌آیم سـراغ شـما. یعنی امام تا این حد با این‌ها مدارا کردند و حرف زدند. خوب، وقتی احسـاس خطر شـد؛ بخصوص آن وقتی‌که مسـئله، مسـئله‌ی رسـوخ دادن مبانی غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سمّ مهلك است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند ... اگر کسی با مبانی نظام معارضه کند، با امنیت مردم مخالفت کند، نظام مجبور است در مقابل او بایسـتد. ما درباره‌ی افرادی که به آن‌ها اهانت می‌شود، تهمت زده می‌شود، می‌گوییم این‌ها حق دفاع دارند؛ خوب، نظام هم همین‌جور است؛ نظام هم حق دفاع از

خودش را دارد. این خطاست که کسی خیال کند چون نظام حاکمیت است و قدرت سیاسی است، نباید دفاع کند؛ بی‌دفاع بماند؛ در مقابلش هرگونه مخالفتی، معارضه‌ای، قانون‌شکنی‌ای، مرزشکنی‌ای انجام بگیرد، باید عکس‌العمل نشان ندهد؛ این درست نیست؛ هیچ جای دنیا هم چنین نیست ... بنابراین برخورد با نظام، برخورد با مبانی نظام، ایستادگی و شمشیر کشیدن روی نظام، جواب تند دارد؛ اما نظر مخالف داشتن، نظر متفاوت داشتن، آن وقتی‌که با این اشکالات همراه نباشد، تهمت و شایعه‌افکنی و دروغ و از این چیزها نباشد، نه، نظام هیچ‌گونه برخوردی نخواهد کرد. شیوه‌ی نظام این نبوده، امروز هم نیست و إن شاء الله در آینده هم نخواهد بود.»[1]

- **تحقیر**

امام(ره) در مواردی به تحقیر منافقان و اقدامات آنان می پرداخت. ایشان در سخنانی درباره آنان می فرمایند:

«و گمان نکنید که اینها از روی قدرت یك همچو کارهایی را انجام می‌دهند، یك بمب در یك جا منفجر کردن، یك بچه دوازده ساله هم می‌تواند او را بگیرد یك جایی بگذارد و خود او منفجر بشود. این قدرتی نیست، این کمال ضعف است. من ابن ملجم را از اینها مردتر می‌دانم؛ برای اینکه او آمد در حضور مردم، کار خودش را کرد و خداوند او را لعنت کند. و اینها آن مردانگی آن نامرد را هم ندارند و به طور دزدی یك کاری انجام می‌دهند و خودشان را اصلاً ظاهر نمی‌کنند. من آن عباس آقا که صدر اعظم ایران را در نزدیك مجلس با هفت تیر زد در حضور همه و خودش را بعد هم دید گرفتار می‌شود، کشت او را و مرد می‌دانم و اینها را نامرد. اینهایی که از اینجا فرار کردند و از خارج دستور می‌دهند که مردم را اغتیال کنند و به طور دزدکی بکشند، اینها تز نامردهاست.»[2]

ایشان در سخنان دیگری در این باره می فرمایند:

«و این ترقه بازي هایی که در ایران می‌شود، البته به ما یك صدماتی وارد می‌شود، اما این یك قدرتی نیست، این طور نیست که یك قدرتی باشد که قدرتی در دست آنها هست و دارند ترقه می‌اندازند، بمب را قایم کنند، این هر بچه‌ای می‌تواند این کار را بکند، هر دزدی می‌تواند برود یك جایی یك بمب بگذارد منفجر بکند. این یك مسأله و قدرتمندی نیست در کار، این عجز و بیچارگی و بدبختی و انحراف است.»[3]

---

۱. (۲۰/ ۰۶/ ۱۳۸۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران

۲. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۵، ص ۱۳۹

۳. همان؛ ص۹۵

■ **به رسمیت شناختن منتقدان**

بار انتقاد از جریان نفاق، نباید همواره بر دوش ولیّ باشد. بلکه در بسیاری موارد که ولیّ خدا به دلایل مصلحت آمیزی نمی تواند خود وارد عرصه انتقاد شود، این مؤمنان انقلابی هستند که باید با افشاگری نسبت به جریان نفاق و و انتقاد از آنها، خود را سپر ولیّ خدا قرار دهند. به همین دلیل امامین انقلاب اسلامی، در طول دوران رهبریشان همواره جریان نقد و انتقاد را به رسمیت شناخته اند و از نقد همراه با انصاف و رعایت چارچوب های اخلاقی حمایت کرده اند.

رهبر معظم انقلاب بارها و بارها حمایت خود را از منتقدان اعلام نمودند و اندیشمندان را به نقد مسئولان کشور دعوت نمودند. در یک نمونه ایشان می فرمایند: «علاوه‌ی بر اینها، مَراجع فرهنگی. مَراجع فرهنگي یعنی چه کسانی؟ یعنی علما، اساتید، روشنفکران انقلابی، هنرمندان متعهّد، اینهانگاه نقّادانه خودشان را نسبت به اوضاع فرهنگی کشور همچنان داشته باشند و تذکّر بدهند. البتّه من در مورد تذکّرات، معتقدم باید با منطق محکم و با بیان روشن، نقطه نظرات صحیح را ارائه بدهند. با تهمت‌زنی و جنجال‌آفرینی، بنده موافق نیستم؛ با تکفیر کردن و متهم کردن این و آن، بنده موافق نیستم. اعتقاد من این است که مجموعه‌ی انقلابی کشور- که بحمدالله تعداد بی‌شماری از آنها در بین جوانهای ما، در بین صاحب‌نظران ما، اساتید ما، بزرگان ما، تحصیل‌کرده‌های ما حضور دارند- می‌توانند با منطقِ محکم وارد میدان بشوند، نقّادی کنند. نقاط ضعف را و نقاط منفی را به رخ ما مسئولین بکشانند. گاهی می‌شود که مسئول، متوجّه نیست چه دارد می‌گذرد در متن جامعه، امّا آن جوان در متن جامعه است، او می‌فهمد.»[1]

ایشان همچنین در سخنانی دیگر در این باره می فرمایند:

«من، هم به مردم این توصیه را عرض مي کنم که با دولت بایستی مهربانانه و با نگاه همراهی و همدلی سخن گفت، هم به مسئولان کشور در سه قوّه این را تأکید مي کنم که آنها هم باید با منتقدین خود و با کسانی که از آنها انتقاد مي کنند رفتار مناسبی داشته باشند، آنها را تحقیر نکنند، به آنها اهانت نکنند؛ تحقیر مخالفان از سوی مسئولان، خلاف تدبیر و خلاف حکمت است. من مردم عزیزمان را به

---

۱. (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۳) سخنرانی در حرم مطهر رضوی

بی‌تفاوتی دعوت نمي كنم، به نظارت نكردن دعوت نمي كنم؛ آنها را به اهتمام در مسائل اساسی كشور دعوت مي كنم؛ امّا اصرار مي كنم كه برخوردها نه از سوی مردم نسبت به مسئولين و نه از سوی مسئولين نسبت به منتقدين، تخريبی نبايد باشد؛ نه تحقير باشد، نه اهانت باشد. ممكن است در يك قضيّه‌ای، يك عدّه‌ای دغدغه داشته باشند؛ دغدغه داشتن جرم نيست؛ دلواپس بودن جرم نيست. مي توانند كسانی حقيقتاً نسبت به يك مسئله‌ی مهم و حسّاس كشور، احساس دلواپسی و دغدغه‌مندی كنند؛ هيچ مانعی ندارد؛ امّا اين به‌معنای متّهم كردن نباشد، به‌معنای ناديده گرفتن زحمات و خدمات نباشد. از آن طرف هم دولت و طرفداران دولت به كسانی كه ابراز دغدغه و دلواپسی مي كنند، بايستی اهانتی نكنند.»[1]

- **تقويت اقتدار در زمينه های مختلف**

همانگونه كه پيش از اين بيان شد، يكی از اقداماتی كه در كنترل رفتارهای خطرناک جريان نفاق بسيار تأثيرگذار است، افزايش اقتدار در زمينه های مختلف است. به همين دليل و در نقطه مقابل اين راهبرد، دشمنان با كمک عناصر منافق و نفوذی خود، به دنبال تهی كردن نظام اسلامی از عناصر اقتدارآفرين هستند. رهبرانقلاب در تحليل اين مسئله می فرمايند:

«آنچه در مرحله‌ی سوّم[2] دارد انجام می گيرد -كه مال امروز هم نيست، چند سال است كه شروع شده، سالها است كه شروع شده منتها روزبه‌روز توسعه پيدا كرده- جنگ نرم از نوع ديگر است؛ اين است كه خيلی خطرناک است، اين آن چيزی است كه بنده مكرّر در مكرّر تذكّر می دهم به مسئولان مختلف و به جهات مختلف؛ و آن عبارت است از «نفوذ در مراكز تصميم‌سازی و تصميم‌گيری»؛ آن عبارت است از «نفوذ برای تغيير باورهای مردم»؛ آن عبارت است از «نفوذ برای تغيير محاسبات» ... در يک كلمه، تلاش در اين جنگ نرم، زمينه‌سازی برای تهی شدن نظام از عناصر قدرت است؛ می خواهند كاری كنند كه نظام اسلامی از عناصری كه در درون او است و مايه‌ی اقتدار او است، تهی بشود و خالی بشود. وقتی ضعيف شد، وقتی عناصر قدرت در او نبود، وقتی اقتدار نبود، ديگر از بين بردنش و كشاندنش به اين

---

۱. (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۴) سخنرانی در حرم مطهر رضوی؛ همچنين، ر.ک: (۲۰/ ۰۱/ ۱۳۹۴) ديدار مداحان اهل‌بيت عليهم‌السلام؛ (۱۲/ ۰۵/ ۱۳۸۸) مراسم تنفيذ حكم دهمين دوره رياست جمهوری.

۲. مراحل دشمنی پس از جنگ سخت و جنگ نرم بر عليه جمهوری اسلامی

سَمت و به آن سَمت، کار مشکلی برای ابرقدرت‌ها نخواهد بود؛ می خواهند او را وادار کنند به «تبعیّت».»[1]

و دقیقاً به همین دلیل است که ایشان تقویت اقتدار و ساخت درونی نظام اسلامی در ابعاد گوناگون را یکی از راهبردهای اصلی مقابله با نفوذ دشمن می دانند.[2]

مخالفت ایشان با انجام مذاکرات موشکی که نتیجه آن چیزی جز کاهش اقتدار نظامی جمهوری اسلامی نخواهد بود، به همین دلیل است.[3]

- **توجه ویژه به گروههای خودجوش مردمی**

همانگونه که در فصل قبل بیان شد، یکی از روش های مقابله با جریان نفاق، فعال کردن ظرفیت های جوانان انقلابی برای مقابله نرم با این جریان است. توجه به این مسئله، یکی از راهبردهای مهم رهبر انقلاب در مقابله با جریان نفاق است؛ بخصوص زمانی که این جریان بر مصادر دولتی تکیه زده و امیدی به اجرای برنامه های اسلامی در مجموعه های تحت مدیریت آنان وجود ندارد. ایشان در سخنانی خطاب به جوانان مؤمن انقلابی که با تشکیل گروههای خودجوش مشغول کار فرهنگی در کشور هستند می فرماید:

«امّا آنچه نقطه‌ی مهم‌تر عرض من است، خطاب به جوانهایی است که در سرتاسر کشور فعّالیت های فرهنگی را به صورت خودجوش شروع کردند که بحمدالله خیلی هم وسیع شده است. من می‌خواهم بگویم آن جوان هایی که در تهران، در شهرهای گوناگون، در استانهای مختلف، در خود مشهد، در بسیاری از شهرهای دیگر کار فرهنگي می‌کنند، با اراده‌ی خودشان، با انگیزه‌ی خودشان- کارهای بسیار خوبی هم از آنها ناشی شده است که از بعضی از آنها ما بحمدالله اطّلاع پیدا کردیم- کار را هرچه می‌توانند به‌طور جدّی دنبال کنند و ادامه بدهند. بدانند که همین گسترش کار فرهنگی در بین جوان های مؤمن و انقلابی، نقش بسیار زیادی را در پیشرفت این کشور و در ایستادگی ما در مقابل دشمنان این ملّت، ایفا کرده است.»[4]

---

۱. (۱۳۹۵/۰۳/۶) دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری

۲. همان؛ همچنین، ر.ک: (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۲۶/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

۳. رک: سخنان معظم له در: (۱۳۹۵/۰۳/۰۳) دانشگاه افسری و تربیت پاسدار امام حسین(ع)

۴. (۰۱/ ۰۱/ ۱۳۹۳) سخنرانی در حرم مطهر رضوی؛ همچنین ر.ک: (۰۶/ ۰۴/ ۱۳۹۴) دیدار خانواده‌های شهدای هفتم تیر و جمعی از خانواده‌های شهدای استان تهران.

ایشـان همچنین در حکـم انتصاب اعضای شـورای عالی انقـلاب فرهنگی، یکی از وظایف آن شورا را حمایت از چنین گروههایی مردمی عنوان نمودند:
«با توجه به رویش‌های معتنابه و جوشش‌های فراوان فعّالیت های فرهنگی در سطوح مردمی، خصوصاً جوانان مؤمن و انقلابی، دستگاه‌های فرهنگی نظام و در رأس آنها شـورای عالی انقلاب فرهنگی باید نقش حلقات مکمل و تسهیل‌گر و الهام‌بخش را در فعّالیت های خودجوش و فراگیر مردمی عرصه‌ی فرهنگ برای خود قائل باشند و موانع را از سر راه آنها کنار بزنند.»[1]
ایشان در سخنان دیگری در این باره می فرمایند:
«اینکه گفتیـم جوان‌های مؤمن و حزب‌اللّهی و انقلابـی کارهای فرهنگی خودجوش را رها نکنند و دنبال بکنند، و همه‌ی دسـتگاه‌های فرهنگی کشـور را دعوت کردیم و می‌کنیـم که در این جهت حرکت کنند، این، بخش فرهنگیِ این عدم تبعیّت (از کفّار) است؛ این جهاد بزرگ است؛ «جهاد کبیر» است. اینکه از همه‌ی استعدادهای موجود کشور دعوت می کنیم که استعدادهای خودشان را در خدمت پیشرفت این کشـور به کار بیندازند و به صحنه بیاورند و به میدان بیاورند و از مسـئولان دولتی و سایر مسئولان دعوت می کنیم که از این استعدادها استقبال بکنند، این آن بخشِ فعّالِ اجتماعیِ این جهاد کبیر است.»[2]
در همین رابطه، ایشان یکی از ضروریات مؤمنان انقلابی را کار تشکیلاتی و جبهه ای در برابر کار تشکیلاتی دشمن می دانند:
«وقتـی انسـان نقطه مقابل خـودش را نگاه مـی کند، یک جبهـه ای می بینـد. ما در مقابـل مان جبهه فرهنگی- سیاسـی غرب وجـود دارد که در دل ایـن جبهه باز یک جبهـه سـرمایه داری خطرنـاک و آدم خوار وجـود دارد؛ بـاز در کنار ایـن، یک جبهه صهیونیسـتی، با اهداف مشـخص وجـود دارد؛ باز در کنـار این، یک جبهـه ارتجاع فکـری و خوک صفتـی در زندگی بشـری وجود دارد. سـلاطین و مسـئولان و متولیان امور خیلی از حکومت ها، زندگی شـان مثل خوک و اهدافشـان، اهداف دشمنان و فکرشـان، فکرهای متحجـر، که اینها همـه یک مجموعـه ای را تشـکیل داده اند در مقابل ما؛ یک جبهه هستند. ما اگر بخواهیم در مقابل این جبهه کار کنیم، هم باید

۱.(۲۶/ ۰۷/ ۱۳۹۳) حکم آغاز دوره‌ی جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی
۲. (۱۳۹۵/۰۳/۰۳) دیدار دانش آموختگان دانشگاه تربیت پاسدار امام حسین (علیه السلام))

«تنوع» داشته باشیم، هم باید «ابتکار» داشته باشیم، هم باید «انگیزه» داشته باشیم، هم باید «برنامه» داشته باشیم؛ کارمان هدایت شده باشد؛ و این نمی شود مگر با «تشکیل جبهه». این طرف هم بایستی «جبهه» تشکیل داد. از افراد و حتی مجموعه ها به تنهایی کار بر نمی آید. باید یک کار وسیع جبهه ای انجام داد.»[1]

همچنین، از آنجا که یکی از الزامات مقابله نرم با دشمنان داخلی(جریان نفاق) و دشمنان خارجی، آشنایی عمیق با معارف اسلام ناب است، یکی از توصیه های مکرر ایشان به جوانان مؤمن انقلابی مطالعه عمیق دینی و مراجعه به آثار اندیشمندان مورد اعتماد است. ایشان در توصیه ای خطاب به جوانان انقلابی می فرمایند:

«سعی کنید در مسائل تعمّق کنید؛ وقتی عمق‌یابی کردید، این ایمانِ مستقر با هیچ نیرویی از شما جدا نخواهد شد. مشکل اینهایی که می‌بینید یک روز تندتر از همه‌ی تندهایند و یک روز ۱۸۰ درجه به این‌طرف می غلتند، عمق نداشتن آن ایمان است. داشتیم ما؛ اوایل انقلاب بعضی‌ها بودند که آن‌چنان تند و آتشی بودند که انقلابی‌های اصلی و قدیمی و سابقه‌دار را هم قبول نداشتند و به آنها هم ایراد می گرفتند امّا سطحی بودند؛ این سطحی‌بودن بلای جانشان شد، از این‌طرف ۱۸۰ درجه غلتیدند؛ مَمشایشان عوض شد. عمق و ژرفا]داشته باشید[؛ بروید در اعماق فکر و اندیشه و از راهنمایی استادهای صالح در این راه استفاده کنید.»[2]

ایشان در سخنان دیگری خطاب به تشکل های دانشجویی می فرمایند:

«یکی از چیزهائی که من مي خواهم بخصوص به تشکلهای دانشجوئی توصیه کنم، این است که به طور جدی به کارهای فکری و فرهنگیِ برنامه‌مند و هدفمند و عمیق بپردازند. يك وقت هست که دشمن به عرصه‌ی دانشگاه تهاجم آشکار میکند؛ اینجا شما باید حضور آشکار داشته باشید؛ مثل مسائل دوره‌ی فتنه ۸۸ و امثال اینها. يك وقت هست که نه، آنچنان تهاجم آشکاری وجود ندارد؛ اینجا بایستی حضور مجموعه‌های دانشجوئی، حضور عمیق فکری باشد. درباره‌ی مسائل کلامی، درباره‌ی مسائل اخلاقی، درباره‌ی مسائل تاریخ، درباره‌ی مسائل انقلاب باید کار عمیق بکنید.

---

۱. گروه جهادی صهبا، (۱۳۹۳ش)، «قرارگاه های فرهنگی» (شرح مکمل بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۹۲/۲/۲ با موضوع «پشتیبانی و حمایت از تشکل های فرهنگی» با دیگر بیانات معظم له)؛ ص۲۳

۲. (۰۳/ ۰۳/ ۱۳۹۵) دیدار دانش آموختگان دانشگاه تربیت پاسدار امام حسین (علیه السلام)؛ همچنین، ر.ک: (۲۲/ ۰۷/ ۱۳۹۰) دیدار بسیجیان استان کرمانشاه

درباره‌ی مسائل گوناگون کشور- مثل همین چیزهائی که دوستان گفتند- کار کنید. فرض کنید شما درباره‌ی بانك مرکزی، درباره‌ی نظام سلامت، درباره‌ی مسئله‌ی جهاد اقتصادی تحقیق میکنید؛ این بسیار خوب است، اما به اینها اکتفاء نشود. درباره‌ی مسائل کلامی، کارهای عمیق انجام بگیرد. درباره‌ی مسائل سیاسی کشور، کارهای غیر احساساتی انجام بگیرد. البته احساسات چیز خوب و پاکی است و من به هیچ وجه مخالف ابراز احساسات و مخالف تحرك احساساتیِ بخصوص جوانها نیستم؛ نه ممکن است، نه مطلوب است که احساسات فروکش کند؛ لیکن دور از مقوله‌ی احساسات، تأمل و تفکر و تعمق در مسائل گوناگون، از جمله در مسائل سیاسی، لازم است.»[1]

ب. رفتارهای متشابه امامین انقلاب اسلامی

در فصل قبل بیان شد که منظور از رفتارهای متشابه، سخنان و رفتارهای موردی (نه پرتکرار) است که با محکمات گفتمانی ولیّ خدا تعارض دارد. و این رفتارها، به دلیل مصلحت های مهمتری صورت می پذیرد. مصالحی همچون «جلوگیری از فتنه انگیزی ها»، «جلوگیری از قبح زدایی مخالفت با امر ولیّ»، «آشکار شدن عقیده منافقان»، «مدیریت روانی و تربیتی فرد منافق و بیماردل برای بازگشت احتمالی او به دامان انقلاب»(تألیف قلوب) و «فرصت دادن به مردم برای تجربه کردن برخی امور» و «جلوگیری از هتک حرمت افراد و حفظ نظامات اخلاقی در جامعه». در سیره سیاسی امامین انقلاب اسلامی نیز چنین رفتارهایی وجود دارد که در ادامه به بررسی و تحلیل آنها خواهیم پرداخت.

- **انتصابات متشابه**

یکی از رفتارهای سیاسی متشابه امامین انقلاب اسلامی، در برخی انتصابات ایشان (اعم از انتصاب به مقام ریاست جمهوری و یا موارد دیگر) نمود پیدا کرده است. طبق قانون اساسی برخی انتصابات دیگر همچون ریاست قوه قضائیه، فرماندهان نظامی، ریاست صدا و سیما و غیره، نیز مستقیماً با حکم ولی فقیه صورت می پذیرد.

همچنین، طبق قانون اساسی، پس از آنکه فردی با رأی مردم به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی فقیه باید حکم او را تنفیذ نماید تا شرعاً و قانوناً به عنوان رئیس جمهور شروع به کار نماید. بنابراین، ولی فقیه اگر تشخیص دهد که حضور

---

۱. (۱۹/ ۰۵/ ۱۳۹۰) دیدار جمعی از دانشجویان

فردی در مقام ریاست جمهوری به ضرر جامعه اسلامی است، طبق قانون اساسی می تواند حکم او را تنفیذ ننماید.
اما در طول سال های پس از انقلاب، هم حضرت امام خمینی(ره) و هم حضرت آیت الله خامنه ای (حفظه الله)، در برخی موارد افرادی را چه در مقام ریاست جمهوری و چه مسئولیت های دیگر، منصوب نموده اند که اعتقادشان به مبانی اسلام انقلابی، اعتقادی ضعیف بود و اندیشه هایشان با گفتمان اصلی امامین انقلاب اسلامی زاویه داشت. ایشان در برخی موارد و پس از مدتی، کراهتشان را از برخی از این انتصابات به مردم ابراز نمودند. به عنوان مثال، امام(ره) در نامه به آقای منتظری در مورد برخی انتصاباتشان که در آن زمان، برای مؤمنین انقلابی محل سؤال بود، می فرمایند:
«و اللّه قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیلکرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. و اللّه قسم، من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. و اللّه قسم، من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.»[1]
اولاً در شکل گیری رفتارهای متشابهی همچون ریاست جمهوری که طبق قانون اساسی با رأی مردم انتخاب می شود، مصالحی همچون «احترام به مردم و نظر آنان» «فرصت دادن به مردم برای تجربه کردن برخی امور» و اینکه مردم احساس نمایند در امور کشور و سرنوشت خود دخالت مستقیم دارند، بسیار تعیین کننده است.
ثانیاً همانگونه که در فصل قبل بیان شد، ولیّ خدا حتی اگر نیاز به مشورت هم نداشته باشد، به دلایل متعدد تربیتی و سیاسی، بسیاری از تصمیماتش را با مشورت خواص و اصحاب نزدیکش انجام می دهد. و یکی از تصمیمات نیز سپردن مسئولیت به برخی افراد است. همانگونه که در نامه حضرت امام(ره) به آقای منتظری مشهود بود، ایشان صراحتاً برخی انتصاباتشان که علی رغم میل باطنی شان صورت پذیرفته است را به دلیل رعایت چنین مصلحتی می دانند.
ثالثاً به نظر می رسد در برخی موارد نیز انتصاب برخی افراد به مسئولیت های غیرکلیدی، برای کنترل روانی آنان و جلوگیری از فتنه انگیزی های بیشتر آنان است.

---

۱. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۲۱، ص ۳۳۱

و رابعاً همه این مصالح باید در کنار یک اقتضاء کلی تحلیل شود و آن اینکه، اصولاً یافتن افراد کم خطا و کم اشتباه برای مسئولیت های کشور، کاری بس دشوار است؛ و این اصولاً توقعی نابجا از ولیّ خداست که افرادی بی نقص را یافته و آنان را به مسئولیت بگمارد. چنین افرادی در زمان حکومت پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) نیز به ندرت یافت می شدند.

- **تعریف و حمایت از برخی افراد**

رفتار متشابه دیگر امامین انقلاب اسلامی، تعریف از ویژگی های شخصیتی افرادی است که در مواردی از کمترین نسبت با گفتمان انقلاب اسلامی و بیشترین نسبت با گفتمان جریان نفاق و بیماردلان برخوردار هستند.

به عنوان نمونه، حضرت امام(ره)، در مواردی از «بنی صدر» تعریف و حمایت کرده اند. و از همه خواسته اند از او که از سوی مردم به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، حمایت نمایند.[1] این رفتار در سیره رهبرانقلاب نسبت به برخی اشخاص نیز دیده می شود.[2]

این رفتارهای متشابه نیز در ذیل مصالحی همچون «مدیریت روانی و تربیتی فرد منافق یا بیماردل برای بازگشت احتمالی او به دامان انقلاب»(تألیف قلوب) و «جلوگیری از هتک حرمت افراد و حفظ نظامات اخلاقی در جامعه»، که در فصل قبل به آنها پرداخته شد، تحلیل می گردد.

- **اذن دادن به مسئولین برای انجام برخی اقدامات غیرانقلابی**

امامین انقلاب اسلامی در برخی موارد و علی رغم میل باطنی شان، و تحت فشار برخی مسئولان غیرانقلابی، به آنان برای انجام برخی اقدامات غیرانقلابی اذن می دادند. دو نمونه مهم از این موارد، عبارتند از اجازه امام(ره) به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و اجازه رهبرمعظم انقلاب برای مذاکره با آمریکا و پذیرش برجام.

---

۱. ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۰، ص۲۷۵؛ همان؛ ج۱۲، ص ۱۳۹؛ همان؛ ص ۲۹۴؛ همان؛ ج۱۳، ص ۱۰۹؛ همان؛ ص۱۴۱؛ همان؛ ج۱۴، ص ۱۲۰ ؛ همان؛ ص ۴۴۶

۲. رک: (۰۲/ ۰۳/ ۱۳۷۶) مصاحبه پس از رأی‌گیری «انتخابات ریاست جمهوری»؛ (۲۲/ ۰۲/ ۱۳۷۷) جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشگاه تهران؛ (۱۹/ ۰۴/ ۱۳۷۹) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۰۵/ ۰۹/ ۱۳۷۶) دیدار با بسیجیان؛ (۰۲/ ۰۶/ ۱۳۷۸) دیدار رئیس‌جمهور و هیئت وزیران؛ (۱۱/ ۰۸/ ۱۳۸۲) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ (۱۹/ ۰۲/ ۱۳۸۴) دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان کرمان؛ (۱۰/ ۰۵/ ۱۳۸۴) دیدار اعضای هیئت دولت؛ (۱۲/ ۰۵/ ۱۳۸۴) مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری؛ (۱۴/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ (۰۶/ ۰۶/ ۱۳۹۲) دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت؛ (۱۲/ ۰۵/ ۱۳۹۲) مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری اسلامی ایران

■ **پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط امام(ره)**

متن نامه معروف و مهم امام(ره) در پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و برخی تعابیر آن، به وضوح نشان می دهد که ایشان به هیچ وجه حاضر به انجام این کار نبودند و تحت فشارهایی آن را پذیرفتند. ایشان در آن نامه می فرمایند:

«و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و «مصلحت» نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم؛ ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم، و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور، که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم؛ و در مقطع کنونی آن را به «مصلحت» انقلاب و نظام می‌دانم. و خدا می‌داند که اگر نبود انگیزه‌ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر «مصلحت» اسلام و مسلمین قربانی شود، هرگز راضی به این عمل نمی‌بودم و مرگ و شهادت برایم گواراتر بود. اما چاره چیست که همه باید به رضایت حق تعالی گردن نهیم. و مسلّم ملت قهرمان و دلاور ایران نیز چنین بوده و خواهد بود. ... خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و «جام زهرآلود» قبول قطعنامه را سر کشیده‌ام، و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می‌کنم. و بدا به حال آنانی که در این قافله نبودند! بدا به حال آنهایی که از کنار این معرکه بزرگِ جنگ و شهادت و امتحان عظیم الهی تا به حال ساکت و بی‌تفاوت و یا انتقادکننده و پرخاشگر گذشتند!»[1]

تأکید بر مصلحت اندیشی، اظهار متواضعانه شرمساری در پیشگاه ملت، تشبیه قبول قطعنامه به «جام زهر»، همه و همه گویای کراهت شدید امام(ره) از پذیرش قطعنامه است.

---

۱. (امام) خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۲۱، ص۹۲

ایشان در ادامه این نامه و در جملاتی معنادار خطاب به ملت ایران، به آنان توصیه می نمایند که نگذارند تا انقلاب و مناصب آن، در دست افراد غیرانقلابی قرار گیرد:
«من مجدداً به همه مردم و مسئولین عرض می‌کنم که حساب این گونه افراد را از حساب مجاهدان در راه خدا جدا سازند؛ و نگذارند این مدعیان بی‌هنر امروز و قاعدین کوته‌نظر دیروز به صحنه‌ها برگردند. من در میان شما باشم و یا نباشم به همه شما وصیت و سفارش می‌کنم که نگذارید انقلاب به دست نااهلان و نامحرمان بیفتد. نگذارید پیشکسوتانِ شهادت و خون در پیچ و خم زندگی روزمره خود به فراموشی سپرده شوند.»[1]
ایشان بار دیگر بر «مصلحت اندیشی» خود در پذیرش قطعنامه تأکید نموده و می فرمایند:
«مردم عزیز و شریف ایران، من فرد فرد شما را چون فرزندان خویش می‌دانم. و شما می‌دانید که من به شما عشق می‌ورزم؛ و شما را می‌شناسم؛ شما هم مرا می‌شناسید. در شرایط کنونی آنچه موجب (این) امر شد تکلیف الهی‌ام بود. شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم؛ اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود؛ و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم گذشتم؛ و اگر آبرویی داشته‌ام با خدا معامله کرده‌ام.»[2]
امام(ره) در جملات دیگری که حاکی از تلخی شدید این حادثه نزد ایشان است، می فرمایند:
«خداوندا، تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیة اللّه- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- و رسیدن به خودت جبران فرما. فرزندان انقلابی‌ام، ای کسانی که لحظه‌ای حاضر نیستید که از غرور مقدستان دست بردارید، شما بدانید که لحظه لحظه عمر من در راه عشق مقدس خدمت به شما می‌گذرد. می‌دانم که به شما سخت می‌گذرد؛ ولی مگر به پدر پیر شما سخت نمی‌گذرد؟ می‌دانم که شهادت شیرینتر از عسل در پیش شماست؛ مگر برای این خادمتان این گونه نیست؟ ولی تحمل کنید که خدا با صابران است. بغض و کینه انقلابی‌تان را در سینه‌ها نگه دارید؛ با غضب و خشم بر دشمنانتان بنگرید؛ و بدانید که پیروزی از آن شماست.»[3]

---

۱. همان؛ ص۹۳
۲. همان؛ ص۹۵
۳. همان

تأمل در اظهارات برخی مسئولان در آن مقطع حساس، نشان می دهد که پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط امام(ره)، تنها و تنها به دلیل روحیه عافیت طلبی و عدم همراهی آنان با امام(ره) بوده است. و آنان شرایط را بگونه ای رقم زدند که اگر امام(ره) قطعنامه را هم نمی پذیرفت، آنان با عدم حمایت مالی و لجستیکی از جبهه های جنگ، زمینه شکست های متعدد برای رزمندگان را فراهم می ساختند.[1]

- **پذیرش برجام و مذاکره با آمریکا در مسئله هسته ای توسط رهبر معظم انقلاب**

یک نمونه از رفتارهای متشابه رهبر معظم انقلاب، که با محکمات گفتمانی ایشان در تعارض بود، پذیرش برجام و اجازه مذاکره با آمریکا در مسئله هسته ای است. از برخی سخنان ایشان می توان دریافت که یکی از مصالح اذن انجام این کار، «فرصت دادن به مردم برای تجربه کردن» بوده است:

«بنده هم اوّلِ امسال در مشهد مقدّس در سخنرانی گفتم [که] مذاکره در موضوعات خاص اشکالی ندارد؛ منتها گفتم من اعتماد ندارم، خوشبین نیستم به مذاکره، لکن می‌خواهند مذاکره کنند، بکنند؛ ما هم باذن‌الله ضرری نمی‌کنیم. یک تجربه‌ای در اختیار ملّت ایران است- که حالا من مختصراً عرض خواهم کرد- این تجربه ظرفیّت فکری ملّت ما را بالا خواهد برد.»[2]

درواقع باید گفت در این مسئله خداوند صحنه ای ترتیب داد تا بخشی از مردم و خواص به چشم خود باطن خباثت آلود دشمن را که در ورای ظاهری بزک شده مخفی شده بود را ببینند و به این یقین برسند که دشمن هیچگاه قابل اعتماد نیست و امتیاز دادن به او، تنها و تنها زورگویی، توهین و تحقیرش را بیشتر می کند. شاید اگر ساعت ها در باب بدعهدی و فریبکاری دشمن سخنرانی می شد، آنقدر تأثیر نداشت که مردم در تجربه مذاکره با دشمن، بعینه بدعهدی و فریبکاری او را دیدند و با همه وجود آن را لمس کردند.

همانگونه که در فصل قبل بیان شد، گاه ولیّ خدا به مردم اجازه و فرصت می دهد تا غلط بودن یک اعتقاد ذهنی را به چشم خود ببینند و بطلان آن را باور کنند. چراکه گاه، ایجاد «معرفت» نسبت به یک گزاره علمی، تنها با «دیدن» نتایج عینی آن محقق می شود.

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره، ر.ک: غضنفری، کامران؛ راز قطعنامه (چرایی و چگونگی پایان جنگ)؛ ص۲۷۴-۱۷

۲. (۹۲/۸/۱۲) دیدار با دانش آموزان

شـاید بتوان گفت عملکرد دشـمن در طول سـال های پـس از انقـلاب، هیچگاه به اندازه این چند سـال برای مردم و بخصوص جوانان محسـوس نشد. دشمن در این مدت از هیچ کاری برای نشان دادن باطن خبیث خود فروگذار نکرد: تهدید، تحقیر، فریب، عهدشکنی، زیاده خواهی و غیره. شاید اگر برای آگاهی بخشی به مردم درباره دشمن ساعت ها «سخنرانی» می شد، به اندازه آنچه مردم در این مدت «مشاهده» کردند، اثرگذار نبود.

تدابیر رهبر انقلاب برای رفع تشابه در ذهن مردم و خواص انقلابی

رهبرانقـلاب اجـازه ندادنـد تا ایـن رفتار «متشـابه» و «اسـتثناء» ایشـان، بـرای مردم و خواص بصورت یک «قاعده» تلقی شود. به نظر می رسد ایشان در این زمینه از رفتار سیاسی امام رضا(ع) در مسئله ولایتعهدی الگو برداری نمودند.

توضیح آنکه امام رضا (ع) در برابر نقشـه پیچیده، پخته و منافقانه مأمون بگونه ای رفتار کردند تا خواص انقلابی شیعه با کمترین ریزشی مواجه شوند. در یک کلمه باید گفت امام (ع) در گفتار و رفتار خود محکماتی را بیان کردند و به نمایش گذاردند تا مردم و خواص با ارجاع متشـابهات گفتاری و رفتاری امـام (ع) به آن محکمات، از فضای غبارآلود فتنه گونه خود را نجات دهند.

- **اظهار کراهت در رفتار و گفتار**

یکـی از تدابیـر امـام (ع) در ایـن باره، ابـراز کراهـت و بدبینی خود از این مسـئله به اشکال مختلف بود؛ چه در گفتار و چه در رفتار. این اظهار کراهت در رفتار و گفتار، قرینه ای محکـم برای مردم و خواص بود که امام (ع) حتی حاضر به نزدیک شـدن به مأمون هم نیست و به او بدبین است، چه رسد به پذیرش پیشنهاد ولایتعهدی از سوی او. رهبر معظم انقلاب در تحلیل این ماجرا می فرمایند:

«هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند، آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایتی خود پر کردند، بطوریکه همه کس در پیرامون امام یقین کردند که مأمون با نیت سوء حضرت را از وطن خود دور می کند. امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوش ها رساند. در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش در هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می داد؛ با گفتار و رفتار، با زبان دعا و اشک بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست.»[1]

---

۱. گروه جهادی صهبا؛ انسان ۲۵۰ ساله؛ ص۳۱۲

ایـن همان راهبردی اسـت که خود رهبر انقـلاب در طول انجام مذاکـرات آن را بکار بستند. ایشان در سخنرانی ها متعددی در زمان انجام مذاکرات و بعد از آن، کراهت و بدبینی خود به مذاکره با دشمن را به اشکال مختلف ابراز کرده اند. به عنوان نمونه، بخشی از سخنان ایشان در ادامه خواهد آمد:

«اگر چنانچه چشـم ما به دسـت دشـمن باشـد که «آقا، اگر اینکار را نکردی تحریم باقی میماند» [فایده‌ای ندارد]؛ کمااینکه آمریکایی‌ها با کمال وقاحت دارند میگویند «اگر در قضیّه‌ی هسته‌ای ایران کوتاه هم بیاید، تحریمها یکجا و همه برداشته نخواهد شـد»، این را صریح دارند میگویند. این نشـان‌دهنده‌ی این است که به این دشمن نمی شـود اطمینان کرد؛ نمی شـود اعتماد کرد. من با مذاکره کردن مخالف نیستم؛ مذاکره کنند؛ تا هروقت می خواهند مذاکره کنند! من معتقدم باید دل را به نقطه‌های امیدبخش حقیقی سپرد، نه به نقطه‌های خیالی؛ آنچه لازم است این است.»[1]

«رابطه با امریکا و مذاکره با این کشور به جز در موارد خاصی برای جمهوری اسلامی نه تنهـا هیچ نفعی ندارد بلکه ضرر هم دارد و کدام عاقلی اسـت کـه دنبال کار بی منفعـت برود؟! ... عـده ای اینجور وانمود مـی کردند که اگر با امریکایـی ها دور میز مذاکره بنشـینیم بسـیاری از مشـکلات حل می شـود، البتـه ما می دانسـتیم اینجور نیسـت اما قضایای یک سـال اخیر بـرای چندمین بار ایـن واقعیت را اثبـات کرد... در گذشـته میان مسـئولان ما و مسـئولان امریکا هیچ ارتباطی نبود اما در یک سـال اخیر بخاطر مسائل حساس هسته ای و تجربه ای که مطرح شد انجام بشود، بنا شد مسئولان تا سطح وزارت خارجه تماسها، نشستها و مذاکراتی داشته باشند اما از این ارتباطات نه تنها فایده ای عاید نشـد بلکه لحن امریکایی هـا تندتر و اهانت آمیزتر شـد و توقعات طلبکارانه بیشـتری را در جلسـات مذاکرات و در تریبونهای عمومی بیان کردند. البته مسـئولان ما در نشستها در جواب طلبکاری آنها، جوابهای قوی تر و گاهی گزنده تر دادند، اما در مجموع معلوم شد مذاکره برخلاف تصورات برخی ها، به هیچ چیز کمک نمی کند... امریکایی ها نه تنها دشـمنی ها را کم نکردند بلکه تحریم ها را هم افزایش دادند! البته می گویند این تحریم ها، جدید نیست اما در واقع جدید است و مذاکره در زمینه ی تحریم هم، فایده ای نداشته است... البته در زمینه

---

۱. (۹۳/۱۰/۱۷) دیدار با مردم قم

ادامه مذاکرات هسته ای، منع نمی کنیم و کاری که دکتر ظریف و دوستانشان شروع کردند و تا امروز هم خوب پیش رفتند دنبال می شود اما این، یک تجربه ذی قیمت دیگر برای همه بود که متوجه شویم نشست و برخاست و حرف زدن با امریکایی ها، مطلقاً تأثیری در کم کردن دشمنی آنها ندارد و بدون فایده است... این کار ما را در افکار عمومی ملتها و دولتها به تذبذب متهم می کند و غربی ها با تبلیغات عظیم خودشان، جمهوری اسلامی را دچار انفعال و دو گانگی جلوه می دهند... تا وقتی وضع کنونی یعنی دشمنی آمریکا و اظهارات خصمانه دولت و کنگره امریکا درباره ایران ادامه دارد تعامل با آنها نیز هیچ وجهی ندارد.»[1]

«اظهارنظرهای بی‌ادبانه‌ی مسئولان آمریکایی را مردم ببینند، زیر نظر داشته باشند، دشمن را بشناسند. بعضی‌ها مي خواهند نظر مردم را از دشمنیِ دشمن منصرف کنند؛ نه، ببینید دشمنی را، ببینید دورویی را. مسئولین آمریکایی در جلسات خصوصی با مسئولین کشور ما يك‌جور حرف مي زنند، به مجرّد اینکه از آنها جدا مي شوند، در بیرون يك‌جور دیگر حرف مي زنند. مردم ایران این دورویی دشمن و نیّات سوء و پلید دشمن ما را ببینند؛ ملّت توجّه داشته باشد.»[2]

«برنامه‌های اقتصادی براساس و با فرض ماندن تحریم ها بایستی برنامه‌ریزی بشود و تعقیب بشود و تحقّق پیدا بکند. فرض کنیم که این تحریم ها ذرّه‌ای و سرِ سوزنی کم نخواهد شد؛ که حالا خود آنها هم همین را میگویند. آنها هم می گویند که تحریم ها دست نخواهد خورد، حتّی از حالا شروع کردند که اگر در زمینه‌ی هسته‌ای هم به توافق برسیم، معنای آن این نیست که همه‌ی تحریم ها برداشته خواهد شد؛ هنوز چیزهای دیگری هم هست؛ این همان حرفی است که ما همیشه می گفتیم. من بارها در همین جلسه و جلسات گوناگون دیگر عرض کرده‌ام که [موضوع] هسته‌ای بهانه است؛ مسئله‌ی هسته‌ای هم نباشد، یک بهانه‌ی دیگری می‌آورند: مسئله‌ی حقوق بشر هست، مسئله‌ی حقوق زنان هست، مسائل گوناگون فراوان را می سازند؛ جعل کردن و بهانه‌گیری که خیلی مایه‌ای نمی خواهد، دستگاه تبلیغاتی و امپراتوری تبلیغاتی هم که در اختیار آنها است.»[3]

---

۱. (۹۳/۵/۲۲) دیدار با مسئولان وزارت خارجه

۲. (۹۲/۱۱/۱۹) دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش

۳. (۹۳/۴/۱۶) دیدار با مسئولان نظام

«[درباره مذاکره با آمریکا] جدّاً دغدغه دارم؛ این دغدغه ناشی از آن است که طرف مقابل بشدّت اهل فریب و دروغ و نقض‌عهد و حرکت در خلاف جهت صحیح است ... من البتّه هیچ‌وقت نسبت به مذاکره‌ی با آمریکا خوش‌بین نبودم. نه از باب یک توهّم بلکه از باب تجربه؛ تجربه کردیم. حالا اگر یک روزی ـ ما که در آن روز قاعدتاً نخواهیم بود ـ شماها ان‌شاءالله در جریان حوادث و جزئیّات و یادداشت‌ها و نوشته‌های این روزها قرار بگیرید، خواهید دید که این تجربه‌ی ما از کجا حاصل شده؛ تجربه کردیم.»[1]

«من به این گفتگوها خوشبین نیستم. چرا؟ چون تجربه‌های گذشته‌ی ما نشان می دهد که گفتگو در منطق حضرات آمریکائی به این معنی نیست که بنشینیم تا به یک راه حل منطقی دست پیدا کنیم ـ منظورشان از گفتگو این نیست ـ منظورشان از گفتگو این است که بنشینیم حرف بزنیم تا شما نظر ما را قبول کنید! هدف، از اول اعلام شده است؛ باید نظر طرف مقابل قبول شود. لذا ما همیشه اعلام کردیم و گفتیم که این، گفتگو نیست؛ این، تحمیل است و ایران زیر بار تحمیل نمی رود. من به این اظهارات خوشبین نیستم، اما مخالفت هم ندارم.»[2]

- **عدم دخالت در جزئیات امور**

یکی از تدابیر امام رضا(ع) در مسئله ولایتعهدی، شرط ایشان برای عدم دخالت در امور مربوط به خلافت است. امام (ع) در این باره می فرمایند:

«وَ أَنَا أَقْبَلُ ذَلِكَ عَلَى أَنِّي لَا أُوَلِّي أَحَداً وَ لَا أَعْزِلُ أَحَداً وَ لَا أَنْقُضُ رَسْماً وَ لَا سُنَّةً وَ أَكُونُ فِي الْأَمْرِ مِنْ بَعِيدٍ مُشِيرا؛ من این امر را می‌پذیرم با این شرط که کسی را به کاری نگمارم، کسی را از مقامش عزل نکنم، رسم و روشی را نقض نکنم و فقط از دور، مورد مشورت قرار گیرم.»[3]

این شرط نشان می‌دهد که امام (ع) نمی‌خواست مسئولیت وضع موجود و کارهایی را که از طرف حکومت اعمال می‌شود به عهده بگیرد و کسانی گمان کنند که آن حضرت نظارت و یا دخالتی در امور دارد، در این صورت طبعا کسی او را متهم نمی‌کرد، زیرا مسائلی که در کشور مطرح شده و دستوراتی که به مرحله

---

۱. (۹۴/۱/۲۰) دیدار با مداحان اهل بیت (ع)

۲. (۹۲/۱/۱) سخنرانی در حرم مطهر رضوی

۳. ابن بابویه، محمد بن علی؛ عیون أخبار الرضا (ع)؛ ج۲، ص۱۴۰

اجـرا در می‌آمـد، به پای خود مأمون گذاشـته می‌شـد و این امتیـاز بزرگی بود که امام (علیه السّـلام) موفق شـد از مأمون گرفته و بدین ترتیب مانع از آن شـود که به خاطر حضورش در تشـکیلات، بدنامـی برای خود فراهم کنـد. از این رو خود می‌فرمود:

«أَنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا دُخُولَ خَارِجٍ مِنْه؛ من در این امر داخل نشـدم، مگر مانند داخل شدن کسی که از آن خارج است.»[1]

بـه تعبیـر رهبـر انقـلاب، امـام (ع) در همـان حال کـه نـام ولیعهد داشـت و قهـراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود، چهره ای به خود می گرفت که گویی با دستگاه خلافت مخالف و به آن معترض است.[2]

رهبـر انقلاب نیـز در جریان مذاکرات هسـته ای از ایـن راهبرد بهـره گرفتند. هرچند دأب همیشگی ایشان اینگونه بوده است که در بسیاری از مسائل اجرایی دولت های مختلف، در جزئیات دخالت نمی کنند، اما در مسئله هسته ای با تأکید بیشتری و در چند مقطع به این مطلب تصریح فرمودند:

«البتّـه در جزئیّات این مذاکرات مداخله نمی کنیم؛ یک خطوط قرمزی وجود دارد، یک حـدودی وجـود دارد، این حـدود باید رعایت بشـود؛ ایـن را گفتیم به مسـئولین و موظّفنـد که این حـدود را رعایت کننـد؛ از هارت‌وهورت دشـمنان و مخالفان هم واهمه‌ای نداشته باشند و ترسی به خودشان راه ندهند.»[3]

«بنده در جزئیّات مذاکره دخالتی نکردم، بازهم نمی کنم؛ من مسـائل کلان، خطوط اصلی، چهارچوب‌های مهم و خطّ قرمزها را به مسئولین کشور همواره گفته‌ام؛ عمدتاً به رئیس جمهور محترم که ما با ایشـان جلسـات مرتّب داریم، و مـوارد معدودی هم به وزیر محترم خارجه؛ خطوط اصلی و کلّی. جزئیّات کار، خصوصیّات کوچک که تأثیری در تأمین آن خطوط کلان ندارد، مورد توجّه نیست؛ اینها در اختیار آنها است، میتوانند بروند کار کنند. اینکه حالا گفته بشود که جزئیّات این مذاکرات تحت نظر رهبری است، این حرف دقیقی نیست.»[4]

---

۱. همان؛ ص۱۳۸

۲. گروه جهادی صهبا؛ انسان ۲۵۰ ساله؛ ص۳۱۴

۳. (۹۲/۸/۲۹) دیدار با فرماندهان بسیج سراسر کشور

۴. (۹۴/۱/۲۰) دیدار با مداحان اهل بیت (ع)

۲. جهاد سخت

پیش از این گفته شد که منظور از «جهاد سخت»، هر نوع برخوردی است که به واسطه آن، یا جسم فرد، یا ساختار سازمانی او و یا آثار به جا مانده از او در مضیقه و آسیب قرار می گیرند.

الف. جهاد سخت با منافقان در رفتار سیاسی حضرت امام(ره)

- **مجازات قضائی**

پیش از این بیان شد که حد یقف مدارای نظام اسلامی با جریان نفاق، زمانی است که آنان علناً و عملاً وارد فاز براندازی نشده باشند؛ در غیر اینصورت باید با آنان برخورد سخت صورت گیرد. زمانیکه سازمان منافقان در سالهای پس از انقلاب اسلامی، رسماً وارد درگیری نظامی شدند و به ایجاد تفرقه و ناامنی در میان مردم پرداختند، نظام اسلامی نیز مدارا و نصیحت این گروه را کنار گذاشته و به برخورد سخت با آنان روی آورد. بسیاری از اعضاء سازمان منافقان، دستگیر و اعدام شدند و برخی فریب خوردگان نیز که جنایتی مرتکب نشده بودند، پس از توبه، مورد عفو قرار گرفتند.[۱]

- **جلوگیری از فعالیت سیاسی**

امام(ره) به منافقان و گروههای وابسته به آنها، اجازه فعالیت سیاسی ندادند. امام(ره) در فتوایی، صلاحیت کسانی که به قانون اساسی رأی ندادند را برای نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری رد نمودند.[۲] که در نتیجه این فتوا، بسیاری از مخالفین معاند جمهوری اسلامی از تصدی مناصب دولتی منع می شدند.

ایشان همچنین پس از مدتی، فعالیت های سیاسی گروهایی همچون نهضت آزادی را که در یک فرآیند تدریجی، به گروهی خائن و منافق تبدیل شده بود، غیرقانونی اعلام نمودند. امام(ره) در نامه به وزیر کشور وقت که از ایشان در این باره کسب تکلیف می نماید، می نویسند:

«آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولتِ موقتِ اولِ انقلاب شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح

---

۱. جعفریان، رسول؛ جریان ها و سازمان های مذهبی- سیاسی ایران؛ ص۵۶۱

۲. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۲، ص ۱۱۹

آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به امریکا است، و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است؛ و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید امریکای جهانخوار را، که هر چه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملتهای تحت سلطه او دارند از ستمکاری اوست، بهتر از شوروی ملحد می‌دانند. و این از اشتباهات آنها است. در هر صورت، به حسب این پرونده‌های قطور و نیز ملاقات های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت آمریکا و به حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها، که اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند ملتهای مظلوم بویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می‌زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرنها سر بلند نمی‌کرد، و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارند؛ و ضرر آنها، به اعتبار آنکه متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بیمورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویلهای جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهکهای دیگر، حتی منافقین این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیشتر و بالاتر است. «نهضت آزادی» و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند. از این جهت، گفتارها و نوشتارهای آنها که منتشر کرده‌اند مستلزم آن است که دستورات حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین را در نصب ولات و اجرای تعزیرات حکومتی که گاهی بر خلاف احکام اولیه و ثانویه اسلام است، بر خلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را - نعوذ بالله- تخطئه، بلکه مرتد بدانند! و یا آنکه همه این امور را از وحی الهی بدانند که آن هم بر خلاف ضرورت اسلام است. نتیجه آنکه نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می‌گردند، باید با آنها برخورد قاطعانه شود، و نباید رسمیت داشته باشند.»[1]

---

۱. (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۲۰، ص ۴۸۱

▪ **عزل از مسئولیت ها**

یکی دیگر از روش های برخورد با منافقان و بیماردلان، عزل آنان از مسئولیت های حساس و کلیدی است. و این زمانی اتفاق می افتد که با وجود منافق یا بیماردل در آن مسئولیت، حکومت اسلامی در کوتاه ترین زمان ممکن، دچار براندازی می شود. عزل بنی صدر از مقام ریاست جمهوری[1] و عزل آقای منتظری از قائم مقامی رهبری[2] دو نمونه مهم از رفتارهای سیاسی حضرت امام(ره) با جریان نفاق و بیماردلان سیاسی بود. امام(ره) پیش از عزل هر دو فرد، بارها و بارها به نصیحت آنان پرداخت و آنان را از نزدیک شدن به جریان نفاق بازداشت.[3] اما وقتی نصیحت ها اثری نداشت و اقدامات آنان بر علیه نظام اسلامی، به مرحله خطرناکی رسیده بود، آنان را از مناصبشان عزل نمود.

ب. جهاد سخت با منافقان در رفتار سیاسی رهبر معظم انقلاب

▪ **برخورد با پایگاههای تفرقه افکن**

یکی از نگرانی های رهبر معظم انقلاب در سال های پس از دوم خرداد ۷۶، تبدیل شدن برخی مطبوعات داخلی به پایگاههای دشمن بود. مطبوعاتی که علاوه بر ایجاد شبهات سیاسی و اعتقادی در ذهن مردم و بخصوص جوانان، به اختلافات سیاسی نیز دامن زده و آتش تفرقه در جامعه اسلامی را شعله ور می کردند. ایشان در سخنانی مهم در آن زمان، این دغدغه خود را صریحاً بیان نمودند و از مسئولان امر خواستار برخورد جدی با این قبیل مطبوعات شدند:

«متأسّفانه امروز می‌بینم همان دشمنی که به‌وسیله‌ی تبلیغات خود، همّتش این بود که افکار عمومی یك کشور را به سمتی متوجّه کند، به‌جای رادیوها آمده در داخل کشور ما پایگاه زده است! بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاههای دشمنند؛ همان کاری را می‌کنند که رادیو و تلویزیون‌های بی. بی. سی و امریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند! من نه با آزادی مطبوعات مخالفم، نه با تنوّع مطبوعات...اما امروز

---

۱. ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۴، ص ۴۸۰

۲. ر.ک: همان؛ ج۲۱، ص۳۳۰ و ۳۳۳

۳. امام در برخی سخنرانی های خود به نصیحت های مکررشان به بنی صدر اشاره می فرمایند: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۱۴، ص ۴۸۷؛ همچنین برای مشاهده نصیحت های امام(ره) به آقای منتظری، ر.ک: (امام)خمینی، روح الله الموسوی؛ (امام) خمینی، روح الله الموسوی؛ صحیفه امام؛ ج۲۰، ص: ۱۳۶

مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه‌ی همّتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت نظام است! ده عنوان، پانزده عنوان روزنامه، گویا از یك مركز هدایت می‌شوند؛ با تیترهای شبیه به هم در قضایای مختلف. قضایای کوچك را بزرگ می‌کنند و تیترهایی می‌زنند که هرکس این تیترها را می‌بیند، خیال می‌کند که همه چیز در کشور از دست رفته است! این‌ها امید را در جوانان می‌میرانند؛ روح اعتماد به مسئولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می‌کنند و نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می‌دهند! من نمی‌دانم مدل این‌ها کجاست و کیست!؟ مطبوعات غربی هم این‌طور نیستند! این یك نوع شارلاتانیزم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! در دنیایی که برای بعضی از روزنامه‌های ما مدل روزنامه‌نگاری است، اگر مسئولی، وزیری، حتی رئیس‌جمهوری دزدی کند، می‌نویسند و افشا می‌کنند؛ اگر جنایت کند، افشا می‌کنند؛ اگر رشوه‌خواری کند، تیتر می‌زنند و می‌گویند؛ اما به قانون اساسی کشور حمله نمی‌کنند؛ به مجلس قانون‌گذاری حمله نمی‌کنند. ممکن است از قوانین مصوّب انتقاد کنند، تحلیل کنند؛ اما در قبال یك قانون، هوچی‌بازی راه نمی‌اندازند. این‌ها از صاحبان اصلی این روشها هم قدم جلوتر گذاشته‌اند! قانون اساسی، مورد اهانت؛ سیاستهای اصلی کشور، مورد اهانت؛ قضایای کوچك، درشت‌نمایی شده! در هر حادثه‌ای، جوّ تهمت فضا را پر می‌کند! تروری اتّفاق می‌افتد. هنوز هیچ اطّلاعی در دست نیست؛ هنوز از اینکه این حادثه را چه کسی انجام داده، هیچ‌کس سرنخی ندارد؛ اما می‌بینید که در روزنامه تیتر می‌زنند؛ سپاه را متهم می‌کنند؛ بسیج را متهم می‌کنند؛ روحانیت را متهم می‌کنند! ...من می‌دانم که در بسیاری از این مطبوعات، آدم‌های خوب و مؤمنی مشغول کارند چه کسانی که قلم می‌زنند، چه کسانی که اداره می‌کنند اما در لابلای همین‌ها اثرِ انگشت «عبدالله‌بن‌ابی‌ها» را می‌بینم؛ تفرقه‌افکنی‌ها، اختلاف‌افکني ها، تشنج‌آفريني ها، تشویش افکار عمومی، ناامید کردن ها، يأس‌پراکني ها، چهره‌سازی عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و دلسوز! البته این کارها به جایی هم نخواهد رسید؛ خدای متعال رسوا می‌کند. من البته مایل نبودم با این صراحت و تفصیل در باره‌ی بعضی از مطبوعات حرف بزنم. در واقع ناگزیر شدم. من با مسئولان صحبت کردم. رئیس‌جمهور محترممان هم مثل من از این مطبوعات

ناراحت است؛ من با ایشان هم صحبت کرده‌ام. شنیدم ایشان بعضی از این‌ها را جمع کرده‌اند، نصیحت کرده‌اند و به آن‌ها حرفهایی زده‌اند. من نمی‌دانم آیا کار با نصیحت پیش می‌رود یا نه؟ بعید می‌دانم! وقتی‌که دشمن برای اثرگذاری بر روی اذهان عمومی و ایجاد مسأله‌ی روز برنامه‌ریزی کرده، فرصت نمی‌دهند که مردم نفس بکشند. اگر مردم در جایی یك شادی هم پیدا کنند، بلافاصله مسأله‌ای را عَلَم می‌کنند و دائم کشمکش راه می‌اندازند! من بارها به مسئولان دولتی تذکّر داده‌ام و به‌طور جدّی از آن‌ها خواسته‌ام که جلوِ این وضعیت را بگیرند. این اسمش محدود کردن مطبوعات نیست. این اسمش جلوگیری از انتقال آزاد اطّلاعات نیست؛ انتقال سالم اطّلاعات مورد تأیید ماست. این معنایش جلوگیری از نفوذ دشمن است. جلوگیری از به ثمر رسیدن توطئه‌ی تبلیغاتی دشمن است. من وجود این جریان تبلیغاتی و مطبوعاتی را به حال کشور، به حال جوانان، به حال آینده، به حال انقلاب و به حال ایمان مردم مضر می‌دانم. این جریان، دائم درصدد قداست‌شکنی از مسائل اساسی اسلامی است. مباحث اسلامی را زیر سؤال می‌برند؛ انقلاب را زیر سؤال می‌برند؛ نه با بیان منطقی، با روشهای بسیار غلط که جز در مطبوعات ناسالم در دوره‌هایی که بوده، انسان نمی‌تواند نظیر و شبیهش را پیدا کند! من به نظرم رسید بعد از آنکه با مسئولان در میان گذاشتم و به رئیس‌جمهور گفتم، این را به‌عنوان یك درد دل و شِکوه، مثل پدری که با فرزندانش مطلبی را در میان می‌گذارد، با شما در میان بگذارم.»[1]

اندکی پس از این سخنان رهبر انقلاب، مطبوعات مورد اشاره ایشان توسط دستگاه قضایی توقیف و مدیران مسئول آنها محاکمه شدند.[2]

- **مجازات قضائی**

برخورد دیگر نظام اسلامی با جریان نفاق در دوره رهبری مقام معظم رهبری، مجازات قضایی آنان بود. در حوادث مربوط به فتنه سال ۸۸، پس از آنکه موعظه ها، تهدیدها و استدلالات رهبرانقلاب در سخنرانی های متعدد عمومی و خصوصی، در فتنه گران تأثیری نداشت و آنان همچنان به ایجاد تفرقه، ناامنی و قتل دامن می زدند،

---

۱. (۰۱/ ۰۲/ ۱۳۷۹) دیدار با جوانان در مصلای بزرگ تهران؛ همچنین، ر.ک: (۲۴/ ۰۶/ ۱۳۷۷) دیدار فرماندهان«سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»؛ (۰۸/ ۰۵/ ۱۳۷۸) خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران؛ (۰۹/ ۱۲/ ۱۳۷۹) در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر؛ (۱۰/ ۰۶/ ۱۳۷۸) دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد؛ (۱۹/ ۰۴/ ۱۳۷۹) دیدار مسئولان و کارگزاران نظام.

۲. علوی نیک، سلمان؛ ۸ سال بحران آفرینی اصلاح طلبان؛ ص۳۹۸-۳۴۸

نظام اسلامی افراد اصلی در بدنه فتنه گران را دستگیر و آنان را در دادگاههای علنی محاکمه نمود.[1]

- **جلوگیری از فعالیت سیاسی**

اما برخورد نظام اسلامی با سران فتنه، برخوردی متفاوت بود. سران فتنه۸۸ به دلیل برخی مصالح مهمتر اجتماعی- سیاسی، در دادگاه محاکمه نشدند؛ اما نظام اسلامی با حصر خانگی، از هرگونه فعالیت سیاسی آنان جلوگیری کرد.[2]

نمونه دیگر از برخورد سخت نظام اسلامی، حصر خانگی آقای منتظری در سال ۷۶ بود؛ چراکه ایشان پس عزل توسط امام(ره) از قائم مقامی رهبری در سال ۶۸، از اظهار نظر در مسائل سیاسی سکوت اختیار کرده بود؛ اما در سال ۷۶ و پس از روی کارآمدن جریان نفاق در برخی مناصب حساس حکومتی، فعالیت سیاسی خود را آغاز نمود و با سخنان توهین آمیز بر آتش تفرقه در کشور می دمید.[3]

۳. لزوم توجّه به اقتضائات ساختاری، حقوقی و زمانی در تطبیقات تاریخی و قرآنی

پس از بررسی روش های مدیریت جریان نفاق توسط امامین انقلاب اسلامی، بیان مقدمه ای ناظر به برخی شرایط و مقتضیّات، ضروری می نماید. مقتضیّات زمانی، ساختاری و حقوقی که توجّه به آنها، در تطبیق دقیق تر و منصفانه تر روش های امامین انقلاب با روش های قرآنی و نبوی کمک شایانی خواهد کرد.

توضیح آنکه، در تطبیق روش های مدیریت جریان نفاق توسط امامین انقلاب اسلامی بر آیات قرآن و بیانات و سیره اهل بیت(ع)، باید به اقتضائات و تفاوت هایی توجه کرد و سپس شرایط موجود را بر شرایط زمان اهل بیت(ع) تطبیق داد. در ادامه به برخی از این اقتضائات اشاره خواهد شد.

الف. تفاوت های ساختاری (ساختار یکپارچه، بسیط و ساده/ ساختار مرکب، تفکیکی و نسبتاً پیچیده)

ساختار حکومت ها در بسیاری از موارد در تعیین محدوده اختیارات ولیّ در مدیریت جامعه، مؤثر است. ساختار حکومت پیامبر (ص)، ساختاری بسیط و

---

۱. برای اطلاع از دادگاههای برگزار شده برای محاکمه فتنه گران، ر.ک: سعیدی، مهدی؛ دائره المعارف فتنه ۸۸؛ ج۸، ص۶۴۷- ۵۷۱

۲. ر.ک: امامی، احمد، سعیدی، مهدی؛ دائره المعارف فتنه ۸۸؛ ج۶، ۱۷۳-۱۷۲

۳. درباره شرح حال آقای منتظری و سخنرانی ۲۳ آبان که منجر به حصر خانگی ایشان شد، ر.ک: اداره سیاسی ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه؛ از جدایی تا رویارویی (بررسی غائله ۲۳ آبان و ریشه های آن)؛ تهران، چ۱، ۱۳۷۷ش.

بدون پیچیدگی خاصی بود و تقریباً همه امور اجرایی، قضایی و تقنینی، توسط خود پیامبر(ص) انجام می شد. ساختار حکومتی امیرالمؤمنین (ع) نیز تا حد زیادی اینگونه بود. این در حالی است که ساختار حکومتی جمهوری اسلامی که البته بهترین ساختار در زمان حاضر است، ساختاری است بسیار متفاوت از ساختارهای صدر اسلام. و آن ساختاری است که اولاً مبتنی بر تفکیک قوا و ثانیاً مسئولین امور اجرایی و تقنینی بطور مستقیم توسط مردم انتخاب می شوند. و بطور کلی مردم در این ساختار، نقش عمده ای ایفا می نمایند. مردمی که ممکن است در برخی موارد دچار اشتباه و فریب شوند.

نگارنده بر این باور است که با توجه به پیشرفت های مادی و تکنولوژیک دنیای امروز و گستره جمعیتی که در زمان حاضر وجود دارد، ساختار حکومتی فعلی ما بهترین ساختار ممکن است و شاید نتوان جایگزین بهتری برای آن یافت؛ اما به هر حال باید پذیرفت که این ساختار حکومتی، اجازه اعمال اختیار به ولیّ در بسیاری از موارد را نمی دهد. به این بخش از بیانات مهم رهبرانقلاب پیرامون چگونگی اعمال مدیریت ولیّ فقیه در جامعه اسلامی دقت فرمائید:

«رهبری يك مديريت است؛ البته مديريتِ اجرائی نيست. اين اشكال و اشتباه هم در طول زمان، از اول انقلاب تا امروز، در بعضی از تبليغات ادامه دارد. اينجور تلقی كنند كه رهبری يك مديريت اجرائی است؛ نه، مديريت اجرائی مشخص است. مديريت اجرائی در بخش قوه ی مجريه ضوابط مشخصی دارد، معلوم است، مسئولين معينی دارد؛ در قوه‌ی قضائيه هم- كه آن هم مديريت اجرائی است- همين طور، هر كدام مسئوليت هائی دارند؛ قوه‌ی مقننه هم كه معلوم است. رهبری، «ناظر» بر اينهاست. به چه معنا؟ به اين معنا كه از حركت كلی نظام مراقبت كند... حالا بعضی‌ها دوست مي دارند همين طور بگویند؛ فلان تصميم ها بدون نظر رهبری گرفته نمي شود. نه، اينطور نيست. مسئولين در بخش های مختلف، مسئوليت های مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سياسی، در بخش ديپلماسی، نمايندگان مجلس در بخش های خودشان، مسئولان قوه ی قضائيه در بخش خودشان، مسئوليت های مشخصی دارند. در همه ی اينها رهبری نه مي تواند دخالت كند، نه حق دارد دخالت كند، نه قادر است دخالت كند؛ اصلاً

امکان ندارد. خیلی از تصمیم های اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمي كند؛ مسئولیني دارد، مسئولینش باید عمل کنند. بلـه، آنجائی که اتخاذ يك سیاسـتی منتهی خواهد شـد بـه کج شـدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا مي كند.»[1]

بنابرایـن بـا وجود چنین سـاختاری که در شـرایط دنیای امـروز، ناچـار از پذیرش آن هستیم و چه بسا بهترین ساختار ممکن هم باشد، نباید توقع داشت تا اعمال ولایت ولی فقیه عیناً مانند اعمال ولایت پیامبر اسلام(ص) و امیرالمؤمنین (ع) باشد.

ب. تفاوت های مربوط به جایگاه حقوقی ولیّ (امام/ نائب امام)

ایـن تفاوت نیز اقتضائات مهمی را پدید می آورد. حضرت هارون (ع) که در غیاب حضرت موسی(ع) رهبری بنی اسرائیل را برعهده داشت، زمانی که قومش به تحریک سامری به گوساله پرستی روی آوردند، بدون برخورد سخت با مردم و سامری، صرفاً به روشنگری و بیان موعظه می پرداخت؛ و علت این نوع برخورد را ترس از ایجاد تفرقه و دو قطبی های خطرناکی که اصل نبوت و حکومت را دچار آسیب می کرد، عنوان کرد. اما وقتی موسی (ع) از کوه طور بازگشت، در برخوردی قاطعانه تر سامری را تبعید و گوساله اش را پس از تراشیدن، به دریا افکند.[2]

به نظر می رسد تفاوت رفتار سیاسی جناب هارون(ع) با جناب موسی(ع) در فتنه سـامری، به تفاوت در جایگاه آنان برمی گردد. چراکه ایجاد تفرقه ها و دوقطبی های خطرناک توسـط جریان نفاق، در زمـان حضور و ولایت خود امام(ع) بسـیار کمتر از زمان ولایت نائب امام است.

بنابراین بایـد پذیرفت که اقتضائات جایگاه امام معصوم(ع) بـا اقتضائات جایگاه نائب امام(ع)، کمی متفاوت است. در زمانی که به ظهور امام عصر(عج) نزدیک تر می شـویم و فتنه ها نیز پیچیده تر می شود، مصلحت سنجی های نائب امام (ع) برای تثبیت و حفظ حکومت تا سـپردن آن به صاحب اصلی اش، بسـیار بیشـتر از خود امام (ع) اسـت. برخی فتنه ها جز با دست موسـایی امام عصر(عج) خاموش نخواهد شد.

---

۱. بیانات در جمع دانشجویان استان کرمانشاه در تاریخ ۹۰/۷/۲۴

۲. ر.ک: طه: ۹۷-۹۰

پ. تفاوت جایگاه «مؤسّس» با «جانشین»

تفـاوت دیگری کـه همراه خود اقتضائـات و مصالحـی را به همراه می آورد، مؤسـس انقـلاب بودن یا جانشـین مؤسـس بودن اسـت. اصولاً منافقـان و بیماردلان سیاسـی به دلایلـی همچون فضای انقلابـی تر جامعه در سـالهای ابتدایی انقـلاب، در زمان ولایـت و حکومت مؤسـس انقلاب نسـبت بـه زمان ولایـت و حکومت جانشـینش، قـدرت مانـور کمتری دارند. ایـن تفاوتی بود کـه در زمان پیامبر اکرم(ص) نسـبت به زمان امیرالمؤمنین (ع) و نیز در زمان امام خمینی (ره) نسبت به زمان رهبرانقلاب به وضوح قابل مشاهده است.

۴. نتیجه گیری

نتیجه آنکه، با وجود چنین تفاوت هایی، نباید توقع داشت تا اعمال ولایت ولیّ فقیه عیناً و حتی در جزئیات، مانند اعمال ولایت پیامبراسلام(ص) و اهل بیت(ع) باشد. هرچند، همانگونه که در این فصل مشاهده گردید، امامین انقلاب اسلامی، در طول ۴۰ سـال گذشـته، همواره و حتّی با وجود این اقتضائات و تفاوت هـا، اصول کلی و اهداف مدیریتی و حتی بسـیاری از روش های خود را در مواجهه با جریان نفاق، از آیات قرآن کریم و سیره امامان معصوم(ع) اخذ نموده اند.

الف. جمع بندی و نتیجه گیری

مدیریت جریان نفاق در نظام اسلامی باید کاملاً ناظر به ویژگی های روحی، بینشی و رفتاری جریان نفاق انجام شود. توضیح آنکه، همانگونه که در فصل دوم این پژوهش مشـاهده گردید، طبق آیات قرآن کریم و سـیره نبـوی، جریان نفاق بایـد در دو مرحله مدیریت شود: «مرحله جهاد نرم» و «مرحله جهاد سخت». مرحله جهاد نرم، مربوط به زمانی است که منافقان، با ابزارها و روش های نرم به مقابله با نظام اسلامی می پردازند و مرحله جهاد سـخت مربوط به زمانی است که آنها وارد درگیری سخت و نظامی با نظام اسلامی شده اند.

همچنین، جهاد نرم با جریان نفاق، خود شامل دو نوع رفتار است: «رفتارهای محکم و صریـح» و «رفتارهای متشـابه و غیرصریـح». منظور از رفتارهـای محکم، رفتارهای پرتکرار و غیرقابل تفسیر و منظور از رفتارهای متشابه، رفتارهایی است که در ظاهر با محکمات گفتمانی و رفتاری ولیّ خدا، تعارض دارد.

رفتارهای محکم و صریح ولیّ خدا در مواجهه با جریان نفاق، کاملاً ناظر به ویژگی های منافقان است. زمانیکه اصلی ترین راهبرد جریان نفاق برای براندازی نظام اسلامی، تغییر باورهای مردم به سمت اسلام غیرانقلابی است، از آن سو، اصلی ترین راهبرد ولیّ خدا، تبیین اسلام انقلابی و تبیین مضرّات و ناکارآمدی های اسلام غیر انقلابی برای مردم است. تبیینی همراه با بلاغت رسانه ای و بهره گیری از علماء انقلابیِ راسخ در علم.

زمانیکه جریان نفاق تلاش می کند تا حوادث سیاسی و اجتماعیِ تاریخی خاصی که نشان دهنده قدرت الهی از یک سو و رسوایی منافقان از سوی دیگر است، در ذهن مردم به فراموشی سپرده شود، در نقطه مقابل، ولیّ خدا دائماً به یادآوری این حوادث می پردازد. چراکه یادآوری این حوادث موجب افزایش امید و استقامت در مردم و افزایش بی اعتمادی به جریان نفاق است.

زمانیکه جریان نفاق با تفسیر به رأی و تحریف متون مقدس و سیره معصومین(ع)، به شبهه افکنی در ذهن مردم می پردازد، ولیّ خدا با کمک علماء انقلابی، به شبهه پراکنی آنان پاسخ می دهد.

زمانیکه منافقان با یأس پراکنی، از فروپاشی و سرنگونی نظام اسلامی سخن می گویند، ولیّ خدا لزوم جهانی شدن اسلام و صدور گفتمان اسلام انقلابی به همه نقاط جهان را مطرح می نماید.

زمانیکه جریان نفاق برای سست کردن عناصر مؤمن و انقلابی در دفاع از نظام اسلامی برنامه ریزی می کند، ولیّ خدا برای افزایش معرفت، فضائل اخلاقی و انسجام تشکیلاتی مؤمنین انقلابی برنامه ریزی و اقدام می نماید و از ظرفیت آنان در مقابله با جریان نفاق بهره می برد و با تشویق آنان به «امر به معروف و نهی از منکر»، مسیر انتقاد آنان از منافقان را هموار می نماید.

زمانیکه جریان نفاق به دنبال ایجاد دو قطبی و چند قطبی خطرناک میان مردم است، تمام تلاش ولیّ خدا معطوف به ایجاد انسجام و وحدت در جامعه می شود و با هر جریان و نماد وحدت شکن به شدت مقابله می نماید.

همچنین از آنجا که منافقان انسان هایی به شدت «ترسو» و دچار «ضعف نفس» هستند، ولیّ خدا در مواردی، از این نقطه ضعف آنان استفاده نموده و با «تهدید» و «تحقیر»، رفتارشان را کنترل می نماید.

شکل گیری متشابهات در رفتارهای ولیّ خدا برای مقابله با جریان نفاق نیز معلول برخی ویژگی های روحی، فکری و رفتاری جریان نفاق است. به عبارت دیگر، رفتار نرم، پیچیده، چند وجهی و ریاکارانه این جریان در مواجهه با افکار عمومی موجب می شود که ولیّ خدا در مواردی، برای رعایت مصالح کلّی جامعه و حکومت اسلامی، گاه رفتارهایی برخلاف محکمات گفتمانیش از خود بروز دهد. برخی از این مصالح کلی عبارتند از: «جلوگیری از فتنه انگیزی ها»، «جلوگیری از قبح زدایی مخالفت با امر ولیّ»، «آشکار شدن عقیده منافقان»، «مدیریت روانی و تربیتی فرد منافق و بیماردل برای بازگشت احتمالی او به دامان انقلاب»(تألیف قلوب) و «فرصت دادن به مردم برای تجربه کردن برخی امور» و «جلوگیری از هتک حرمت افراد و حفظ نظامات اخلاقی در جامعه». به باور نگارنده می توان رفتار ولیّ خدا در «مواجهه نرم» با جریان نفاق (مجموع محکمات و متشابهات) را «صبر راهبردی، انقلابی و فعّال» نامید. صبری همراه با فعالیت های روشنگرانه ایجابی و سلبی و با هدف کنترل و هدایت اندیشه و انگیزه مردم به سمت پذیرش و تعمیق گفتمان اسلام انقلابی و پیشگیری از اقدامات براندازانه جریان نفاق.

ب. ابتناء مدیریت امامین انقلاب بر دستورات قرآنی و سبک مدیریتی پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع)

تأمل در روش مدیریت و رهبری امام خمینی (ره) و امام خامنه ای (مدّ ظلّه العالی) در مواجهه با جریان نفاق نشان می دهد که امامین انقلاب در بسیاری موارد، از همان روش های مدیریتی پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت(ع) تبعیت نموده اند. امامین انقلاب در طول دوران رهبری شان و در «جهاد نرم» با منافقان، با تأسی از قرآن کریم و سیره پیامبر اکرم(ص) از روش هایی همچون «تبیین و گفتمان سازی»، «پاسخ به شبهات سیاسی، اعتقادی جریان نفاق»، «یادآوری های تاریخی»، «ارجاع مردم به شارحین مورد اعتماد»، «الگوسازی از پرچمداران گفتمان اسلام انقلابی»، «توجه به «هنر» و عنصر «بلاغت» در تبیین گفتمان اسلام انقلابی» «موعظه منافقان»، «تهدید منافقان»، «تحقیر منافقان»، «برنامه ریزی ویژه برای ارتقاء اخلاق، معرفت و انسجام مؤمنین انقلابی»، «اجازه انتقاد از افراد و جریان ها به مؤمنین انقلابی» و «تقویت اقتدار در زمینه های مختلف» بهره گرفته اند.

علاوه بر این محکمات، در برخی موارد و به دلیل رعایت برخی مصالح کلّی

جامعه اسلامی، گاه، متشابهاتی نیز در رفتارهای امامین انقلاب دیده شده است. رفتارهایی همچون انتصاب برخی افراد زاویه دار با مبانی انقلاب در برخی مسئولیت ها یا تعریف و حمایت از آنان و اذن دادن به مسئولین برای انجام برخی اقدامات غیرانقلابی (همچون پذیرش قطعنامه۵۹۸ توسط امام خمینی(ره) و پذیرش برجام توسط رهبرانقلاب)، از جمله این موارد است.
همچنین در مواردی که جریان نفاق بصورت علنی و عملی به معارضه سخت با نظام اسلامی پرداختند، امامین انقلاب نیز در نقطه مقابل، با تأسّی به دستورات قرآنی و سیره نبوی، با آنان برخورد سخت نمودند. برخوردهایی همچون مجازات قضائی (حصر، زندان، اعدام)، جلوگیری از فعالیت سیاسی، عزل از مسئولیت ها و برخورد با پایگاههای تفرقه افکن.

پ. لزوم توجّه به اقتضائات ساختاری، حقوقی و زمانی در تطبیقات تاریخی

از مجموع مباحث گذشته به این نتیجه می رسیم که روش مدیریت امامین انقلاب در مواجهه با جریان نفاق، از یک سو کاملاً ناظر به ویژگی های بینشی، گرایشی و کنشی منافقان و از سوی دیگر «در بسیاری موارد»، و نه در همه موراد، مبتنی بر دستورات قرآنی و سیره نبوی بوده است.
توضیح آنکه، هرچند چگونگی مدیریت جریان نفاق توسط امامین انقلاب در «اصول» و «اهداف»، کاملاً مبتنی بر اصول و اهداف قرآنی و نبوی است، امّا اثبات صدر در صدی این تطبیق، در «روش ها» امکان پذیر نیست و نمی توان ادعا کرد همه روش های امامین انقلاب کاملاً مبتنی بر روش های قرآنی و نبوی است؛ و این نیست، جز به دلیل برخی تفاوت های زمانی، مکانی، ساختاری، حقوقی و ... که نظام جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی در صدر اسلام دارد. تفاوت هایی که اگر به خوبی درک و تحلیل شوند، بسیاری از تحلیل های سیاسی درباره رفتار سیاسی امامین انقلاب روند صحیحی به خود خواهد گرفت و مانع از انتظارات بیجا نسبت به ایشان خواهد شد. مهمترین این تفاوت ها واقتضائات عبارتند از: تفاوت های ساختاری حکومت پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) با جمهوری اسلامی، تفاوت جایگاه حقوقی ولیّ فقیه به عنوان نائب امام(ع) با جایگاه حقوقی امام معصوم(ع)، تفاوت جایگاه امام خامنه ای (مدّ ظلّه العالی) به عنوان «جانشین» با جایگاه حضرت امام خمینی(ره) به عنوان مؤسس انقلاب.

اصول و قواعد حاکم بر منطق عمل رهبر انقلاب

تعریف اصول و قواعد

اصول و قواعد عبارت است از مجموعه انگاره ها و گزاره هایی که بایسته ها، نبایسته ها، باید و نبایدهای نظری و عملی را بیان می کنند و بر مبانی ابتنائ دارند و حدود، ثغور، مرزها و دستگاه مختصات کنش – واکنش و عمل- عکس العمل فرد را تعیین می کنند و یا تعیّن می بخشند.

۱-اصل راهبردی عدالت سیاسی

تبیین اصل:

ماجرای غدیر و عدم معرفی منافقین

ماجرای کربلا

ماجرای امام خمینی و بنی صدر و منتظری

برجام

۲-اصل اصالت تعمیق معرفت توده و رشد مردم:
تبیین اصل:
نامه ۵۲ نهج البلاغه: (جمع آوری زکات)
فان ذلک اعظم لا جرک و اقرب لرشدک (رشد انسانها، شاخص موفقیت در حکومت های دینی و علوی است)
سوره کهف: هل اتبعک علی ان تعلّمنی ممّا علّمت رشدا (علم به رشد برسد خوب است)
در قصه اصحاب کهف هم نتیجه مبارزه رشد است؛ وهیئی لنا من امرنا رشدا
آدم ها بزرگ شوند و رشد پیدا کنند هدف حکومت محقق شده است
هدف حکومت: رشد و آدم کردن افراد است. لیثیروا لهم دفائن العقول
۳-اصل رفتار پیچیده ولی خدا
۴-اصل ترجیح کار گفتمانی بر بهم ریختگی ساختاری و تغییرات چکشی (قاعده تغییرات بخش های انتخابی بر اساس رای مردم)
۵-اصل جلوگیری از دو قطبی شدن جامعه (دو قطبی های جعلی ، کاذب و ...)
۶-اصل پیچیده صبر راهبردی و استراتژیک در جهت تجربه اندوزی توده ها (مطالعه موردی ۱)
قاعده حفظ آبروی آدم ها در کنار :
۷-اصل حفظ آبروی نظام (در تعارض با آبروی آدم ها)
۸-قاعدهی تربیتی – معرفتی إخبار با هدف انشاء (حمایت و تعریف از آدم ها)
۹-قاعده عقلی تفکیک آدم ها از عملکردها
۱۰-قاعده رسانه ای تفکیک کارنامه از ارزش ها
۱۱-قاعده رسانه ای – گفتمانی تفکیک واقعیات کشور از عملیات رسانه ای معارض و دشمن
۱۲-اصول اخلاق سیاسی نبوی – علوی؛ مروت، جوانمردی و فتوت در مواجهه با جریانات، خواص و مردم
۱۳-اصل مکر در مواجهه با جریان نفاق و مریض دل داخلی و خارجی
۱۴-اصل فقهی – تشریعی حفظ ساختار، ساخت و اصل نظام (قاعده فقهی حفظ نظام)
۱۵-اصل مصلحت سنجی حقیقت مبنا و قاعده مند(مطالعه موردی ۴)

۱۶-منطق مرجحات شرعی و عقلی و حِکمی در حل و فصل دو گانه ها و اصل عقل سیاسی (بین بد و بدتر)

دوگانه عدالت – امنیت

دوگانه ساختار – کارگزار

دو گانه کارآمدی - ساختار

دوگانه ثبات – کارآمدی

دوگانهٔ مدیریّتِ اجرایی، روزمره/ مدیریّتِ راهبردی/ کلان

دوگانهٔ قانونِ جاری/ حکمِ حکومتی

دوگانهٔ ساختار، نظام/ شخص، مدیر

دوگانهٔ مصلحت، ملاحظه/ حقیقت، حقّ

دوگانهٔ اهمّ، اساسی/ مهمّ، فرعی

دوگانهٔ واقعیّت، هست‌ها/ آرمان، بایدها

دوگانهٔ جذبِ حداکثری/ جذبِ حداقلی

دوگانهٔ خودی/ غیرخودی

دوگانهٔ تذکّرِ عمومی، آشکار/ تذکّرِ خصوصی، پنهان

دوگانهٔ نقادی، نهی‌ازمنکر/ معارضه، کشمکش

دوگانهٔ مساعدت، همراهی/ تقابل، چالش

دوگانهٔ امید/ یأس

دوگانهٔ آرامش، ثبات/ تنش، ستیز

دوگانهٔ تدریجی، زمان‌بر/ دفعی، ناگهانی

دوگانهٔ مرتبه‌مندیِ انقلابی‌گری/ مطلق‌بودنِ انقلابی‌گری

دوگانهٔ محاسبهٔ جزئی، بخشی / محاسبهٔ کلّی، کلان

دوگانهٔ گفتمان‌سازی، اجتماعی‌کرن/ تحکّم‌آمیز، دستوری

دوگانهٔ اقناعِ جامعه/ بی‌اعتنایی به جامعه

دوگانهٔ وحدَت، هم‌افزایی/ تفرّق، دوقطبی‌سازی

دوگانهٔ تأییدِ نسبی، موردی/ مطلق، همه‌جانبه

۱۷-قاعده گفتمان تولید دوگانه صحیح (دیدار خبرگان) {۷۱ دوگانه}(مطالعه موردی ۲)

دو گانه کنوانسیون گرائی – بوم گرائی

دوگانه استکبار – استضعاف
دوگانه سلطه گر – سلطه پذیر
۱۸-اصل اولویت عدالتخواهی و عدالت طلبی در کارگزاران و مردم
۱۹-قاعدهی ریشه شناسی، رادیکالیزم و کشف علت فاعلی و اصلی در سلسله علل و معالیل
۲۰-قاعده توجیه حداکثری توده ها و افکار عمومی
۲۱-اصل تاثیرگذاری خواص
۲۲-قاعده اصلی – فرعی کردن مسائل کشور
۲۳-قاعده ترجیح قطعی رعایت نظم و انتظامات حکومتی و حاکمیتی در مسئولین (اصل قانونمداری و قانونمندی)
۲۴-قاعده تطور تکاملی (آقا و امام تطور تکملی دارند؛ مثلا: در نوع نگاه به غرب؛ فتاوای مرتبط با موسیقی؛ فتاوای مرتبط با مسائل مستحدثه مدرن (شطرنج و احکام مشابه). یا مثلا نوع نگاه حضرت امام به زنان در سال ۴۲ با سال ۵۷ تفاوت داشت)
۲۵-قاعده عدم دخالت در امور اجرائی (نحوه ورود رهبری در مسائل اقتصادی و فرهنگی مانند حوزه نظامی نیست)(مطالعه موردی ۳)
۲۶-قاعده مطالبه عادلانه عدالت و عدالتخواهی همه جانبه
۲۷-قواعد و اصول مدیریتی:
-مدیریت حِکمی ، نه حُکمی و حکومتی
-مدیریت اخلاقی
-حرکت در چارچوب قانون
-ایجاد و حفظ تعادل در حضور جناح ها و گروه های سیاسی
-رویکرد تربیتی برای رشد مدیریت ها و جامعه
-سادگی در نهاد رهبری و مبارزه با تشریفات زائد
-جوانگرایی و اعتماد به جوانان
-مدیریت جدی، مشارکتی و خلاق
-احترام و خضوع در برابر مردم ، نظارت و سخت گیری در برابر مسئولان ، صلابت و اقتدار در برابر بیگانگان
-تعادل بین قاطعیت و ملایمت

-جذب حداکثری و دفع حد اقلی
-اصلی و فرعی کردن مسائل و پرداختن به مسائل اصلی
-حمایت جدی از مسئولان برای کارکردن و استفادهی کامل آنان از اختیارات خود
۲۸-قاعده تعهد به جمهوریت و تجربه مردم و همراهی آنها
۲۹-اصل اولویت دهی قطعی به جبهه مقاومت و مساله اصلی فلسطین
۳۰-قاعده ترجیح عدالتخواهی جریانی بر عدالتخواهی مصداقی

◂ شبیه سازی از اصول فقه

۱. اصول و قواعد استباط و اجتهاد

همانطور که در عرصه سیاست و فرهنگ و اجتماع باید محدث حادث باشیم همزمان باید بتوانیم به مسائل مستحدثه پاسخ دهیم. چرا که عرصه سیاست عرصه مسائل نوپدید است و از اینرو هرروزه با "حوادث واقعه" روبرو هستیم. چگونگی مواجهه با این حوادث واقعه اعمم از تبیین و تحلیل و اعلام موضع در قبال آن ها از جمله مسائل کیلیدی است. بسیاری از مسائل بیش از این رخ نداده و انتظار پاسخ گویی به این مسائل صرفاً بر اساس مستندات موجود از سیره امامین انقلاب، انتظار به جایی نیست و غیر از آن خود رهبری انقلاب، مستمرا ما را به اجتهاد بر اساس اصول مسلم رهنمون شده اند. همچنین با توجه به سرعت تحولات و لزوم مواجهه درست با این تحولات و عدم دسترسی لحظه به لحظه به رهبر انقلاب برای پرسیدن راه درست مواجهه از سویی و نیز احتمال فوت وقت با به انتظار نشستن اشاره رهبری باعث می گردد به دنبال این باشیم که مجتهدانه بتوانیم در هر موردی، حکم را استخراج و اقدام کنیم. از این ها که گذشته در بسیاری از موارد، فهم درست و اقدام صحیح باعث می گردد رهبری نیز وارد میدان شده و به فهم درست و اقدام ما ضریب بدهند و اگر ما ورود به موقع و درستی نداشته باشیم، چه بسا رهبری با هزینه دادن بسیاری ورود کنند که صلاح نیست.

از این رو سه نوع نسبت می توان با ولی داشت:
اشارت نشینی و انتظار برای تصریحات ایشان
اجتهاد بی ضابطه و غیر روشمند
اجتهاد ضابطه مند، روشمند و هدفمند

در مواردی که رهبری، تصریحاً ورود کرده اند، تصریحات ایشان، مبنای عمل خواهد بود ولی در مواردی ورود تصریحی را به مصلحت ندانسته اند و یا هنوز زمان آن نرسیده است. فهم مستمر حکم حوادث واقعه و به عبارتی اجتهاد سیاسی ضابطه مند در چارچوب اصول و قواعد فهم و کنش سیاسی رخ می دهد. همچنین در نسبت با ولی می توان اولاً مکمل، معدّ و کمک کار بود و یا ثانیاً شبیه و عیناً عمل نمود انتخاب هرکدام از این دو حالت نیز نیاز به بصیرت و قدرت اجتهادی دارد.

۲. تعریف اصول و قواعد فهم و کنش سیاسی:

«قواعد» جمع «قاعده»، در لغت به معنای بنیان و ستون هایی است که چیزی بر آن بنا شده و در صورت تنزل یا سقوط آن ها، فروپاشی آن چیز حتمی است، اما در اینجا مراد ما از قاعده، اصلی کلی است که با دلیل شرعی ثابت شده و حکم جزئیات و حوادث واقعه با انطباق بر آن به دست می آید.

- صول قواعد که در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و امنیتی می توانند مورد استفاده قرار بگیرند. این اصول به اذعان و تصریح فقها می تواند به صورت روشمند اضافه شوند. اصول و قواعد عبارتند از:
- اصل تکلیف و عمل به تکلیف بر مبنای حجت شرعی و احتجاج اخروی
- اصل مصلحت حقیقت مبنا
- اصل حفظ نظام: از آیات و روایات زیادی بر می آید که حفظ نظام جامعه بر بسیاری از احکام دیگر مقدم است و این امر مجوز برای انجام بسیاری از منهیات و ردّ حقوق فرد می باشد،
- اصل دعوت و گسترش اسلام (نحل، آیه ۱۲۵)
- اصل نفی سبیل «ولن یجعل ا... الکافرین علی المومنین سبیلا»
- اصل تقدیم اهم بر مهم
- اصل عمل به قدر مقدور؛ قاعده «المیسور لا یسقط بالمعسور»
- اصل عدالت (نساء، آیه ۱۳۵)
- اصل ضرورت حکومت؛ « لابد للناس من امیر برّ أو فاجر»
- اصل ولایت الهی
- اصل در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان

- قاعده لاضرر و لاضرار فی الاسلام (محمدبن یعقوب الکلیتی، کافی، ج ۵،ص ۲۹۲)
- قاعده مقابله به مثل (بقره، آیه ۱۹۴)
- وفای به عهد «اوفوا بالعقود» (مائده آیه ۱)
- قاعده حرمت کمک بر گناه: « ولاتعاونوا علی الاثم و العدوان»
- اصل عدم ولایت بر یکدیگر (سوره کهف، آیه ۲۶)
- قاعده رجوع جاهل به عالم؛ «فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (انبیاء آیه ۷)
- قاعده جب: الاسلام یجبّ ما قبله؛ با قبول اسلام جرایم مربوط به حق الله عفو می شود. (محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ۵ ۱۵، ص ۶۲)
- قاعده ضرورت؛ «الضرورات تبیح المحظورات» . با ورود ضرورت و اضطرار برخی از منهیات مجاز می شود.
- قاعده نفی عسر و حرج؛ « ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج، آیه ۷۸)
- تقیه، کتمان عقیده برای حفظ مصالح عالیه و پیشبرد امر دین (نحل ، آیه ۱۰۶)
- مشورت: مشورت در امر دنیوی و غیر وحیائی؛ «وشاورهم فی الامر» (آل عمران، ۵۹)
- مساوات (نهج البلاغه، نامه ۵۳): در اسلام هیچ امتیازی بین اشخاص غنی و فقیر وجود ندارد. همه با هم مساوی هستند. مقصود از مساوات، آن نیست که همه انسان ها با هم تشابه و تمائل کامل دارند، بلکه مراد از مساوات این است که انسانها از نظر حقوق و وظایف، در جامعه باهم مساوی هستند.
- تعظیم شعائر: وجوب تعظیم شعائر الهی و حرمت اهانت به آنها؛ «و من یعظ شعائر الله» (حج، آیه)۳۲
- تألیف قلوب به معنای ایجاد الفت و مهربانی در دل کفار یا مسلمانان ضرعیف از نظر مبرانی دیرن بره روشهایمختلف حتی هزینه کردن زکات واجب است؛ «والمؤلفة قلوبهم» (توبه، آیه)۲
- قاعده درء؛ این قاعده حدود شرعی را (مجازات های حدی) با ورود شک منتفی می کند: «ادرؤا الحدود بالشبهات»
- قاعده الزام؛ به این معنا که هر فردی، ملتزم به معتقدات خود است"من دان بدین قوم لزمته احکامهم ."
- تولی و تبری

- قاعده سلطنت؛ "الناس مسلطون علی اموالهم ." از طریق قیاس اولویت فقها استدلال کرده اند که سلطه فردبرمال،بهطریقاولیسلطهبرجانزابهدنبالدارد.
- قاعده احسان؛ اموری که با نیت خیر انجام می شود، در صورتی که منجر به خسراتی گردد، انجام دهندهفاقدمسؤولیت مدنی است و در مورد خطای حاکم و قاضی خسرارت از بیت المال پرداخت می شود«وماعلیالمحسنینمنسبیل»(توبه،آیه۹۱)
- قاعده من له الغنم فعلیه العزم؛ یعنی هزینه ها و خسارت های اموال و حقوق بر عهده همان کسی است کهازآنهااستفاده میکند.
- مصونیت سفیران
- قاعده صلح؛ در اسلام اصل در روابط با جوامع دیگر بر پرهیز از جنگ و پیش بردن امرور از طریق صلحاست:«الصلحخیرٌ»(نساء،آیه۱۲۸)
- حفظ جان مسلمان
- اصل استحکام قدرت درونی: در نسبت داخل و خارج، اصل بر داخل است وچنانچه در درون، منسجم باشیم،دشمنی بیرونی نمی تواند ضرری وارد کند. امیرمومنان فرمودند: اگر در خوار ساختن باطل و یاری کردنحقکوتاهی نمی کردید کسانی که همپایه شما نبودند در شما طمع نمی کردند و کسانی که واقعا قدرتمندند نمیتوانستند بر ما غلبهکنند
- دفاع از مظلوم و مقابله با ظالم: کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا
- اصل لزوم حفظ امنیت
- قاعده القرعه فی کل امر مشکل. قرعه برای هر امر مشکلی مشروع و راهگشاست
- اصل امکان توافق و امتناع توافق با مستکبرین:
- اصل مشارکت و عاملیت اجتماعی؛ در محیط انسانی تا اراد و هدف اجزا یا اراده و هدف کل همسو نباشند کار پیش نمی رود. لذا انتظار تحول با دستور و ابلاغ را نمی توان داشت.
- اصل طیفی بودن و پرهیز از نگاه صفر و یکی
- اصل اصالت رشد مردم
- اصل قانونمندی
- اصل حفظ ساختار

- اصل تفکیک قوا
- حفظ استقلال

همه اصول فوق مهمند و هرکدام در جای خود ارزشمندند و نمی توان آن ها را نادیده گرفت. اصول استنباط باید با ملکه اجتهاد به نحوی در ذهن مجتهد سامان یابد که در تزاحم ها و تعارض ها قدرت تشخیص و انتخاب ایجاد کند. اما به نظر می رسد اصول زیر خصوصاً در بحث فهم عمل سیاسی و کنش سیاسی، اهمیت ویژه داشته باشند؛

- اصل ولایت: چنانچه در روایت داریم که اسلام بر پنج پایه بنا نهاده شده است و مهمترین آن ها ولایت است و بقای پایه های دیگر به حفظ و تقویت جایگاه ولایت بسیار مهم و حیاتی است و به تغییر رهبر انقلاب، تضعیف جایگاهی که در روز واپسین، انگشت اشاره او باید گره گشا باشد به مصلحت نیست و درست نیست.
- اصل نفی سبیل
- اصل امکان توافق و امتناع ترافق با مستکبرین (ترافق با توافق تفاوت دارد)
- اصل حفظ نظام
- اصل اصالت رشد مردم
- اصل مصلحت حقیقت مبنا
- اصل مشارکت و عاملیت اجتماعی
- اصل طیفی بودن و پرهیز از نگاه صفر و یکی
- اصل عدالت
- اصل مساوات
- اصل استحکام قدرت درونی
- اصل لزوم حفظ امنیت
- اصل استقلال
- اصل عدم ولایت احد علی احد (آزادی)
- اصل حفظ ساختار
- اصل دفاع از مظلوم و مظلومین
- اصل وفای به عهد
- اصل تقدیم اهم بر مهم

مطالعه موردی ۱

چیستی و مراحل صبر استراتژیک امام

یک مثال اختصاص به بررسی دکترین صبر استراتژیک و موضوعات مرتبط با آن دارد. اتفاقاتی که در طول ۶ سال گذشته در جبهه مقابل دولت نفوذی حسن روحانی، یعنی جناح انقلابیون افتاده است، در دو روش موازی می تواند عنوان گذاری شود:
الف- صبر راهبردی برای اداره امور در جهت رسیدن به اهداف بالاتر و والاتر
ب- عوامل تعدیلی اعم از ایجابی و سلبی برای بازدارندگی در مقابل اقدامات خصمانه تیم نفوذی
اولین مساله در بحث صبر راهبردی، تعریف یا فلسفه آنست. دومین مساله، جایگاه یا جانمائی این دکترین در تاریخ مبارزات حق طلبانه ملت ایران در برابر کفر و استکبار و صهیونیسم جهانی در طول ۴۰ ساله انقلاب و بعد از آنست. مساله سوم اهداف و محدوده این متدولوژی جدید در مدیریت انقلاب در ۶ ساله اخیر می باشد. و آخرین مساله عبارتست از مراحلی که در انجام این تصمیم طی شده و تهیه لیستی از اقداماتی که عنوان صبر راهبردی به خود گرفته است می باشد.
در کنار اقدامات انجام شده تحت عنوان صبر، اقداماتی نیز به عنوان تعدیل کننده هزینه های این صبر راهبردی صورت گرفته است. این اقدامات را می توان تحت عنوان اقدامات بازدارنده دسته بندی کرد. اقدامات بازدارنده مواردی هستند

که گاهی بصورت سلبی باعث شده است که حرکات دولت خنثی شود و گاهی بصورت ایجابی به خنثی سازی کم کاری های دولت منجر شده است.
با روشن شدن مباحث فوق و با نگاه به آخرین وضعیت و شرایط کشور و رفتار نظام زمامداری به عنوان متولی انجام صبر راهبردی و رفتار قوه مجریه و مقننه به عنوان موضوع مورد صبر، می خواهیم آخرین وضعیت صبر راهبردی را بدست بیاوریم.
موارد فوق، موضوعات مورد بحث در این فصل هستند.

◂ فلسفه صبر راهبردی:

وقتی از دید خارجی و تاریخی به نظام امت و امامت نگاه می کنیم، فلسفه اعلام صبر راهبردی از طرف امام جامعه یعنی:
درخواست زمان و صبر برای تطابق یا نزدیک شدن ذهن امت با ذهنیت امام جامعه.
امام جامعه با داشتن اطلاعات، تجربیات مدیریتی، دانش دینی و فقهی، تسلط به تاریخ، تسلط به وضعیت جهان و هر گونه اطلاعات لازم برای هدایت جامعه، درکی از واقعیات و حقایق دارند که دستیابی به آن توسط مردم و حتی نخبگان و خواص به سادگی میسر نیست. به همین دلیل، در برخی مواقع، نیاز به زمانی طولانی برای همگام شدن امت برای درک برخی از اهداف و خواسته های امام جامعه وجود دارد.
امام علی (علیه السلام)، ۲۵ سال صبر کردند تا جامعه به بخشی از آگاهی لازم برسند و البته این درک و همراهی بیشتر از پنج سال و اندی (تا صلح امام حسن مجتبی (علیه السلام)) ادامه نیافت. امام خمینی ۱۵ سال (از ۴۲ تا ۵۷)، صبر کردند تا شرایط و درک لازم در امت بوجود بیاید تا به اولین مرحله از هدف والای خود یعنی سقوط شاه برسند. امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هر یک ۱۰ سال صبر کردند تا یزید به حکومت برسد و شرایط لازم برای درک حقانیت امامت به امت معاصر و سپس امت های بعدی بوجود بیاید. در تمام این زمانها، فلسفه نرمش قهرمانانه در حال عمل بوده است.
البته این توضیح در اینجا ضروری است که همانگونه که ایمان و عمل ۱۰ مرحله یا ۱۰ پله دارد، تطابق ذهن امت با ذهن امام جامعه نیز که تنها با دو وسیله "تقوا" و "بصیرت" قابل دستیابی است می تواند ۱۰ مرحله داشته باشد. هرچه تقوا و بصیرت امت افزایش یابد، زمان این تطابق کوتاهتر خواهد شد.

طبیعی است که توقعات از طبقات مختلف مردم نیز مختلف است. از نخبگان و خواص، داشتن رتبه های ۶ و ۷ و۸ و ۹ انتظار می رود، زیرا آنها با استفاده از ابزار رسانه و سخنرانی و جلسات، باید توده مردم را هدایت کنند. البته هستند خواص یا نخبگان یا حتی برخی از مردم که مانند حضرت سلمان نمره ۱۰ را در کارنامه خود اندوخته اند و هستند از خواص و نخبگانی که در حد نمرات صفر و یک و دو روزگار می گذرانند. اما در مجموع سطح توقعات از توده مردم که به بسیاری از تحلیل ها و اطلاعات دسترسی ندارند حتماً کمتر است و شاید با اندک توصیه ای از سوی امام جامعه به جبهه ها، به خطوط اول مبارزه با دشمن، به خطوط اول امداد به امام جامعه بشتابند اما خواص چسبیده به قدرت و ثروت و پرستیژ و...، با صدها هل دادن و فشار نیز از جای خود حرکت نخواهند کرد.

بهرحال اولین وظیفه امام و افراد و آحادی که به تقوا و بصیرت های عالی دست یافته اند عبارتست از:

تلاش برای افزایش تقوا و بصیرت امت

و تا این دو محقق نشود، صبر راهبردی طول خواهد کشید.

این یکی از وظایف نظام زمامداری اینست که سطح توقعات از طبقات مختلف امت را تعیین و برای دست اندرکاران هدایت جامعه (اعم از رسانه ها و صاحبان تریبون و قدرت و...)، تعیین وظیفه نمایند. تنها آنانی که به این دستورات عمل می کنند رستگارند و لا غیر.

اینکه چه عواملی و روشهائی باعث افزایش تقوا و بصیرت جامعه خواهد شد موضوع این مثال نیست. تنها یک نکته که به فلسفه نوشتن و تدوین این نکته مربوط می شود، دادن اطلاعات صحیح و واقعی به امت از حالات و منویات نظام دیوانسالاری فعلی (منظور قوه مجریه و مقننه) همراه با معیارها و ابزارهای لازم برای قضاوت در مورد این حالات، منویات و وابستگی هاست تا چشم و گوششان باز شوند که چه عناصری برای آنها تصمیم گیری می نمایند. بنابراین با مخفی نگه داشتن ماهیت این دولت، بصیرت هیچگاه حاصل نخواهد شد.

و آخرین نکته اینکه، با توجه به فلسفه ای که در این جا برای صبر راهبردی تعریف شد (ممکن است افراد دیگری فلسفه های بهتری به نظرشان برسد)، امام

جامعـه و امامان گذشـته جامعه، از معصوم تا غیر معصوم، همیشـه در حال صبر و گرفتـن زمان برای ارتقاء فکری امت بوده اند. گاهی نیز مانند امام حسـین (علیه السـلام) بعد از ۱۰ سال به این نتیجه می رسـند که باید از روش های سخت برای اثبات حقانیت استفاده کرده و حتی بچه شیر خواره را نیز به قربانگاه برد. اما صبر راهبردی در حالات خاصی اتفاق می افتد که مشـهورترین آن نرمش قهرمانانه امام مجتبی (علیه السلام) است.

بـرای تحقق صبـر راهبردی رهبری معظـم دکترین نرمـش قهرمانانه را مطـرح و در آن اهدافی را مورد نظر قرار دادند. مطالب زیر، مواردی هسـتند که مسـتقیماً از بیانات رهبری معظم استخراج شده اند:

۱-نرمش قهرمانانه به عنوان یک مانور هنرمندانه برای رسیدن به هدف

۲-فقط در موضوع هسته ای و لاغیر

۳-مانـور هنرمندانـه نبایسـتی بـه معنـای عبـور از خطـوط قرمـز نظـام، یا برگشـتن از راهبردهای اساسی یا عدم توجه به آرمانها باشد.

۴-اتمام حجت با دولت با ذکر مکرر اینکه من خوشبین نیستم و فکر نمی کنم که آن نتیجه ای که ملت انتظار دارد بدست بیاید.

۵-گرفتن بهانه از بهانه جویانی که ممکن بود بگویند اگر شما یک ذرّه عقب نشینی میکردید همه مشکلات حل می شد.

۶-مثـل تجربـه تعلیـق غنی سـازی در سـال ۸۲ و ۸۳، ظرفیت فکری ملت مـا را بالا خواهد برد. یعنی معلوم شـد که با عقب نشـینی و تعلیق و... مشکل حل نمی شود و دشمن دنبال مطلب دیگری است.

۷-تجربه ای است و پشتوانه تجربی ملت ایران را افزایش خواهد داد و تقویت خواهد کرد. ایرادی ندارد اما لازم است ملت بیدار باشد.

۸-یـک تجربه ذیقیمت دیگر برای همه که متوجه شـویم که نشسـت و برخاسـت و حرف زدن با آمریکائی ها، مطلقاً تاثیری در کم کردن دشمنی آنها ندارد و بدون فایده است.

۹-هدف آنها اینست که با بهانه هسته ای، فضای بین المللی را بر ضد ایران حفظ کننـد و بر همین اسـاس بـود که با طراحـی جدید دولـت برای مذاکـره در خصوص

موضوع هسته ای موافقت شد تا این جو جهانی شکسته و ابتکار عمل از طرف مقابل گرفته شود و حقیقت نیز برای افکار عمومی دنیا مشخص شود.
۱۰-ملت ایران این مذاکرات را زیر نظر داشته باشند، اظهار نظرهای بی ادبانه مسؤلان آمریکائی را، دوروئی دشمن و نیات سوء و پلید دشمن را مردم ببینند و دشمن را بشناسند. ببینند که باید یک کشور اقتدار درونی خود را حفظ کند.
همه مطالب فوق در همان چند ماهه ابتدای مذاکرات در توجیه قبول انجام مذاکرات (علیرغم مخالفتهای دو سال قبل از آن)، بیان شد. یعنی فشار دولت منتخب مردم و جو جهانی، نظام زمامداری را مجبور به پذیرش مذاکره و البته با گذاشتن شروط و محدودیت ها و اهدافی روشن کرد.

دستاوردهای دکترین صبر راهبردی

روش دولت در عدم رعایت خطوط قرمز انقلاب و شروط و محدودیت های اعلام شده در همان چند ماه اول آشکار شد. در نتیجه و با توجه به اینکه دولت حسن روحانی تازه از مردم رای گرفته و با بمباران شدید تبلیغاتی (که متاسفانه رسانه ملی نیز در آن نقشی بسزا داشت)، اجازه روشنگری به مردم داده نشده و افکار رهبری در محاق قرار می گرفت. در نتیجه، حضور دولت و پروژه برجام و تمام پروژه های وابسته به آن که ما تحت عنوان "استحاله در سرزمین سوخته" از آن نام می بریم، تبدیل به یک تهدید تمام عیار برای انقلاب شد و می بایستی طراحی جدیدی برای تبدیل این تهدید به فرصت انجام می گرفت (مثل جنگ صدام که ۸ سال زمان برد). این طراحی انجام و با کمک خداوند متعال به جبهه حق و با انواع امدادهای لازم، در طی ۶ سال گذشته دستاوردهای زیر را بدنبال داشت:
۱-بوجود آمدن شرایط لازم برای کادر سازی ایجابی جدید برای ادامه انقلاب.
حضرت امام خمینی، انقلاب را با کادری بسیار اندک و با تکیه بر شبکه مساجد و روحانیت و عملاً با یک حرکت سلبی توسط توده مردم به پیروزی رساند. جوانگرائی اول انقلاب نیز یک ضرورت بود تا از امثال بازرگانها عبور شود، اما این تنها جنگ تحمیلی صدام بود که توانست در طول ۸ سال فشار، کادری را برای مدیریت انقلاب آماده سازد. این افراد پس از جنگ در انواع مسؤلیت ها توانستند انقلاب را به پیش ببرند.

اینک و در ۴۰ سالگی انقلاب که آن کادر پیر شده اند (نمونه آن دولت حسن روحانی)، نیاز به سیبلی بود تا با آن انواع تخصص ها و کادر های لازم ساخته و پرداخته و پخته شوند. این سیبل، همان دولت حسن روحانی با پشتیبانی دشمنان ملت بود تا تحلیلگران جدید، استراتژیست های جدید، نظامیان جوان جدید، متخصصین مختلف در فضای مجازی، در رسانه ها، طلبه های فاضل در حوزه و ... تربیت شوند. این مهمترین برکت صبر راهبردی بود.

۲-طراحی یک نسخه بدل برای نسخه توسعه غربی تحت عنوان دکترین اقتصاد مقاومتی.

این نسخه اگرچه توسط دولت اجرا نشد (زیرا دقیقاً بر عکس اهدافش بود)، اما تبدیل به یک گفتمان شد که حتی همین دولت نفوذی مجبور بود از آن گفتمان استفاده کند و البته عمل هم نکند. بدیهی است عملیاتی شدن این دکترین، نیاز به بستر اجرائی داشت تا پخته و تبدیل به آئین نامه و دستورالعمل شود.

۳-ایجاد فرصت برای طراحی اقتصاد بدون نفت (فارغ از طرح اعلامی اقتصاد مقاومتی اما در راستای آن).

۴-شناخته شدن بخش عظیمی از نقاط ضعف اقتصادی و وابستگی ها.

۵-افزایش حد طاقت (و نه حد مقاومت) مردم در فشارهای اقتصادی و تعیین حد نصابی جدیدی برای طاقت اجتماعی

تفاوت طاقت با مقاومت اینست که یک فردی که در شرایط عادی هیچگاه نمی دود، وقتی یک گرگ به او حمله می کند کیلومترها با سرعت برق می دود و نمی میرد. حد طاقت او دهها کیلومتر دویدن است اما حد مقاومت او یکی دو کیلومتر. راهپیمائی ۸۰-۹۰ کیلومتری اربعین با افزایش طاقت بخاطر عشق به امام بوجود می آید.

۶-فرصتی برای کم شدن روند و سرعت گرایش به اشرافیگری توسط توده مردم.

متاسفانه سالهای بسیاری است که تبلیغات برای افزایش گرایش مردم به اشرافیگری (و مخصوصاً پس از حضور دولت اشرافی حسن روحانی)، باعث شده است که روند مصرف گرائی و چشم و هم چشمی در جامعه رواج یافته و افق سیری ناپذیری در تجمل گشوده شود. این فشار اقتصادی باعث شد که مردم اندکی خود را جمع و جور کنند. به نظر ما، اصولاً یکی از دلایل فرعی طاقت مردم در مقابل فشار اقتصادی شدید فعلی، کم شدن از برج های مردم بجای کم شدن از خرج هایشان است.

۷-بوجود آمدن یک شاخص برای امتحان تک تک آحاد جامعه و هم کل جامعه در مقابل رفتار دشمنان و اوامر امام جامعه و در نتیجه شناسائی نیروهای مخلص و انقلابی و به عبارتی پالایش جامعه.
۸-سقوط خواص و نخبگان بی بصیرت و رو شدن درون و منویات دنیا طلبانه آنها در انواع مسؤلیت ها
۹-رو شدن دست بسیاری از منافقین.
۱۰-تفکیک شدن محافظه کاران به ظاهر انقلابی از انقلابیون واقعی.
۱۱-شناخته شدن بخش عظیمی از نفوذی های دشمن در دستگاههای اجرائی کشور.
۱۲- منفور شدن اشرافیگری در سیستم و نظام دیوانسالاری کشور.
۱۳-شناخته شدن باندها و مافیاهای قدرت در منصوبان و سیستم های غیر رسمی کشور.
۱۴-نزدیک شدن به تجربه مورد نظر در مورد تکیه به غرب و مذاکره با غرب برای پیشرفت کشور با شکست مطلق برجام به عنوان تنها برگ برنده دولت غربگرا.
۱۵-منفور شدن بیشتر آمریکا و در مرحله بعد اروپا نزد مردم بدلیل رفتار های متناقض گفتاری و کرداری و این اواخر انطباق گفتار و کردار آنها با یکدیگر.
۱۶-گرفته شدن بهانه از آمریکا و اروپا در سطح بین المللی در مورد مسائل هسته ای ایران.
۱۷-مشخص شدن منویات اصلی غربی ها از مذاکرات برجام در مهار ایران در سایر مسائل و منابع قدرت ایران (موشکی، منطقه، حقوق بشر و..) برای مردم.
۱۸-سرگرم شدن دشمن (آمریکا و اروپا و دولت مستقر) به مسائل داخلی ایران و غفلت نسبی از مسائل منطقه ای و در نتیجه، حضور مقتدرانه ایران در منطقه و دور خوردن آنها.توضیح اینکه دشمن تصور می کرد با کمک دولت غربگرا و برجام و توافقات پشت پرده آن، آنچنان می تواند دست انقلاب ایران را ببندد که بحث دفاع از مظلوم و خط مقاومت فوراً به خاموشی بگراید. غافل از اینکه یکی از شگردهای رهبری، سرگرم کردن دولت و دشمن به برجام بود تا با اقتدار کامل در منطقه، خط مقاومت را ایجاد و از دریای مدیترانه تا خلیج عدن را زیر سلطه خود بگیرد.

۱۹-افول گفتمان و جایگاه اصلاح طلبان با حمایت آنها از دولت منفور مستقر.
۲۰-عقب نشینی دولتیان از حمایت از فتنه گران ۸۸ در گفتار و تضعیف گفتمان تقلب در انتخابات (البته در عمل بسیاری از نزدیکان رئیس دولت و مسؤلین از فتنه گران بودند).
۲۱-خالص شدن جناح به اصطلاح اصول گرا از ناخالصی ها (با رو شدن منویات درونی به اصطلاح رهبران آن) و جا افتادن نسبی گفتمان انقلابی بودن یا نبودن بجای اصولگرائی و اصلاح طلبی.
۲۲-پالایش قوه قضائیه به عنوان مهمترین عنصر نظارتی در قانون اساسی بدلیل هماهنگی رئیس قبلی آن با دولت و مجلس به عنوان شاخص های غیر انقلابی بودن و عدم انجام وظائف قانونی خود.
۲۳-تجربه مدیریتی بسیار عمیق و سطح بالا در رهبری کشوری با مشخصاتی در هم آمیخته از دولت و مجلسی غربگرا با فشارهای غربگرایان و اصولگریان محافظه کار و مردمی انقلابی... ملغمه ای بی نظیر در طول تاریخ
۲۴-ارتقاء سطح رسانه های مکتوب و مجازی در طول حکومت دولت یازدهم و دوازدهم بصورتی که بجز عدم حضور این نوع از اداره کشور، این ارتقاء بوجود نمی آمد. امروز فضای مجازی دیگر بصورت یکطرفه در اختیار سکولارها و بزک کنندگان غرب نیست.

۱. علل و عواملی که باعث ادامه صبر راهبردی رهبری شد

اکنون بحث بر اینست که چه عواملی وجود دارد که انقلاب اسلامی بایستی این صبر راهبردی را ادامه دهد؟ ذیلاً به مواردی اشاره می شود:
۱-احتمال آشوب و ناآرامی در کشور مانند عملیات تروریستی، تظاهرات خیابانی به طرفداری از دولت، جنگ رسانه ای مخصوصاً در شبکه های مجازی درمورد رد صلاحیت کاندیداها، در مورد تقلب و.. (توجه به استراتژی اخیر حجاریان در مورد جبهه نیم بند و استفاده حداکثری از ضد انقلاب برای انتخابات و همچنین استفاده شدید از فضای مجازی برای ایجاد خط آتش و بقول خودش نشان دادن اینکه ما هستیم و...)
۲-احتمال عکس العمل شدید دولت مستقر از زمان مشخص شدن نتایج انتخابات تا زمان عزل در بهم ریختن هر چه در دست اوست (سرزمین سوخته شدیدتر)

۳-عکس العمل شـدید شبکه نفوذی های شـناخته شده و شناخته نشده (شبکه پنهـان) داخلی در اقتصاد، در صنعت و تولید، در قیمت ارز، در گرانی، کمبودهای مصنوعی، احتکار و... علاوه بر اقدامات رسمی خود دولت
۴-احتمال عدم آمادگی نهادهای رسمی برای مقابله با تغییرات یا نداشتن اطلاعات کافـی بـرای عملیـات (سیسـتم هـای اطلاعاتـی و امنیتـی، نظامـی، قـوه قضائیـه، اقتصادی، صدا و سیما و ...)
۵-عکس العملهای دول خارجی و پشتیبانی صهیونیسم جهانی از دولت مستقر از لحـاظ حقوقی، تهدیدات جدیـد، اقدامات در منطقه، جنـگ نیابتی جدید، جنگ کوتاه مدت و نقطه ای، جنگ روانی، و...
۶-تکمیل نشدن معرفت مردم و تجربه مورد انتظار از مذاکره با غرب و عدم آمادگی توده مردم و نپذیرفتن یا هضم نکردن تغییرات
۷-ضرورت پرداخت هزینه انتخاب های قبلی در مورد مجلس و قوه مجریه توسط مردم
۸-عدم تکمیل پروژه کادر سازی ایجابی برای تشکیل یک دولت حزب اللهی و جوان
۹-عکس العمل شدید صهیونیسم در ترور گسترده انقلابیون در داخل کشور مانند ۷ تیر و ۸ شهریور و جنایت های سراسری منافقین در مورد انقلابیون
۱۰-احتمال برداشت تقابل رهبری با رای مردم
۱۱-عدم همراهی احتمالی علما و مراجع و حوزه علمیه
۱۲-تکیـه برکمـک هـای احتمالـی خداونـد در امدادهـای غیبـی در صـورت توکل و اعتماد به همراه بودن خداوند با مؤمنین (انّ اللهَ معی) و تکیه بر سنت های تاریخی موضوعـات فوق، یک لیسـت کلی از احتمالاتی اسـت که ممکن اسـت در حالات مختلـف و در سـناریوهای مختلـف بـرای چگونگی ادامـه صبر اسـتراتژیک نظام و رهبری می توان برشمرد.

مطالعه موردی ۲

مدل تحلیلی دوگانه ها در ادبیات و کنش رهبر انقلاب

پیاده سازی مدل دوگانه ها در تحلیل فرهنگی اجتماعی شرایط کشور

رهبرِ انقلاب در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری در تاریخِ بیست‌وسوّم اسفندِ سالِ نودوهفت، به سلسله دوگانه‌های معطوف به نوعِ مواجهه‌ی ما با چالش‌ها و دشواری‌های اشاره کردند و درباره‌ی هریک از آنها، توضیح‌هایی ارائه کردند. سخنِ ایشان عام و کلّی بود و هرگونه مواجهه‌ای در هر عرصه‌ای را دربرمی‌گرفت و به قلمروِ خاصی محدود نمی‌شد، امّا در اینجا، تلاش می‌کنیم قلمروِ بحث را به حوزه‌ی فرهنگ، منحصر کنیم و صورت‌بندیِ رهبرِ انقلاب از مواجهه‌ی مطلوب با چالش‌ها را بر چالش‌های فرهنگی تطبیق دهیم. به‌عبارت‌دیگر، مسأله این است که ما باید به چه صورت و نحوه‌ای، به چالش‌ها و گرفتاری‌های فرهنگی بنگریم و باید با آنها چه کنیم؟ دراین‌راستا، لازم است به طرّاحی و تعریفِ چگونگیِ رویارویی خویش با چالش‌های فرهنگی بپردازیم و الگو و قالبی از آنچه را که دراین‌باره، مطلوب و صواب می‌انگاریم، ارائه دهیم. دوگانه‌های مطرح‌شده از سوی رهبرِ انقلاب در این دیدار، عبارتند از: مواجهه‌ی «فعّال/ منفعل»، مواجهه‌ی «ابتکاری/ واکنشی»،

مواجهه‌ی «امیدوارانه/ مأیوسانه»، مواجهه‌ی «دلیرانه/ ترس‌آلود»، مواجهه‌ی «مدبّرانه/ سهل‌اندیشانه»، مواجهه‌ی «تهدیدنگرانه و فرصت‌نگرانه‌ی همزمان/ تهدیدنگرانه یا فرصت‌نگرایانه‌ی محض»، مواجهه‌ی «واقعیّت‌شناسانه/ واقعیّت‌نشناسانه»، مواجهه‌ی «احساس‌مَدارانه/ عقل‌مَدارانه»، مواجهه‌ی «مشروع/ نامشروع»، مواجهه‌ی «تجربه‌گرا/ تجربه‌گریز»، و مواجهه‌ی «خودی‌ستیزانه/ دشمن‌ستیزانه». نگارنده تلاش کرده تا از منظر و موضعِ فرهنگی، به هریک از این دوگانه‌های مفهومیِ متضاد بنگرد و نحوه‌ی عملِ فرهنگیِ تقابلی و چالشی را مشخص سازد.

البتّه رهبرِ انقلاب در ابتدای این گفتار اشاره کردند که عنوان‌ها و سرفصل‌هایی که مطرح می‌کنند، برای مردم مهم است و عامّه‌ی مردم در این زمینه‌ها باید «صاحب‌نظر» باشند و «درک و فهمِ عمیق» داشته باشند، تا در نهایت به یک «فهمِ عمومی در میانِ مردم» دست پیدا کنیم. ازاین‌رو، توصیه کردند که خبرگان، این مضامین را برای مردم، «تبیین» کنند تا به‌صورتِ «گفتمان» و «فهمِ عمومی» دربیایند. این تأکید و حسّاسیّت، بر اهمّیّتِ آن می‌افزاید و نشان می‌دهد که باید درباره‌ی این منطق، گفتمان‌سازیِ اجتماعی انجام شود و ذهن و اندیشه‌ی مردم براین‌اساس، تجهیز و تقویّت شود.

۱. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «فعّال/ منفعل»

به باورِ رهبرِ انقلاب، باید در برابرِ چالش‌ها، «چاره‌اندیشی» و «علاج‌یابی» شود، نه‌این‌که «عجز» و «ناله» شود و مدام، مشکلات به زبان آورده شود، امّا تحرّکی در مقابلِ آنها صورت نگیرد(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷). براین‌اساس، نگاهِ ما به جهانِ انسانی، «اراده‌گرایانه» است؛ ما براین‌باوریم که می‌توانیم ساختارهای به‌ظاهر مقاوم و خلل‌ناپذیر را بشکنیم و در برابرِ توطئه‌ها و نقشه‌های دشمن، تحرّکِ مؤثّر داشته باشیم. به‌این‌ترتیب، در اینجا سخن بر سرِ دوگانه‌هایی از قبیلِ «بازیگری/ تماشاگری»، «حرکت/ سکون»، «پویایی/ ایستایی»، «اعتمادبه‌نفس/ خودباختگی»، «اثرگذاری/ اثرپذیری» است. ما در انقلابِ اسلامی نشان دادیم که «عزم و اراده‌ی راسخ» برای ایجادِ تغییرها و دگرگونی‌های بنیادی داریم و می‌خواهیم در مقابلِ تجدُّدِ غربی، «عالَم و آدمِ متفاوتی» را پدید آوریم و از ذیلِ تاریخِ تجدُّد، خارج شویم. این اراده‌ی رسولانه که حاصلِ آگاهی‌بخشیِ امام

خمینی به توده‌های مردمِ مسلمانِ ایران بود، تحوّلِ بسیار بزرگ و چشمگیری را در ایران رقم زد که غرب را مبهوت و متحیّر ساخت. گام‌هایی که ما اکنون برمی‌داریم و مواجهات و تقابلاتِ این روزهای ما، دشوارتر از آن واقعیّتِ عظیمِ تاریخی نیست. پس تجربه‌ی تاریخیِ عینی و در دسترس، گواهِ آن است که ساختارها و فشارها و تحمیل‌های غربی، غیرشکننده و قهری نیستند. بنابراین، باید راهِ «عمل/ اقدام/ تحرّک» را برگزید و «گره‌گشایی» کرد و به «حلّ‌مسأله‌ها» پرداخت و «راهکارها» و «علاج‌ها»ی منطقی را یافت و به‌کار بست:

بلکه اغلب رنج‌ها را چاره هست چون به‌جدّ جویی، بیاید آن به‌دست

(مثنویِ معنوی؛ دفترِ سوّم؛ بیتِ ۲۹۱۶).

ازجمله، ما باید به‌جای این‌که «معاهده‌های فرهنگیِ» به‌اصطلاح جهانی و در واقع، غربی را بپذیریم، باید پیشاپیش یا در مقابل، سندها و منشورهای بومی و اسلامی بنویسم تا بتوانیم در برابرِ تحمیل‌ها و فشارهای غرب، به راهبردها و جهت‌گیری‌های خود استناد کنیم و اجازه ندهیم غرب از مجرای این قبیل معاهده‌ها و توافق‌نامه‌هایی که مبتنی بر جهان‌بینیِ مادّی و سکولار هستند، فرهنگِ خود را بر جامعه‌ی ما حاکم گرداند. کاری که ما باید به انجام برسانیم، زیرِ بارِ سندهای غربی رفتن یا حاشیه‌ی توضیحی و مشروط بر آنها نگاشتن نیست، بلکه باید «از اساس» و «به‌طورِ مستقل»، زمام و عنانِ ساخته‌وپرداخته‌کردنِ جهانِ فرهنگی‌مان را، خودمان در دست بگیریم و آرمان‌ها و منطقِ فرهنگیِ خود را به‌صورتِ مفصّل و دقیق، بنگاریم و با افتخار، به مجامع و محافلِ غربی، عرضه نماییم. تجربه‌ی تلخِ قبولِ سندِ آموزشیِ دوهزاروسی و به‌اجرانهادنِ پنهانیِ آن، نشان داد که باید از هرگونه اختلاط و مواجهاتِ منفعلانه که ما را ذیلِ تاریخِ تجدُّد قرار می‌دهد، بپرهیزیم و بر «مبادیِ معرفتی و فکریِ مستقلِ خویش»، تکیه کنیم. در غیراین‌صورت، غرب همچنان پیش خواهد آمد و ما را وادار به عقب‌نشینی‌های مستمر و تمام‌نشدنی از ایدئولوژیِ انقلابی خواهد کرد. به‌هرحال، اصلِ سخن این است که ما به‌جای اثرپذیری و رنگ‌پذیری، خوهانِ «درهم‌شکستن» و «بنیانِ تازه نهادن» هستیم و تلاش برای تحقّقِ «تحوّلاتِ زیرساختیِ فرهنگی و فکری» را، خیال‌بافی و دست‌وپا زدن‌های بی‌حاصل در برابرِ روندِ جهانی‌شدنِ فرهنگی قلمداد نمی‌کنیم.

۲. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «ابتکاری / واکنشی»

رهبرِ انقلاب معتقد است که اگر دشمن از ناحیه‌ای حمله می‌کند، باید از ناحیه‌ی دیگر به او حمله شود و میدان و عرصه‌ی مواجهه، تغییر داده شود و به‌گونه‌ای متفاوت با دشمن، برنامه‌ریزی انجام پذیرد(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷). باید طوری عمل کرد که محاسبات و پنداشته‌های پیشینیِ دشمن، نقش‌برآب شود و او ناگهان دریابد که ما، زمینِ بازی را تغییر داده و در منطقه‌ای دیگر، به او ضربه‌ی کاری زده‌ایم. دشمن با این توجیه که رفتارِ ما در برابرِ او، یک «واکنشِ محض و ساده» است، آن را پیش‌بینی می‌کند و برای آن، طرحِ ثانویه درنظرمی‌گیرد، امّا اگر ما از زاویه‌ی دیگری وارد شویم و تهاجم کنیم، او پریشان و مشوش خواهد شد و تا خود را بیابد، ضربه خورده است. «نوآوری» و «ابداع» در روش‌های مواجهه با دشمن، یک اصلِ اساسی و تعیین‌کننده‌ی سرنوشتِ تقابلِ ما با اوست. ازاین‌رو، باید نه‌فقط رفتارهای ابتدایی و کُنشیِ دشمن را حدس زده و محاسبه کنیم، بلکه پیشاپیش، منطق و سازوکارِ مبدعانه‌ای را برای تهاجمِ متقابل به او، طرّاحی کنیم.

در زمینه‌ی فرهنگی، می‌توان شواهد و مثال‌های مختلفی برای این نظر بیان کرد. به‌طورِ مثال، اگر دشمن از طریقِ یک شبکه‌ی اجتماعیِ وابسته در فضای مجازی، تلاش می‌کند با تصویرسازی‌های دروغین، ذهنیّت و باورهای مردم را نسبت به حقانیّت و کارآمدیِ انقلاب، دگرگون کند و بدنه‌ی اجتماعیِ انقلاب را دچارِ ریزش و سرخوردگی نماید و میانِ مردم و انقلاب، فاصله و جدایی افکند، ما می‌توانیم به‌جای این‌که در همان شبکه‌ی اجتماعی، مسیرِ نبرد و نزاع را در پیش بگیریم و به دشمن حمله کنیم و پاسخِ شبهه‌پراکنی‌ها و اتهام‌های او را بدهیم، با انجامِ عملیّاتِ روانی بر ضدّ آن شبکه‌ی اجتماعیِ بیگانه و اعتبارزدایی از آن، کاربران را به «کوچ» از آن تشویق کنیم. دراین‌حال، تمامِ تلاش و تمرکزِ دشمن را باطل و بیهوده ساخته و بی‌آن‌که در «قلمروِ» او و با «قواعدِ» او بازی کرده باشیم، او را «شکست» داده‌ایم. این در حالی است که شاید اگر به حمله‌ی متقابل در همان عرصه می‌پرداختیم، چون دشمن واکنش‌های محتملِ ما را پیش‌بینی کرده بود، به نتیجه‌ای دست نمی‌یافتیم.

۳. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «امیدوارانه/ مأیوسانه»

روشن است که غرب، از ثروتِ و قدرتِ فراوانی برخوردار است و با تکیه بر همین داشته‌هایش نیز، زورگویی و زیاده‌خواهی می‌کند. این‌چنین ثروت و قدرتِ انبوه و متراکمی، کسانی را که هویّتِ قوی ندارند، دچارِ «هراس» و «بیم» می‌کند، به‌طوری‌که نتیجه‌ی این هراس و بیم، یا «عقب‌نشینی» و «تسلیم» است، یا «مقاومتِ نومیدانه» و «مبارزه‌ی متزلزل». این در حالی است که سرنوشتِ نبرد، تنها به «توانمندی‌های ظاهری و مادّی» وابسته نیست و نباید محاسبه‌های خود را به همین امور، محدود کرد و نتیجه را براساسِ آنها پیش‌بینی نمود؛ زیرا در برابرِ بضاعت‌ها و اندوخته‌های مادّیِ جبهه‌ی کفر و طاغوت، جبهه‌ی اسلامی و انقلابی نیز «تأییدها و امدادهای الهی» را دارد که بر هر قدرتی، غالب و مستولی است. ازاین‌رو، مؤمنانِ انقلابی، هرگز از رحمت و نصرتِ الهی ناامید نمی‌شوند و خود را در مقابلِ ابرقدرت‌های مادّی و بشری، نمی‌بازند، چنان‌که قرآنِ کریم می‌فرماید(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷):

لا تَایئَسوا مِن رَوحِ اللهِ اِنَّه لا یَایئَسُ مِن رَوحِ اللهِ اِلَّا القَومُ الکّٰفِرون(یوسف: ۷۸)

از رحمتِ خدا نومید مباشید، زیرا جز گروهِ کافران، کسی از رحمتِ خدا نومید نمی‌شود.

به‌دلیلِ این‌که خدای متعال، هیچ محدودیّتی ندارد و هرچه که ببخشد و عطا کند، چیزی از ذخایرش کم نمی‌شود و رحمت و لطفش، پایان ندارد، نباید ناامید شد. انسانی که به خدای متعال تکیه می‌کند و چشمِ امید به او دارد، ناامیدی و یأس در دلش راه نخواهد داشت:

انبیا گفتند نومیدی بدست
فضل و رحمت‌های باری، بی‌حدّست
از چنین محسن نشاید ناامید
دست در فتراکِ این رحمت زنید

(مثنویِ معنوی؛ دفترِ سوّم؛ بیت‌های ۲۹۲۱-۲۹۲۲).

و ازطرف‌دیگر، نباید جز به خدای متعال، امید بست:

لَا یَرْجُوَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ إِلَّا رَبَّهُ

هیچ‌یك از شما، جز به پروردگارِ خود، امید نبندد(نهج‌البلاغه؛ ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی؛ حکمتِ ۸۲).

ازاین‌رو، اساسِ کارِ ما در این موجهات، ذکرِ الهی و امیدواری و توکّل به نصرتِ الهی است، چنان‌که حضرتِ موسی و برادرش، وقتی از مواجهه با فرعون، اظهارِ بیم و نگرانی کردند، خدای متعال به آنها پاسخ داد که نهراسید، چون من در کنارِ شما هستم و حالِ شما را درمی‌یابم(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷):

اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى(طه: ۴۲-۴۶)

تو و برادرت، معجزه های مرا ببرید و در یادکردنِ من، سستی مکنید. به‌سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته، و با او، سخنی نرم گویید شاید که پند پذیرد یا بترسد. آن دو گفتند: پروردگارا! ما می‌ترسیم که [او] آسیبی به ما برساند، یا آن‌که سرکشی کند! فرمود: مترسید! من همراهِ شمایم؛ می‌شنوم و می‌بینم.

انقلابِ اسلامی نیز، چنین وضع و موقعیّتی دارد، چنان‌که رهبرِ انقلاب از امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) نقل می‌کند که ایشان گفتند: من از اوّلِ جریانِ نهضت تا حالا می‌بینم که یک دستِ قدرتی، کارهای ما را پیش می‌برد(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷).

ازطرف‌دیگر، نباید توقّع داشته باشیم که حکومتِ اسلامی در دورانِ سیطره‌ی مادّیّت و حکومت‌های مادّی در دنیا به‌وجود بیاید و امّا این قدرت‌های مادّی، ساکت بنشینند و معارضه نکنند. سنگ‌اندازی و خصومت‌ورزیِ دشمن، طبیعی است و اگر چنین نکنند، جای تعجب دارد، امّا مسأله این است که ما باید چونان مؤمنانِ حقیقی و راستین، با دیدنِ معارضه‌جویی‌ها و لشکرکشی‌های جبهه‌ی دشمن، بر ایمان‌مان افزوده شود، نه‌این‌که از مواجهه و تقابل، اظهارِ خستگی و رنجوری کنیم و عافیت و رفاه بطلبیم(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷):

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا(احزاب: ۲۲)

و چـون مؤمنـان، دسـته‌های دشـمن را دیدنـد، گفتند: این همان اسـت کـه خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش، راست گفتند. و جز بر ایمان و فرمان‌برداریِ آنان نیفزود.

از مثال‌های واضح و برجسته‌ی این امر، متزلزل‌شدنِ بخشی از نیروهای مؤمنِ انقلابی از کامیابـیِ «گفتمان‌سـازیِ فرهنگـی» در بسـترِ جامعـه اسـت، به‌طوری‌کـه برخـی از آنها تصـوّر می‌کنند که چنین فعالیّت‌هـای، «بی‌حاصل» و «بیهوده» اسـت و جامعه بـا ارزش‌هـای اسـلامی و انقلاب، هم‌داسـتان و همسـو نیسـت و مـا هرچـه کنیم، به راهِ خویـش می‌رود. ایـن در حالی اسـت که «موفقیّت‌هـا» و «کامیابی‌هـا»ی نیروهای فکـری و فرهنگیِ انقلاب در زمینه‌ی گفتمان‌سـازیِ فرهنگی، کـم و اندک نبوده و ما توانسـته‌ایم گام‌هـای بلنـدی برداریم، چنان‌کـه برخـی از «تولیدهـا» و «محصول‌ها»ی جبهه‌ی فرهنگیِ انقلاب، با اسـتقبالِ بسـیار گسـترده و منحصربه‌فردِ توده‌های مردم مواجـه شـده‌اند و جمعِ وسـعی را با خود همـراه کرده‌انـد. اینک، خط و فکـرِ انقلابی در عرصه‌ی فرهنگ، به یک «جریانِ مقتدر و تثبیت‌شـده» تبدیل گشـته که «بدنه‌ی اجتماعیِ وفادار و همدل» نیز دارد. این‌همه، بسیار امیدبخش و خرسندکننده است.

۴. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «دلیرانه / ترس‌آلود»

مؤمنـانِ انقلابـی، همان‌طور کـه از ناامیدی و افسـردگی گریـزان هسـتند و آن را نافیِ ایمان و باورِ حقیقی به خدای متعال می‌شمارند، دچارِ خوف و دلهره نیز نمی‌شوند و در برابـرِ چالش‌ها و دشـواری‌ها، هراس بـه دل راه نمی‌دهند. این‌همـه بدان دلیل اسـت که اینان از حمایت و هدایتِ الهی برخوردارند(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷):

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ(یونس: ۶۲).

آگاه باشید که بر دوستانِ خدا، نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.

بدین‌جهت، مؤمنانِ انقلابی نه‌فقط از مخاطرات و مصائب هراسناک نمی‌شوند، بلکه درآنجاکه وظیفه‌ی دینی‌اشـان اقتضا دارد، حاضرند در دریای تنگناها و دشواری‌ها، غوطه‌ور شـوند(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷):

خُضِ الغَمَراتِ لِلحَقّ (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۳۱).

در هرجا که باشد، برای خدا به هر دشواری تن در ده.
کسی‌که خوف از خدای متعال داشته باشد و تقوای الهی پیشه کند، چون متّکی به سرچشمه‌ی قدرت‌هاست، از هیچ امری نمی‌هراسد، و این دیگران هستند که از اتّصال و ارتباطِ او با خدای متعال آگاه گردند، مبتلا به ترس خواهند شد:

هر که ترسید از حقّ و تقوا گُزید
ترسد از وی، جن و إنس و هر که دید

(مثنویِ معنوی؛ دفترِ اوّل، بیتِ ۱۴۲۵).

مؤمن باید از چه بترسد، درحالی‌که همه‌ی توانایی‌ها و تحوّلات، ریشه در اراده‌ی الهی دارد و هیچ‌کس فارغ از او، قدرتِ انجامِ هیچ عملی ندارد؟!

شاید یکی از روشن‌ترین و گویاترین مصداق‌های این امر، نحوه‌ی مواجهه‌ی ما با علومِ انسانیِ غربی باشد. ما براین‌باوریم که تولیدِ علومِ انسانیِ اسلامی، افزون‌براین‌که محتاجِ «قدرت و بضاعتِ علمی» است و ما باید خویش را از لحاظِ معرفتی، بازسازی و مجهز گردانیم، به «شهامت و جسارتِ علمی» نیز نیاز دارد؛ چراکه ما در طولِ سده‌ی گذشته، آنچنان در مقابلِ تمدّنِ غربی، «وادادە» و «مرعوب» شده و «خویشتنِ فرهنگی و معرفتی»مان را باخته‌ایم، که حتّی در آنجاکه توانایی‌های فعلیّت‌یافته و محقّق نیز داریم، حرکت و تلاشِ چندانی نمی‌کنیم. این وضع، ریشه‌ی «روحی» و «روانی» دارد و مقوله‌ای از سنخِ «علّت» است نه «دلیل». این احساسِ «خودکمتربینی» و «نتوانستن» در برابرِ علومِ انسانیِ غربی، گویا در عمقِ جان و دل ما خانه کرده و به جزیی از «منِ» ما تبدیل شده و همین است که اجازه نمی‌دهد به «نظریه‌پردازیِ مستقل و مبدعانه» روآوریم و «علومِ انسانیِ اسلامی» ایجاد کنیم. چنانچه این «درد» و «مرضِ» را از خود برطرف کنیم، آن‌گاه «شجاعانه» و «بااعتمادبه‌نفس»، با علومِ انسانیِ غربی، مواجهه خواهیم شد و نظریه‌های آن را به چالش خواهیم کشید و با اقتدار، از این انگاره عبور خواهیم کرد.

۵. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «مدبّرانه/ سهل‌اندیشانه»

مؤمنِ انقلابی، اهلِ غور و تعمّق و تدقیق است و با ندانم‌کاری و اهمال، سرمایه‌ها و اندوخته‌های فرهنگی را به باد نمی‌دهد. اگر انسان در مقامِ محاسبه و سنجش، کم‌کاری کند، مبتلا به خسران خواهد شد، حال‌آن‌که حزم و دوراندیشی، ما را از

گرفتاری‌ها و گزندها، مصون و محفوظ نگاه می‌دارد:
ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ وَ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ
کوتاهی در کار را، پشیمانی بار است، و دوراندیشی را، سلامت در کنار(نهج‌البلاغه؛ ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی؛ حکمتِ ۱۸۱).
چه‌بسا چالش‌ها و تنگناهایی که حاصلِ عدم‌دوراندیشی هستند و ما با دستِ خود، زمینه‌ی شکل‌گیری‌شان را فراهم می‌کنیم، درحالی‌که اگر اهتمام و جدّیّت داشتیم و جوانب و اضلاعِ امر را می‌سنجیدیم، از عواقبِ ناخوشایندِ آن در امان می‌ماندیم. به‌هرحال، مؤمن درباره‌ی مقدّمات و تبعاتِ هر اقدامی، محاسبه می‌کند و می‌کوشد از هر فرصت، بهترین استفاده را کند. امّا کسی‌که دچارِ سهل‌اندیشی است، به پیچیدگی‌ها و جوانب و تبعاتِ امر توجّه نمی‌کند و مخالفِ حزم و دوراندیشی و دقّت است:

کانچه جاهل دید خواهد عاقبت
عاقلان بینند ز اوّل مرتبت
کارها ز آغاز اگر غیب‌ست و سرّ
عاقل اوّل دید و آخر آن مصر

(مثنویِ معنوی؛ دفترِ سوّم؛ بیت‌های ۲۱۹۷-۲۱۹۸).

حساب‌گری و سنجش و ارزیابیِ هوشمندانه، اقتضای عقلانیّت است و مؤمنِ انقلابی که شخصیّتش، جمعِ میانِ عقلانیّتِ و تکلیف است، از هیچ‌یک ازاین‌جهات، غفلت نمی‌کند. کوچک و ناچیز انگاشتنِ خطرها و تهدیدها، یا شتاب‌زدگی و در حساب نیاوردنِ نتایج و عواقبِ امور به‌دلیلِ بی‌توجّهی و سطحی‌نگری، سفاهت و حماقت است و این، آغازِ بدبختی‌ها و بحران‌هاست:

گفت پیغامبر که احمق هرکه هست
او عدوِ ماست و غولِ ره‌زن‌ست
هرکه او عاقل بُود، از جانِ ماست
روح او و ریح او، ریحانِ ماست
عقل، دشنامم دهد من راضیم
زان‌که فیضی دارد از فیاضیم

نبوَد آن دشنامِ او بی‌فایده
نبوَد آن مهمانیش، بی‌مایده
احمق اَر حلوا نهد اندرِ لبم
من از آن حلوای او، اندر تبم
(مثنویِ معنوی؛ دفترِ چهارم؛ بیت‌های ۱۹۴۷- ۱۹۵۱).

ازجمله، کسانی درباره‌ی مرزبندیِ با دشمن، دچارِ سهل‌اندیشی هستند، درحالی‌که نباید «مرزِ اعتقادی» و «مرزِ سیاسیِ» خود را با دشمن، «کم‌رنگ» کنیم؛ چون مرزبندی با دشمن برای «مصونیّت از تهاجمِ نرمِ» او، لازم است. وقتی مرز روشن نبود، دشمن قادر به «نفوذ» و «خدعه» و «فریب» و «تسلّط» خواهد بود، درحالی‌که اگر مرز با دشمن روشن باشد، به‌آسانی قادر به این کارها نخواهد بود، ازجمله، تسلّطِ او بر «محیطِ فرهنگیِ» ما و «فضای مجازی»، محدود خواهد شد. قرآنِ کریم، به‌طورِ قاطع، توصیه می‌کند که مؤمنان، حریم‌ها و حدودِ خود را با غیرمسلمانان، نگاه دارند و اجازه ندهند با اختلاط و درهم‌ریختگیِ مرزها، هضم و مستحیل شوند(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷):

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ اوْلِيَاء تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءكُم مِّنَ الْحَقِّ (ممتحنه: ۱)

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! دشمنِ من و دشمنِ خودتان را به دوستی برمگیرید؛ [به‌طوری] که با آنها اظهارِ دوستی کنید، و حال‌آن‌که به‌قطع، آنان به آن حقیقت که برای شما آمده است [یعنی به اسلام،] کافر هستند.

این‌چنین سهل‌اندیشی‌هایی، هرچند به‌عنوانِ «آزادی» و «پرهیز از تحکّم و تحمیل» و «نارواییِ قطعِ ارتباط با جهان» توجیه می‌شوند، امّا در حقیقت، بر «رهاسازیِ فرهنگی» و «ولَنگاریِ فرهنگی» دلالت دارند و موجبِ پدید آمدنِ «رخنه‌های فرهنگی» می‌شوند، حال‌آن‌که رخنه‌های فرهنگی، همانندِ رخنه‌های اقتصادی، «به‌سادگی» و «در کوتاه‌مدّت»، قابل‌علاج نیستند. فضیلتِ صفتِ حزم و دوراندیشی، در اینجا نمایان و عیان می‌شود؛ کسانی هستند که سعادتِ فرهنگیِ جامعه را فدای منافعِ سیاسیِ روزمره‌ی خود می‌کنند و به روندی که شکل می‌گیرد و آینده‌ای که در اثرِ همین سیاست‌های ناصواب، صورت‌بندی می‌شود، نمی‌اندیشند.

در آیه‌ای، خدای متعال می‌گوید «مؤمنان» باید «مؤمنان» را دوست بشمارند، نه «کافران»، و اگر غیر از این عمل کنند، از «دوستیِ با خدای متعال» خارج شده‌اند:
لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ اوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ (آل‌عمران: ۲۸)
مؤمنان نباید کافران را به‌جای مؤمنان، به دوستی بگیرند، و هرکه چنین کند، در هیچ‌چیز [او را] از [دوستیِ] خدا [بهره‌ای] نیست.
در جای دیگر آمده است که ریختنِ طرحِ دوستی با یهود و نصارا، موجبِ «از آنها به‌شمار آمدن» می‌شود:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اوْلِيَاء بَعْضُهُمْ اوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ (مائده: ۵۱)
ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید، [که] بعضی از آنان، دوستانِ بعضی دیگرند. و هرکس از شما، آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود.
قاعده‌ی اساسی دراین‌باره، قاعده‌ی «نفیِ سبیل» است که ارتباطات و تعاملاتِ مسلمانان را با غیرمسلمانان، «محدود» و «مهار» می‌کند، به‌صورتی‌که نباید غیرمسلمانان بر مسلمانان، «چیرگی» و «غلبه» یابند و زمام و عنانِ امورِ آنها را به‌دست گیرند:
وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (نساء: ۱۴۱.)
و خدا هرگز بر [زیانِ] مؤمنان، برای کافران، راه [تسلّط] قرار نداده است.
لازمه‌ی این‌که کافران بر مؤمنان، «راهِ تسلّط و نفوذ» پیدا نکنند، «مرزبندی» با آنهاست؛ یعنی مؤمنان باید کافران را، «دگرها و اغیارِ فرهنگی» در نظر گیرند و خود را یک «پیکر و واحدِ اجتماعیِ متفاوت و مستقل» به‌شمار آورند. پس «انسدادِ مسیرِ تسلّط»، فرع بر «تمایزخواهی» و «مرزبندی» و «فاصله‌گیری»، و از نتایجِ مترتّب بر آن است.

۶. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «تهدیدنگرانه و فرصت‌نگرانه‌ی همزمان، تهدیدنگرانه یا فرصت‌نگرایانه‌ی محض»

ما در محاصره‌ی مجموعه‌ای از تهدیدها و فرصت‌های فرهنگی قرار داریم؛ نه این‌چنین است که تنها بر فرصت‌های فرهنگی تکیه زده باشیم، نه این‌گونه است که در مقابل‌مان، تهدیدهای فرهنگی ایستاده باشد. فضای واقعی و عینی، ترکیب

و آمیزه‌ای از این دو است، نه خالص و محض، هرچند ممکن است وزنِ یکی بر دیگری غالب باشد. ازاین‌رو، کسانی‌که در تحلیل و تفسیرِ خود، از هریک از تهدیدها یا فرصت‌ها را کنار می‌زنند، دچارِ یک‌سویه‌نگری شده و سخن و برداشت‌شان، معتبر نیست. طریقِ صحیح و منطقی، جامع‌نگریِ فرهنگی است و این عبارت است از در کنارِ یکدیگرِ دیدنِ مزیّت‌ها و محدودیّت‌ها.

نه‌فقط باید فرصت‌ها را دید و چشم بر آنها فرونبست، بلکه باید آنها را دریافت. غنیمت‌شمردنِ فرصت‌ها، لازمه‌ی حکمت است، چون فرصت‌ها، ماندگار و پایدار نیستند و اغلب این‌طور است که باشتاب و به‌ناگهان، از دست می‌روند. پس باید مجال‌ها و موقعیّت‌های خیر را شناخت و به‌کار گرفت:

الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ

فرصت، چون ابرِ گذران است، پس فرصت‌های نیك را غنیمت بشمارید(نهج‌البلاغه؛ ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی؛ حکمتِ ۲۱).

دراین‌باره، می‌توان به «فضای مجازی» به‌مثابه یک مسأله‌ی فرهنگی اشاره کرد. از این منظر، فضای مجازی نه «فرصتِ محض» است نه «تهدیدِ محض»، بلکه از جهتی باید آن را فرصت قلمداد کرد و از جهتی تهدید. درکِ رهبرِ انقلاب از فضای مجازی، مبتنی بر «ابزارنگاریِ» آن است؛ یعنی ایشان معتقدند که فضای مجازی، همانندِ «وسیله»ای است که می‌تواند در خدمتِ «غایات» و «مقاصدِ» گوناگون قرار گیرد و این‌طور نیست که به‌صورتِ «ذاتی» و «اصالی» بتوان صفاتِ ارزشی یا ضدّارزشی به آن نسبت داد، بلکه اظهارنظر دراین‌باره، وابسته به نسبتی است که با فضای مجازی برقرار می‌شود. به‌بیان‌دیگر، فضای مجازی به‌عنوانِ یک ابزار و یک واقعیّتِ فن‌آورانه، «شریرِ بالذات» نیست و نباید آن را به‌طورِ کلّی، نفی و انکار کرد، بلکه احکامِ ارزشیِ معطوف به آن، متوقف بر نوعِ نسبتی است که انسان با آن برقرار می‌کند. براین‌اساس، چون اکنون وضع به‌گونه‌ای است که فضای مجازی در اختیارِ قدرتِ استکباریِ غربی است و این قدرت‌ها، به هر ابزاری و ازجمله به فضای مجازی، به‌مثابهِ امری می‌نگرند که می‌تواند در راستای مقاصدِ شیطانی و سلطه‌طلبانه‌اشان قرار گیرد، باید آن را بیشتر و در شرایطِ کنونی، یک «تهدید» به‌شمار آورد، مگر آن‌که بتوانیم فضای مجازیِ «مستقل» و «بومی» ایجاد کنیم که زیرِ «سیطره‌ی غرب» نباشد. دراین‌حال،

باید فضای مجازی را یک فرصت و مزیّتِ تاریخیِ کم‌نظیر قمداد کرد که به بسط و تثبیتِ حقّ، مساعدتِ فراوان می‌کند. ازاین‌رو، کسانی‌که این دو سطح و شأن را از یکدیگر تفکیک نمی‌کنند و «حکمِ کلّی و مطلق» می‌دهند، به‌خطا می‌روند؛ چه آنان که بی‌توجّه به چیرگیِ نظامِ لیبرال- سرمایه‌داری بر فضای مجازی، از آن دفاع می‌کنند و بهره‌گیریِ حداکثری از آن را مطلوب می‌انگارند، و چه آنان که به‌دلیلِ ضدّیّت با فن‌آوری و تمامِ محصولات و نتایجِ تمدّنِ غربی، فضای مجازی را برنمی‌تابند و اساس و هویّتِ آن را مذموم و قبیح می‌شمارند. هر دوی این نگاه‌ها و برداشت‌ها، ناشی از «یک‌سویه‌نگری» و غفلتِ از جوانبِ فرصت‌آفرین یا تهدیدزای فضای مجازی است.

۷. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «واقعیّت‌شناسانه/ واقعیّت‌نشناسانه»

این‌که ما در چه موقعیّت و جایگاهی قرار داریم و اوضاع و احوالِ دشمن چگونه است، به‌معنیِ شناختنِ واقعیّت‌هاست(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷). ما باید نوعی «خودآگاهیِ تاریخی» در خویش ایجاد کنیم تا هم انقلابِ اسلامی را دریابیم و هم عالَمِ فرهنگیِ پس از آن را، و هم بدانیم که نسبتِ به عوالمِ فرهنگیِ دیگر، باید چگونه رفتار کنیم. اگر ذهنیّتِ ما، خیال‌بافانه و گسسته از واقعیّت باشد، واقعیّت، خود را با آن مطابق نخواهد کرد، بلکه این تعارض و ناهمخوانی، به شکست و ناکامیِ ما خواهد انجامید. این امر به‌طورِ خاص ازاین‌جهت اهمّیّت دارد که دشمن در این چند سال، بسیار تلاش کرده انقلاب را ضعف و ناتوان، و خود را قوی و برتر نشان دهد. ازآنجاکه ملاکِ صدق و کذب، خودِ واقعیّت است، پس باید واقعیّت را به‌روشنی شناخت و گرفتارِ تصویرهای برساخته‌ی دروغین نشد. در جهانِ کنونی، رسانه‌ها میانِ ما و واقعیّت‌ها، فاصله و حائل ایجاد کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند ما به‌طورِ مستقل و مستقیم، با واقعیّت روبرو شویم و درکِ بی‌واسطه و دست‌اوّل پیدا کنیم، بلکه باید گفت رسانه‌ها از آنچنان قدرتی برخوردار شده‌اند که حتّی ما را ادراکات و برداشت‌های شخصی و مسقیم‌مان نیز منصرف می‌کنند و تصویرهای ساختگیِ خود را تحمیل و القاء می‌نمایند. البتّه نه همه‌ی رسانه‌ها این‌گونه‌اند، و نه می‌توان توصیه کرد که مردم، رسانه‌ها را کنار نهاده و به مشاهده‌های مستقیمِ خود بسنده کنند، امّا می‌توان و باید به مردم توصیه کرد

که در مقابلِ حجمِ انبوه و ویرانگرِ تصویرپردازی‌های مغرضانه‌ی بسیاری از رسانه‌ای، در پیِ کسبِ سوادِ رسانه‌ای باشند تا به‌سادگی، فریب نخورند و رسانه‌های نتوانند صورت‌های دروغین از واقعیّت را در ذهن‌شان ایجاد کنند. مخاطبِ ما نباید در مقابلِ رسانه‌ها، منفعل و پذیرا باشد و طوطی‌وار و بی‌اراده، گفته‌های رسانه‌ها را تکرار کند، بلکه باید از قدرتِ تجزیه‌وتحلیل و گزینشِ فعّال برخوردار باشد و بتواند صدق‌وکذب و خطاوصواب را از یکدیگر بازشناسد.

البتّه وقتی از واقعیّت و مطلوبیّتِ واقع‌نگری سخن به میان می‌آید، غرض این نیست که تنها به «واقعیّت‌های منفی و بازدارنده» پرداخته شود، بلکه «واقعیّت‌های مثبت و پیش‌برنده» نیز پاره‌ای از واقعیّت هستند. پس این دو را باید در کنارِ یکدیگر دید، حال‌آن‌که برخی وقتی از ضرورتِ واقع‌نگری سخن می‌گویند، مقصودشان اشاره به محدودیّت‌ها و تنگناهاست. ازجمله، واقعیّت‌های فرهنگیِ جامعه‌ی ما، در کنارِ آسیب‌ها و آفت‌هایی که قابل‌اغماض نیستند، وجوه و اضلاعِ درخشان و نیکو نیز دارند، چنان‌که اوّلاً جامعه‌ی ما از لحاظِ تاریخی، ریشه‌ها و خاستگاه‌های بسیار عمیقِ دینی دارد و دین در لایه‌های مختلفِ زندگیِ مردم، حضور و تأثیر دارد؛ ثانیاً ما ذخایر و اندوخته‌های فرهنگیِ فراوان داریم که زنده و کارساز و قوی هستند و کافی‌ست آنها را بازسازی و بازتولید کنیم و به عرصه‌ی نبرد و نزاعِ فرهنگی سوق دهیم؛ ثالثاً فرهنگِ اسلامی از عناصر و اجزایی - همانندِ عقلانیّت و انعطاف‌پذیری و چندبُعدی‌بودن و ... - برخوردار است که به آن، اقتدار و استحکام بخشیده‌اند؛ رابعاً انقلاب توانسته ارزش‌های اسلامی و انقلابی را استمرار دهد و در نسل‌های انقلاب‌نادیده و نوظهور، تداوم ببخشد و اجازه ندهد حرکتِ تکاملی‌اش در گذرِ زمان، متوقف بماند. این ظرفیّت‌ها و قابلیّت‌ها، از آنچنان اهمّیّت و ارزشی برخوردارند که می‌توانند نه‌فقط در ساحتِ ملّی، به شکل‌گیریِ دولت و جامعه‌ی نیرومند و اثرگذار کمک کنند، بلکه به پایه‌های فرهنگیِ پدید آمدنِ تمدّن تبدیل شوند.

۸. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «احساس‌مَدارانه / عقل‌مَدارانه»

«رهاشدگیِ احساسات»، صواب و به‌صلاح نیست، بلکه «مهارِ احساسات» و «خرج‌کردنِ احساسات به‌قدرِ لازم»، صحیح است. یکی از مواردی که ممکن است ما از آن ضربه بخوریم و گاهی هم ضربه‌هایی از آن خورده‌ایم، «عدم‌مهارِ احساساتِ عمومی» است.

ما به جوان‌ها اعتماد می‌کنیم امّا احساساتِ جوان‌ها نباید به‌صورتِ «رها»، در جامعه حکم‌فرمایی کند(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷). آری، احساسات و هیجاناتِ عاطفی را نباید نفی کرد و تنها در پیِ استدلال‌های خشکِ عقلی بود، امّا در اینجا، سخن بر سرِ تعدیلِ احساسات است، نه نفیِ آنها. احساسات نباید بر وجودِ انسان، حاکم باشند و مبنا و چارچوب قرار گیرند، بلکه زمام و عنانِ رفتارهای انسان، باید در دستِ عقل قرار داشته باشد و احساسات و عواطف نیز در سایه‌ی حاکمیّتِ عقل، مجاز و روا هستند. احساساتِ رها از قیودِ عقلی و منطقی، به اعتبارِ اجتماعیِ ارزش‌های فرهنگی، آسیب می‌رسانند و بهانه و دستاویز در اختیارِ نیروهای غیرانقلابی قرار می‌دهند تا به اتهام‌پراکنی و تخطئه بپردازند:

احمقان، سرور شدستند و ز بیم
عاقلان، سَرها کشیده در گلیم

(مثنویِ معنوی؛ دفترِ چهارم؛ بیتِ ۱۴۵۲).

ازجمله عیوبِ احساس‌مداری و هیجان‌زدگی، «بی‌صبری» و «شتاب‌زدگی» و پابه‌زمین‌کوبیدن به این بهانه که کار به‌سرانجام نرسید و دیر شد، است، درحالی‌که همه‌چیز، باسرعت انجام نمی‌گیرد و هرچیزی، قدری و اَجَل و اَمَدی[1] دارد(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷). این‌چنین تعجیل‌هایی، توفیق‌هایی را از ما سلب خواهند کرد:

صبر کن بر کارِ خضری بی‌نفاق
تا نگوید خضر، رو هذا فراق

(مثنویِ معنوی؛ دفترِ سوّم؛ بیتِ ۲۹۷۰).

بلکه ممکن است در اصلِ ایمانِ ما نیز، خلل و نقصان ایجاد کند:

عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ

و بر شما باد به شکیبایی، که شکیبایی، ایمان را چون سر است تن را، و سودی نیست تنی را که آن را سر نبود، و نه در ایمانی که با شکیبایی همبر نبود(نهج‌البلاغه؛ ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی؛ حکمتِ ۸۲).

---

۱. پایان، سرآمد.

به‌طورکلّی، هرچند رهبرِ انقلاب، «عواطفِ و احساساتِ اسلامی و انقلابی» را می‌ستایند و معتقدند نظامِ جمهوری‌اسلامی، متّکی رابطه‌ی عمیقِ قلبی و باطنیِ مردم با آن است، امّا درعین‌حال، تأکید می‌کنند که باید به‌دنبالِ ایجادِ «ریشه‌های فکری و معرفتی» نیز بود و تصوّر نکرد که شور و هیجان می‌تواند همه‌ی گره‌ها را بگشاید و ما را از چالش‌ها و دشواری‌ها عبور دهد. احساس‌های انسان، اغلب «موقعیّتی» و «وابسته به شرایط» هستند و چه‌بسا با تغییر کردنِ اوضاع، آنها نیز تغییر کنند. این در حالی است که معرفت و عقلانیّت، بسیار «پایدارتر» و «مستحکم‌تر» است و همه‌ی تنش‌ها و تکانه‌های نمی‌توانند آن را از پای درآورد. ازاین‌رو، فعالیّت‌ها و مواجهاتِ فرهنگی، باید برخاسته از استدلال‌های منطقی و عقلانی باشند و به احساسات و عواطف، بیش از عاملِ کمک‌کننده و تسهیل‌گر، بها داده نشود.

۹. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «مشروع/ نامشروع»

دین، هم «روش‌ها» را پیشنهاد می‌کند و هم «ارزش‌ها». به‌عبارت‌دیگر، دین تنها «مقاصد» و «آرمان‌ها» را بیان نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد از هر روشی برای رسیدن به آنها استفاده شود، بلکه درباره‌ی «سازوکارها» و «مسیرها» نیز، حکم و قاعده دارد. به‌این‌ترتیب، روش‌ها نیز به‌نوعی ارزش هستند و نمی‌توان آنها را «خنثی» و «بی‌طرف» قلمداد کرد و با این توجیه که چون «هدف»، مقدس و متعالی است، می‌توان هر «وسیله»‌ای را انتخاب کرد. پس «ارزش‌های دینی»، «روش‌های دینی» را برمی‌تابند و نمی‌توان «روش‌ها» را از قلمروِ «شرع»، بیرون کرد. ازاین‌رو، امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- درباره‌ی این‌که «رعایتِ ضوابط و حدودِ شرعی»، همواره ضرورت دارد و اقتضای «تقوا» است، می‌فرماید(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷): لَو لَا التُّقی لَکُنتُ اَدهَی العَرَب (کافی، ج ۸، ص ۲۴): اگر تقوا نبود، زیرک‌ترین عرب بودم.

ما به‌هیچ‌رو، حقّ دخل‌وتصرّف در شرعِ مقدس را نداریم و نمی‌توانیم حلال و حرام خدای متعال را تغییر دهیم. دین، همه‌ی دین است، و دین، همان است که از ابتدا بوده است:

حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ لَا یَکُونُ غَیْرُهُ وَ لَا یَجِیءُ غَیْرُهُ

حلالِ محمّد، همیشه تا روزِ قیامت، حلال است، و حرامش، همیشه تا روزِ قیامت، حرام. غیرِ حکمِ او، حکمی نیست و جز او، پیغمبری نیاید(ابی‌جعفرمحمدبن‌یعقوب کلینی؛ اصولِ کافی؛ ج ۱؛ ترجمه‌ی سیدجواد مصطفوی؛ روایتِ ۱۹؛ ص ۷۵).

چون بر حضرتِ امیر-علیه‌السلام- خُرده گرفتند که چرا بیت‌المال را مساوی بخشیده است، ایشان تصریح کرد که نباید به‌واسطه‌ی ظلم، به پیروزی دست یافت:

أَ تَأْمُرُونِّي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ

مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم‌کردن درباره‌ی آن‌که والیِ اویم؟!(نهج‌البلاغه؛ ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی؛ خطبه‌ی ۱۲۶).

ایشان آن اندازه نسبت به رعایتِ حدود و قیودِ شرعی، ملزم و متعهد بودند که هر حالی را دشوارتر از حالی می‌دانند که حقّی را تضییع کرده باشند:

وَ اللَّهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً أَوْ أُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِباً لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبِلَى قُفُولُهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا (سید رضی؛ نهج‌البلاغه؛ ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی؛ خطبه‌ی ۲۲۴).

به خدا، اگر شب را روی اشترِ خار مانم بیدار، و ازاین‌سو بدان سویم کِشند در طوق‌های آهنین گرفتار، خوش‌تر دارم تا روزِ رستاخیز بر خدا و رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درآیم، بر یکی از بندگان ستمکار، یا اندك چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار. و چگونه بر کسی ستم کنم به‌خاطرِ نفسی که به کهنگی و فرسودگی، شتابان است و زمانِ ماندنش در خاك، دراز و فراوان.

ازاین‌رو، ایشان براین‌باور بود که چنانچه میانِ دین و دنیا، تزاحم افتاد، باید جانبِ دین را گرفت و ارزش‌های دینی را به بهانه‌ی خواسته‌ها و مطالباتِ دنیایی، کنار نزد:

إِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ

بدانید که زیان نمی‌رساند شما را ضایع‌شدنِ چیزی از دنیای شما، ازآن‌پس‌که اساسِ دینِ خود را پاس بدارید. بدانید که سودی نبخشد شما را پس از ضایع‌کردنِ دین‌تان، آنچه از دنیای خود در ضبط آرید(نهج‌البلاغه؛ ترجمه‌ی سیدجعفر شهیدی؛ خطبه‌ی ۱۷۳).

کسانی تصوّر می‌کنند که چون در پیِ سوق‌دادنِ مردم به‌سوی ارزش‌های اسلامی و انقلابی هستند، می‌توانند از هر وسیله‌ای استفاده کنند و قداستِ هدف، موجبِ مشروعیّتِ استفاده از هر منطق و ابزاری می‌شود، درحالی‌که باید میانِ وسیله و هدف، تناسب برقرار باشد و این‌طور نیست که بتوان از روش‌های ناصواب را برای وصول به آرمان‌های مقدس و عالی به‌کاربست. براین‌اساس، رهبرِ انقلاب با استفاده از بازی‌های رایانه‌ای در مسجدها برای جذبِ کودکان و نوجوانان مخالف هستند، و همچنین برپاییِ کنسرتِ موسیقی در دانشگاه‌ها را برنمی‌تابند، و اردوی مختلطِ دانشجویی را مشروع نمی‌انگارند.

۱۰. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «تجربه‌گرا/ تجربه‌گریز»

دو بار از یک سوراخ گزیده‌شدن، ناشی از کنار نهادنِ تجربه‌هاست، و این، خلافِ حکمت و تدبیر است. انقلاب در طول‌های دهه‌های گذشته، به انبوهی از تجربه‌های تلخ و شیرین دست یافته و بسیاری از فرض‌ها و نظرها را در محکمه‌ی عمل، سنجیده است و درستی و نادرستیِ آنها را در بسترِ واقعیّت، مشخص کرده است. به‌این‌سبب، دیگر به‌جا و موجّه نیست که در دهه‌ی پنجم انقلاب نیز، دوباره مسیرِ «آزمون‌وخطا» را در پیش گیریم و حرف‌های تجربه‌شده را، از نو تجربه کنیم، بلکه باید گذشته را بازخوانی کرد و از تجربه‌های متراکم و متعدّد، «درس‌ها» و «عبرت‌ها»ی فراوان اندوخت و «خطاها» و «لغزش‌ها» را تکرار و بازتولید نکرد. جامعه‌ای که حافظه‌ی تاریخی ندارد و به گذشته، نظر نمی‌افکند و همواره از سطرِ نخست شروع می‌کند، هزینه‌های گزاف و نامعقول را به خود تحمیل می‌کند و به «معرفتِ تاریخیِ انباشته» دست نمی‌یابد.

قرآنِ کریم در آیاتِ مختلفی، به «تجربه‌اندوزی» و «عبرت‌گیری از گذشته» توصیه کرده و تاریخ سپری‌شده را یادآوری کرده تا انسان‌ها، وضع و حالِ خود را متناسب با آنچه که در گذشته واقع شده، تغییر دهند:

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُواْ فِي الأَرْضِ فَانْظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (آل‌عمران: ۱۳۷)

به‌قطع، پیش از شما سنّت‌هایی [بوده و] سپری شده است. پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجامِ تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

در آیه‌ی دیگری آمده است:
فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ (حج: ۴۵- ۴۶)
و چه بسیار شهرها را که ستمکار بودند، هلاك‌شان کردیم و [اینك] آن [شهرها،] سقف‌هایش فرو ریخته است، و [چه بسیار] چاه‌های متروك و کوشك‌های افراشته را. آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟!
رهبرِ انقلاب در سال‌های آغازینِ دهه‌ی هفتاد، مفهومی را مطرح کردند که ریشه همین نوع نگاه داشت؛ ایشان که نگران از پاره‌ای جهت‌گیری‌های اشرافی و غیرانقلابیِ نیروهای تکنوکرات بودند، مفهومِ «عبرت‌های عاشورا» را بیان نموده و گفتند همچنان که در جامعه‌ی دست‌پرورده‌ی رسولِ اکرم، «تحوّلاتِ ضدّارزشی» به نقطه‌ای رسید که پنجاه‌سال پس از رحلتِ ایشان، فرزندِ بزرگوارِ ایشان را در قیامِ کربلا، به فجیع‌ترین صورت به شهادت رساندند، جامعه‌ی ما نیز ممکن است دستخوشِ «استحاله‌ی درونی» و «عبور از ارزش‌ها» شود. به‌عبارت‌دیگر، اگر جامعه‌ی صدرِ اسلام با وجودِ آن‌همه کوشش‌ها و مجاهدت‌های بی‌مثالِ رسولِ اکرم، دچارِ انحطاطِ معنوی می‌گردد و از ارزش‌های اسلامی، تهی می‌شود، جامعه‌ی ما به‌طریق‌اولی، از چنین خطرِ بزرگ و ویرانگری در امان نیست. ازاین‌رو، باید به‌شدّت از انقلاب مراقبت کرد که «ارزش‌ها» به «ضدّارزش‌ها» تبدیل نشوند و جامعه در برابرِ واقعه‌ای همانندِ واقعه‌ی عاشورا، سرافکنده و مردود نگردد. این امر نشان می‌دهد که باید از تاریخ، عبرتِ فرهنگی گرفت و سنّت‌ها و قواعدِ فرهنگیِ حاکم بر جامعه را شناخت و اتّفاق‌ها و رویدادها را پیش‌بینیِ آسیب‌شناسانه کرد.

۱۱. دوگانه‌ی مواجهه‌ی «خودی‌ستیزانه/ دشمن‌ستیزانه»

رهبرِ انقلاب توصیه می‌کند که به‌جای «خویش‌تخریبی» و «اتهام‌پراکنی در جبهه‌ی خودی‌ها»، به تعبیرِ امام خمینی باید هرچه فریاد دارید، بر سرِ آمریکا بکشید(حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ در دیدارِ اعضای مجلسِ خبرگانِ رهبری؛ ۲۳ اسفند ۱۳۹۷).
جبهه‌ی اسلامی و انقلابی، در مقابلِ جبهه‌ی گسترده‌ی طاغوت‌های تجدُّدی قرار

دارد که از امکان‌ها و مقدورهای فراوان برخوردارند و در این دوره‌ی تاریخی، هرچه در توان داشته‌اند را به صحنه‌ی کارزار آورده‌اند تا انقلاب را براندازند و طومارِ حکومتِ دینی را درهم‌بپیچند. به‌این‌ترتیب، ما در وضعیّتِ نامتوازن و نابرابر قرار داریم و باید از تمامِ ظرفیّت‌ها و قابلیّت‌های خویش در راستای مقاومت استفاده کنیم. بدیهی است که دراین‌حال، «دامن‌زدنِ به اختلافات و منازعاتِ درونی» و «شدّت‌بخشیدن به شکاف‌های میانِ نیروهای خودی»، خطای بزرگ و مهلکی است که موجباتِ غلبه‌ی دشمن بر ما را فراهم می‌آورد. هرچند وحدت و همبستگی، یک ارزشِ مطلق نیست و هر نوع همگرایی و اتّحادی را نباید مطلوب انگاشت، امّا چنانچه معیارها و قواعدِ اساسی، برخاسته از «فکرِ اسلامی و انقلابی» باشند، باید مدارا ورزید و یکدیگر را برتابید. تنها دراین‌حال است که «هم‌افزایی» و «تعاون»، ممکن می‌شود و یک «جبهه‌ی متراکم و حداکثری»، در مقابلِ غربِ تجدُّدی شکل می‌گیرد.

روشن است که نیروهای فکری و فرهنگیِ جبهه‌ی انقلاب، در همه‌ی مسأله‌ها و موضوع‌ها، «اشتراک‌نظر» و «اتّفاق‌رأی» ندارند، بلکه شکاف‌ها و فاصله‌هایی وجود دارد، امّا نباید «اختلاف‌های فرعی و حاشیه‌ای» را برجسته و عمده کرد و به جانِ یکدیگر افتاد. باید ضریبی از «تکثّر» و «تعدّد» را پذیرفت و انتظار نداشت همه چونان ما، فکر و عمل کنند و تابع و تسلیم گفته‌های ما باشند. این وضع، نه ممکن است و نه مطلوب. آنچه که مهم است، این است که نیروهای فکری و فرهنگیِ انقلاب، به ذاتیّات و مقوّماتِ انقلاب، متعهد و مقیّد باشند و عناصر و اجزای ایدئولوژیِ انقلابی را از آن حذف نکنند. مرزبندی‌ها و جبهه‌گیری‌ها، باید براین‌اساس باشد، نه «سلیقه‌های شخصی» و «تعصّباتِ گروهی». وحدتی که از طریقِ «همسان‌سازیِ آمرانه و خودمرکزبینانه» صورت بپذیرد، هیچ درصدی از «تفاوت» و «تنوّع» را برتابد، مطلوب نیست. اگر این قاعده را قبول کنیم، بسیاری از «منازعات و درگیری‌های درونی» را کنار خواهیم گذاشت و مبتنی بر «اخلاق و مدارای اسلامی» با یکدیگر رفتار خواهیم کرد و به «بهانه‌های کوچک و فرعی»، یکدیگر را تخریب نخواهیم کرد، بلکه برعکس، به «مودّت» و «تعاون» رو خواهیم آورد و برادرانه و صمیمانه، «هم‌افزایی» خواهیم کرد.

[۱]. در این مجال، یازده دوگانه‌ی مفهومیِ متضاد، تحلیل و تفسیر شدند که ناظر به نحوه‌ی مواجهه‌ی انقلاب با چالش‌های فرهنگی هستند: مواجهه‌ی «فعّال/

منفعل»، مواجهه‌ی «ابتکاری/ واکنشی»، مواجهه‌ی «امیدوارانه/ مأیوسانه»، مواجهه‌ی «دلیرانه/ ترس‌آلود»، مواجهه‌ی «مدبّرانه/ سهل‌اندیشانه»، مواجهه‌ی «تهدیدنگرانه و فرصت‌نگرانه‌ی همزمان/ تهدیدنگرانه یا فرصت‌نگرایانه‌ی محض»، مواجهه‌ی «واقعیّت‌شناسانه/ واقعیّت‌نشناسانه»، مواجهه‌ی «احساس‌مَدارانه/ عقل‌مَدارانه»، مواجهه‌ی «مشروع/ نامشروع»، مواجهه‌ی «تجربه‌گرا/ تجربه‌گریز»، و مواجهه‌ی «خودی‌ستیزانه/ دشمن‌ستیزانه». هرچند درباره‌ی هریک از این دوگانه‌ها، شرح داده شد، امّا اضلاعی دیگری از بحث، محتاجِ شکافتن و بسط‌دادن هستند، ازجمله این‌که باید اشکال‌ها و شبهه‌هایی که دربارَه‌ی آنها تاکنون مطرح شده، پاسخ گفته شوند. این دوگانه‌ها، مشتمل بر نام‌ها و عنوان‌هایی است که جریانِ غیرانقلابی را نشانه گرفته و رویکردِ آنها نسبت به چالش‌ها را نقد و ابطال می‌کند، امّا ازآن‌سو، نیروهای فکریِ این جریان نیز، واردِ بازیِ زبانی و جنگِ گفتاری شده و می‌کوشند با تعابیرِ متقابل، از خود دفاع کنند.

[۲]. تأمّلاتِ این بحث، از جنسِ مباحثِ «نظری» و همچنین «راهبردی» بود، به‌این‌صورت‌که هم تاحدّی درباره‌ی خاستگاه‌ها و دلایلِ نظریِ این دوگانه‌ها سخن گفته شد، و هم جهت‌گیریِ تجویزیِ کلان و پهن‌دامنه دنبال شد. چنانچه معتقدیم که انقلابِ اسلامی، بیش از هر چیز، انقلابی فرهنگی است و از متنِ ارزش‌های الهی و اسلامی برخاسته و غایتِ آن نیز، کمال و سعادتِ معنوی و قدسیِ انسان است، باید نوعِ نگاه و رویکردِ انقلاب را به فرهنگ و چالش‌های فرهنگی، تئوریزه کنیم و از لحاظ مِعرفتی مشخص کنیم که مبادیِ فلسفی و نظریِ جهت‌گیریِ فرهنگیِ این انقلاب چیست و این مبادی، چه تجویزها و توصیه‌های راهبردی دارند. اگر این دو گامِ «نظریه‌پردازانه» و «سیاست‌پردازانه» برداشته شوند، آن‌گاه می‌توان واردِ عرصه‌ی «عملِ و اقدامِ فرهنگی» شد و جهانِ فرهنگیِ انقلاب را، به‌گونه‌ای جهش‌وار، به پیش برد.

[۳]. رهبرِ انقلاب در بیانیه‌ی گامِ دوّم، به هفت موضوع توصیه کرده‌اند: «علم و پژوهش»، «معنویّت و اخلاق»، «اقتصاد»، «عدالت و مبارزه با فساد»، «استقلال و آزادی»، «عزّتِ ملّی، روابطِ خارجی، مرزبندی با دشمن»، و «سبکِ زندگی». از این میان، سه موضوع به‌صورتِ مستقیم و جدّی، جزوِ حوزه‌ی فرهنگ هستند: «معنویّت و اخلاق»، «استقلال و آزادی» و«سبکِ زندگی»، هرچند موضوع‌های

دیگر نیز مناسباتِ مهمی با فرهنگ دارند. ازطرف‌دیگر، ایشان نسبت به این سه موضوعِ فرهنگی، نگاهِ «انتقادی» و «آسیب‌شناسانه» داشته و پاره‌ای از «مسأله‌ها» و «معضله‌ها»ی آن را برشمرده‌اند تا جوانانِ مؤمنِ انقلابی، به صحنه آمده و «چاره‌اندیشی» و «علاج‌جویی» کنند. حال برای این‌که «مواجهه‌ی» اینان با آن مسأله‌ها و معضله‌ها، دستخوشِ آفت و لغزش نشود، می‌توان «چارچوب» و «قالبِ» طرّاحی‌شده در این مقاله را که معطوف به چگونگی و کیفیّتِ برخورد و رویارویی با چالش‌ها و تنگناهای فرهنگی است، به‌کاربست. اگر بر سرِ این «منطقِ مواجهه» توافق کنیم، می‌توانیم به عرصه‌ی «حلّ مسأله‌ها» و «رفعِ معضله‌ها» وارد شویم و گره‌گشایی کنیم. در غیراین‌صورت، بخشِ بزرگی از توانَ و بضاعت‌مان، صَرفِ مباحثِ پیشینی و ابتدایی خواهد شد و از حرکتِ شتابنده‌ی واقعیّت‌های فرهنگی در آغازِ دهه‌ی پنجمِ انقلاب، عقب خواهیم ماند.

◂ پیاده سازی مدل دوگانه ها در تقابلاتِ گفتمانی رهبرِ انقلاب با سیاست‌های دولتِ غربگرا

۱. در قلمروِ سیاستِ اقتصادی؛ دوگانهٔ «سرمایه‌گذاریِ خارجی، اقتصادِ مقاومتی»

تصوّرِ خامِ دولت غربگرا این بود که «اقتصادِ ملّی»، به‌طورِ کلّی، وابسته به «مناسباتِ ما با غرب» است و دراین‌باره، هیچ راهِ دیگری وجود ندارد، چون گشایشِ اقتصادی، متوقف بر «سرمایه‌گذاریِ خارجی» است و سرمایه‌گذاریِ خارجی نیز فقط در صورتِ «تنش‌زدایی» و «رفعِ تحریم»، ممکن است. به‌این‌ترتیب، تمامِ اهتمامِ دولت غربگرا در حوزهٔ اقتصاد، بر رفعِ تحریم مبتنی شد و همواره به مردم، این‌گونه القاء شد که رشد و گشایشِ اقتصادی، بدونِ حرکت در مسیرِ «مذاکره با غرب»، به‌خصوص ایالاتِ متحدهٔ آمریکا، هرگز میسّر نخواهد بود. دراین‌حال، جامعه نسبت به مذاکره، شرطی شد و گمان کرد که گره‌های معیشتی، از درون و به‌واسطهٔ ظرفیّت‌های بومی، گشوده نخواهند شد. در مقابلِ این روند، رهبرِ انقلاب از آغاز، همواره براین‌باور بود که اوّلاً، با وجودِ حجمِ انبوهِ «داشته‌ها» و «ذخایر» و «ظرفیّت‌ها»ی وطنی، می‌توان بر تحریم پیروز گشت و آن را خنثی نمود؛ ثانیاً، اقتصادِ مبتنی بر سرمایه‌گذاریِ خارجی، اقتصادی

«وابسته» و «پوشالی» و «برون‌زا» است و ثبات و پایداری ندارد؛ ثالثاً، نمی‌توان به نتیجهٔ مذاکره با غربی‌ها، «خوشبین» بود و تعهّدِ آنها را باور کرد؛ رابعاً، «جهان» فقط در «دولت‌های غربی» خلاصه نمی‌شود، بلکه دولت‌های دیگر، اولویّت دارند.

۲. در قلمروِ سیاستِ داخلی؛ دوگانهٔ «نیروهای اشرافی و فتنه / نیروهای انقلابی»

از جملهٔ وعده‌های انتخاباتیِ دولت غربگرا در سالِ نودودو، «رفعِ حصر» بود؛ روحانی می‌دانست که با این وعده می‌تواند آراء بدنهٔ اجتماعیِ اصلاح‌طلبان را از آنِ خود کند و موقعیّتِ انتخاباتی‌اش را بهبود ببخشد. او به‌صراحتِ از چهره‌های اصلیِ «جریانِ فتنه»، حمایت کرد و وعده داد فضای سیاسی را به وضعِ پیش از سالِ هشتادوهشت بازگرداند. براین‌اساس، کوشید از شخصیّت‌های وابسته به جریانِ فتنه و اصلاحات، در دولتِ خود استفاده کند، تا از این طریق، در مسیرِ «عادی‌سازی» و «قبح‌زدایی از جریانِ فتنه»، گام بردارد. ازطرف‌دیگر، روحانی به‌جای آن‌که از چهره‌های تازه‌نفس و جوان و ساده‌زیست استفاده کند، تمامِ چهره‌های «تکنوکرات» و «اشرافیِ» دولتِ سازندگی را به عرصهٔ مدیریّت‌های کلان بازگرداند؛ چنان‌که گویا انقلاب، از تولیدِ کارگزارانِ باکفایت و جوان، عاجز است و باید همچنان از گزینه‌های تکراری و فرسوده استفاده کند. امّا رهبرِ انقلاب، مصمّم و قاطع در برابرِ این راهبرد ایستاد و تصریح کرد که فتنه، «خطِ قرمزِ نظامِ جمهوریِ اسلامی» است و من نسبت به فتنه، «حسّاس» هستم. این قبیل تأکیدها و هشدارهای عمومی، دولت غربگرا را دچارِ انفعالِ نسبی کرد ولی روشن است که باورِ آنها، هیچ‌گاه تغییر نکرد و تنها بنا به محدودیّت‌های گریزناپذیر، تسلیم شدند. دربارهٔ پیری و تنبلی و اشرافی‌گریِ دولتی نیز، ایشان بارهاوبارها تذکّر داد و مدیرانِ دولتی را به «ساده‌زیستی» و «مردمی‌بودن» دعوت کرد و به‌کارگیریِ «جوانانِ مؤمنِ انقلابی» را که با نگاهِ جهادی و انقلابی، کار می‌کنند، راهِ علاجِ مشکلات دانست. امروز در سال‌های پایانیِ دولتِ غربگرا، روحانی به‌خوبی دریافته که راهبردش در انتخابِ مدیرانِ تکنوکرات و مسرف و سوداگر، از بزرگ‌ترین و جبران‌ناپذیرین خطاهایش بوده که لطمات و صدماتِ فراوانی را در پی داشته است.

۳. در قلمروِ سیاستِ خارجی؛ دوگانهٔ «سازش و عقب‌نشینی، چالش و ایستادگی»

اصلی‌ترین و کانونی‌ترین گفتار و طرحی که از سوی دولت غربگرا ارائه شد، «تجدیدنظر در سیاستِ خارجی» بود، به‌طوری‌که همه‌چیز، فرع بر آن قلمداد شد. آنچه‌که در ذهنِ روحانی می‌گذشت این بود که با «دست‌کشیدن از برنامهٔ هسته‌ای» و «ایدئولوژی‌زدایی از سیاستِ خارجی و مناسباتِ منطقه‌ای»، می‌توان دولت‌های غربی را متقاعد کرد که ایران را به‌عنوانِ عضوی «بهنجار» و «همسو» از جامعهٔ جهانی بپذیرند و به‌این‌واسطه، «تنش‌ها» و «تضادها»، پایان یابد. نیروهای تکنوکرات معتقد بودند که «نظمِ جهانی»، غیرشکننده و تثبیت‌شده است و ما هرگز نمی‌توانیم در قواعدِ آن، تغییری ایجاد کنیم، بلکه باید خود را با آن تطبیق دهیم و معیارهای آن را بپذیریم، چراکه در غیر این‌صورت، تمامِ «فرصت‌ها و امکان‌های بیرونی» را از دست می‌دهیم و «منزوی» و «مطرود» می‌شویم. استدلالِ نقض‌کنندهٔ رهبرِ انقلاب، این بود که اوّلاً، ما مجاز به «عبور از آرمان‌های انقلاب» نیستیم و نباید حرکتِ انقلاب را با نگاهِ دولت‌های غربی، تنظیم کنیم؛ ثانیاً، خواسته‌های دولت‌های غربی، «پایان‌پذیر» نیست و هرچه که ما عقب‌نشینی کنیم، آنها بیشتر پیش می‌آیند؛ ثالثاً، اگر چالش، «هزینه» دارد، مسیرِ سازش نیز بی‌هزینه نیست، امّا نتیجه‌ای در پی ندارد.

۴. در قلمروِ سیاستِ فرهنگی؛ دوگانهٔ «رهاسازیِ فرهنگ / مدیریّتِ فرهنگ»

ازآنجاکه جذبِ بدنهٔ اجتماعیِ اصلاح‌طلبان، بدونِ تأکید بر «آزادی‌های لیبرالیستی»، امکان نداشت، روحانی در طولِ رقابتِ انتخاباتیِ خویش، تلاش کرد تا چهره‌ای لیبرال و هوادارِ حقوق و آزادی‌های فردی با برداشتِ سکولار، از خود ارائه کند. سخنانِ او گویای این واقعیّت بود که وی نگاهی «ابزاری» و «رأی‌ساز» به فرهنگ دارد و می‌خواهد اعطای آزادی‌های فرهنگی و فروکاهیدنِ نقش‌های فرهنگیِ دولت را، به اهرمی برای همراه‌کردنِ «طبقهٔ متوسطِ جدید» با خود، تبدیل کند. این‌که «افکارِ عمومی، بهترین فیلتر هستند»؛ «دولت باید از تصدی‌گریِ فرهنگی بپرهیزدم؛ «فرهنگ را باید به اصحابِ فرهنگ واگذار کرد»؛ «نباید در حریمِ خصوصیِ افراد، دخالت کرد»؛ «باید همهٔ سلایقِ فرهنگی را پوشش داد»؛ «دولت، عهده‌دارِ معیشتِ مردم است نه دیانت‌شان»؛

«جهت‌دهی به فرهنگ، در اختیارِ دولت نیست»؛ «نمی‌توان مردم را با زور و اجبار، به بهشت سوق داد»؛ و ... از جمله مواضعِ فرهنگی وی بودند. یکی از حجیم‌ترین مخالفت‌های رهبرِ انقلاب با سیاست‌های دولتِ اعتدال‌گرا، معطوف به همین عرصه است؛ ایشان برخلافِ گفته‌های پیشین، سخت براین‌باور بود که نه‌فقط دولتِ اسلامی باید در فرهنگ، دخالت کند و خود را دربارهٔ هدایتِ فرهنگیِ جامعه، مسئول و متعهّد بداند، بلکه اساسی‌ترین تکلیفِ دولتِ اسلامی، سوق‌دادنِ مردم به بهشت است، و اهمال در این زمینه، موجبِ شکل‌گیریِ «رخنه‌های فرهنگی» می‌شود.

۵. در قلمروِ سیاستِ آموزشی؛ دوگانهٔ «سندهای بیگانه و سکولار/ سندهای بومی و دینی»

تصمیمِ نانوشته و ناگفتهٔ دولت غربگرا این بود که در تمامِ عرصه‌ها، نظامِ جمهوریِ اسلامی را به عقب‌نشینی و انفعال وادار کند تا به‌نامِ «ضرورت‌های جهانی»، ارزش‌های بنیادیِ انقلاب، به‌نفعِ تعاملِ با غرب، یکی پس از دیگری به حاشیه کشیده شوند و به‌تعبیرِ رهبرِ انقلاب، یک «نظامِ جمهوریِ اسلامیِ تقلّبی» ایجاد شود که از همهٔ اصول و قواعدِ نخستینِ خویش، تهی است. درهمین‌راستا، و به‌مثابهِ یکی از مراحل و منازلِ سیرِ برجامی، پیوستن به «سندِ غربیِ توسعهٔ پایدار» نیز در دستورکار قرار گرفت. یکی از پاره‌ها و اضلاعِ این سند، «سندِ آموزشیِ دوهزاروسی» بود که دولتِ اعتدال‌گرا، آن را به‌صورتِ «پنهانی» و «مشتاقانه»، به‌اجرا گذاشت. همچنین تمایلِ شدیدِ این دولت به «خصوصی‌سازیِ مدرسه‌ها» را نیز باید در همین امتداد، تفسیر کرد. در مقابل، رهبرِ انقلاب تصریح کرد که اوّلاً، پیوستن به این قبیل کنوانسیون‌های غربی، ناسازگار با «استقلالِ ملّیِ» ما است و ما نباید حمکرانیِ خویش را به‌این‌واسطه، فروبکاهیم و زمام و عنانِ نظامِ آموزشیِ خویش را در اختیارِ دولت‌های غربی قرار بدهیم؛ ثانیاً، سندِ آموزشیِ دوهزاروسی در بسیاری از مضمون‌های خویش، با «جهت‌گیریِ اسلامیِ» ما، تعارض دارد و ما به‌عنوانِ «مسلمان»، هرگز نمی‌توانیم این مضمون‌ها را تحمّل کنیم. ازاین‌رو، باید بر سندهای فرهنگی و آموزشیِ بومیِ خویش، اصرار بورزیم و اجازه ندهیم دولت‌های غربی، فرهنگِ غربی را بر ما تحمیل کنند.

۶. در قلمروِ سیاستِ ارتباطی؛ دوگانهٔ «هضم‌شدن و اثرپذیری / مرزبندی و استقلال»

دولتِ غربگرا با این توجیه که باید زمینهٔ «ارتباطِ مردم با جهان» را فراهم کرد و از تبدیل‌شدنِ ایران به یک «جزیرهٔ منزوی و مهجور»، جلوگیری کرد، شعارِ «رفعِ فیلترینگ» و «افزیشِ پهنای باند» را مطرح کرد و به مخالفت با «شبکهٔ ملّیِ اطلاعات» پرداخت. امّا رهبرِ انقلاب این‌گونه استدلال کرد که مسأله، «وابستگی/ استقلال» است، نه «ارتباط/ انزوا»، و غرض این است که ما در فرهنگِ غربی و اقتضائاتِ سکولارِ آن، «هضم» و «مستحیل» نشویم و هویّتِ فرهنگیِ متفاوت و متمایزِ خود را از دست ندهیم. بدین‌جهت بود که ایشان نه‌تنها با رسانه‌های نوپدید از جمله «فضای مجازی» مخالفت نکرد، بلکه خواهانِ تبدیل‌شدنِ ایران به یکی از قدرت‌های مهم در حوزهٔ فضای مجازی شد، امّا ازآن‌سو، مطالبهٔ ایشان این بود که با راه‌اندازیِ «شبکهٔ ملّیِ اطلاعات»، جامعه از دسترسِ تعرض و خدعه‌گریِ دولت‌های غربی، محفوظ بماند. به‌عبارت‌دیگر، سخن بر سرِ «ارتباط/ عدم‌ارتباط» نیست، بلکه دربارهٔ «ارتباطِ ولنگارانه/ ارتباطِ منضبط» است.

۷. در قلمروِ سیاستِ خانواده؛ دوگانهٔ «اصالتِ خانه‌داری / اصالتِ اشتغال»

در اینجا نیز دولتِ غربگرا، فقط بر اساسِ ملاحظات و محاسباتِ سیاسیِ محض، موضع‌گیری کرد، به‌طوری‌که برای جذب و حفظِ بخش‌هایی از زنان به‌عنوانِ بدنهٔ اجتماعیِ خویش، به «تحقیرِ خانه‌داری» پرداخت و انجامِ مسئولیّت‌های زنانه در خانه را، «حبسِ زنان در خانه» معنی کرد و خواهانِ «برابرشدنِ جنسیّتیِ سهیهٔ استخدام‌های دولتی» شد. ولی رهبرِ انقلاب، معتقد بود که نظامِ جمهوریِ اسلامی، هیچ‌گونه مخالفتی با فعّالیّت‌های اجتماعیِ زنان، چه اقتصادی و چه سیاسی و چه فرهنگی، ندارد، و نمی‌خواهد زنان را در خانه، محبوس کند، امّا مسأله این است که اوّلاً، در نسبتِ با فعّالیّت‌های اجتماعی، وظایفِ مادرانه و همسرانهٔ زن، «بی‌جایگزین» و «اصیل» است و اگر میانِ این دو، تزاحم و ناسازگاری به‌وجود آمد، باید خانه‌داری را مقدّم انگاشت؛ ثانیاً، فعّالیّت‌های اجتماعیِ زنان، نباید با «خصوصیّاتِ زنانهٔ» آنها معارض باشد و نباید زنان را به عرصه‌هایی وارد کرد که با طبعِ تکوینی‌شان، موافق نیست.

◂ پیاده سازی مدل دوگانه ها در تبیین راهبردهای ریشه‌نگرانه فرهنگی و حقوقی مواجههٔ دولت اسلامی با بی‌حجابی

۱. راهبرد عملیاتی معطوف به خنثی سازی دوگانهٔ «انسداد / رهاسازی» رسانه‌های نوپدید غربی

از جمله مهم‌ترین مشوّق‌ها و محرّک‌های بدحجابی در زنان، «رسانه‌های نوپدید» هستند، از قبیلِ «شبکه‌های تلویزیونیِ ماهواره‌ای» و «فضای مجازی». ازیک‌سو، ما قدرتِ اثرگذاریِ محتوایی بر این ابزارها نداریم و نمی‌توانیم برای آنها تعیین کنیم که چگونه باشند و چگونه نباشد، و ازسوی‌دیگر، بسیاری از آنچه که در داخل برای حاکم‌گردانیدنِ فرهنگِ حجاب و عفاف انجام می‌دهیم، به‌واسطهٔ تأثیرِ مخرّب و خنثی‌کنندهٔ این رسانه‌ها، از دست می‌رود. تنها راهی که باقی می‌ماند، کوشش در امتدادِ «مرزبندیِ فرهنگی» است؛ یعنی باید «حصارها» و «حریم‌ها» ی فرهنگیِ خویش را، مستحکم سازیم و مجالِ «نفوذ» و «رخنه» ندهیم. این امر میسّر نیست، مگر از طریقِ کنارنهادنِ رویکردِ «رهاسازیِ» رسانه‌ها و پایان‌دادن به سیاستِ «درهای بازِ فرهنگی» که در حقیقت، بر «ولنگاریِ فرهنگی» دلالت دارد.

افزون‌بر «عدم‌اختلاط» با جهان‌های فرهنگیِ بیگانه و کاربستِ راهبردِ «منع» و «محدودیّتِ» فرهنگی، باید این ابزارها و امکان‌های رسانه‌ای را، «بومی‌سازی» کنیم و شکلِ «وطنی» و «داخلیِ» آن را به مردم ارائه نمائیم تا احساس نشود که فرصت‌های ارتباطی و آزادیِ عمل از آنها ستانده شده و نظامِ جمهوریِ اسلامی در پیِ ایجادِ خفقان و استبداد است.

۲. راهبرد معطوف به دوگانهٔ «مهار / خویش‌مختاری» چهره‌های فرهنگی و هنری

عاملِ بسیار تعیین‌کننده و مؤثّرِ دیگر بر وضعِ بدحجابی در جامعه، شکل‌گیریِ «گروه‌های مرجعِ جدید» از اوایلِ دههٔ هفتاد به این‌سو هستند که اغلب، تقیّد و تعهّدی به معیارهای اسلامی و اخلاقی ندارند و دچارِ اباحی‌گری‌اند. مرجعیّتِ اجتماعیِ «چهره‌ها» (سلبریتی‌ها)، موجب شده که انتخاب‌ها و ترجیح‌های

فرهنگیِ آنها، از جمله در عرصهٔ حجاب و پوشش، برای جوانان نیز جذاب و قابل‌اقتباس باشد. در واقع، اینان هم به‌دلیلِ برجستگی در عرصهٔ خاصی همچون هنر، در «حاشیهٔ امن» قرار گرفته‌اند و از مواجهات و برخوردهای جدّی، برکنار هستند، و هم از قدرتِ «اثرگذاریِ اجتماعیِ بالا» یی برخوردارند و می‌توانند به فرهنگِ عمومی، جهت بدهند. خط‌شکنیِ فرهنگی و هنجارشکنیِ ارزشیِ اینان، جامعه را نسبت به ضوابط و معیارها، «سست» و «بی‌تعلّق» می‌کند، بلکه کسانی را تشویق به «درنوردیدنِ خطوطِ قرمزِ فرهنگی» می‌کند و به آنها، «جسارت» و «گستاخی» می‌بخشد.

این قدرتِ اجتماعیِ پراکندهٔ نامحسوسِ خویش‌مختار، باید «مهار» و «هدایت» شود و «قواعد» و «معیارها» ی ارزشیِ نظامِ جمهوریِ اسلامی را بپذیرد. هرگونه مماشات و عقب‌نشینی دراین‌باره، بر آشفتگی و افسارگسیختگیِ اوضاع می‌افزید و موجبِ شتاب‌گرفتنِ بدحجابی می‌شود. همزمان باید تلاش شود که ازیک‌سو، شخصیّت‌های هنریِ انقلابی و همسو، به چهره‌های مؤثّر تبدیل شوند، و ازسوی‌دیگر، گروه‌های مرجعِ اجتماعی تغییر کنند و نیروهای دیگر، جایگزینِ هنرمندان شود یا به سهمِ بیشتری دست یابند. به‌عبارت‌دیگر، اصلِ این‌که هنرمندان به مؤثّرترین و پُرنفوذترین طبقهٔ اجتماعی تبدیل شده باشند و بتوانند مطابقِ میلِ خود، جریان‌سازی و گفتمان‌پردازی کنند، یک آسیب و چالش است.

۳. راهبردِ معطوف به دوگانهٔ «درون‌دینی / برون‌دینی» بودن استدلال مخالفت با بدحجابی

شکافِ دیگری که تعیین‌کننده است و نظامِ جمهوریِ اسلامی باید موضعِ خویش را نسبت به آن مشخص کند، این است که بر اساسِ چه «استدلال» و مبتنی بر کدام «چارچوب» و «منطق»، بدحجابی را ضدّارزش قلمداد می‌کند و آن را برنمی‌تابد. مهم‌ترین مسأله‌ای که دراین‌باره خودنمایی می‌کند، «درون‌دینی» یا «برون‌دینی» بودنِ منطق ما است. بدحجابی نارواست، چون «حرامِ اجتماعی» است، یا به‌دلیلِ این‌که «قانون‌شکنی» است؟! مستندِ ما، «حکمِ شرع» است یا «الزامِ قانون»؟! یا هر دو و «حرامِ ضدّقانونی»؟! و اگر هر دو، کدام‌یک تقدّم و ترجیح دارد؟! چنانچه به «دین» ارجاع داده شود، در مقابل گفته خواهد شد که در دین، «اجباری» نیست و

«دیـنِ دولتی و تحمیلـی»، راه به‌جایی نخواهد، و اگر بـه «قانون» ارجاع داه شـود، در مقابل گفته خواهد شد که مبنای وضع قانون، خودِ «مردم» هستند و اگر «همه‌پرسی» برگزار شود، مردم به حجابِ اجباری رأی نخواهند داد. ما باید فهرستی از «منطق‌ها» و «اسـتدلال‌ها» ی مواجهه‌ای و انتقادی را شناسایی و تدوین کنیم و قدرتِ هر یک را بسنجیم و تأمّل کنیم که با کاربستِ هر کدامِ از آنها، با چه «گفته‌های مقاومت‌آمیز و نقضی» روبرو خواهیم شد.

مخالفـت با بدحجابـی و مواجههٔ دولتی بـا آن، باید مبتنی بر «دلیل» باشـد و دلیل باید به‌گونه‌ای ساخته‌وپرداخته شود که «فراگیر» و «غیرشکننده» باشد. دراین‌باره، با شبکه‌ای از مفاهیم روبرو هستیم:

الف) «قانون / ضابطه / جرم / هرج‌ومرج»،

ب) «هنجار / عُرف / ارزش / فرهنگ / انحراف»،

ج) «حرام / معصیت / گناه / فساد»،

د) «اخلاق / حیا / عفت / پاکدامنی / وقار / متانت / شخصیّت»،

هـ) «خانواده / وفاداری / خیانت»،

و) «عقده / خلاء / کمبود / خودنمایی / بیماریِ روانی»،

ز) «شخصی / خصوصی / فردی / عمومی / اجتماعی» و ....

۴. راهبرد معطوف به دوگانهٔ «(نرم / سخت)» بودن نوع مواجههٔ دولت اسلامی

درسـت اسـت که «اقناع» و «توجیه‌گـری»، اصالت دارد و باید جامعه را به «رشـدِ معرفتی» و «بلوغِ فکری» رسـاند تا به‌گونـه‌ای «داوطلبانه» و «خودجوش»، حجاب و عفـاف را به‌عنوانِ یک ارزشِ عالیِ انسـانی و دینی، بپذیرد، امّـا همواره این‌طور نیست که همگان، «مشکلِ شناختی» داشته باشند و در صورتِ عرضهٔ «دلیل»، رفتـارِ خود را تغییر دهند، بلکه چه‌بسـا کسـانی با وجودِ علم بـه حکمت و فوایدِ حجـاب و نظرِ شـرع دربارهٔ آن، بـاز میل به تخطـی و کج‌روی دارنـد. نمی‌توان در انتظـار نشسـت که چنیـن افرادی، شـاید روزی بـه این نتیجه برسـند کـه رعایتِ حجـاب و عفاف در عرصهٔ عمومی، لازم اسـت و باید برهنگـی و عریانی و تبرّج را کنار بگذارند، بلکه دولتِ اسـلامی موظّف برای «حفظِ مصالحِ عالیِ جامعه»، پس از آن‌که مراحلِ ابتدایی «تذکّر» و «تعلیم» و «هشدار» را طی کَرد، در برابرِ این

حرامِ اجتماعی، قاطعانه بایستد و به چنین افرادی، اجازهٔ «تجاهر به فسق» و «افساد در جامعه» را ندهد.

پس با وجودِ این‌که حجاب و عفاف، مقولاتی فرهنگی هستند و باید در درجهٔ نخست، از سازوکارهای فرهنگی برای علاج و اصلاحِ آنها استفاده کرد، امّا نباید از اجرای «حدودِ الهی» نیز منصرف شد و به «روش‌های نرم و گفتاری» و «توصیه» و «موعظه» بسنده کرد، بلکه باید «قدرتِ قهریهٔ دولتِ اسلامی» را به صحنه آورد. ازاین‌رو، نه‌فقط لازم است «طرحِ گشت‌های ارشاد»، دوباره اجرا شود، بلکه باید همچون گذشته، «نیروی مقاومتِ بسیج» نیز به‌منظورِ «احیای فضای ارزشی و انقلابیِ شهر» و «نشان‌دادنِ اقتدار و عظمتِ فرهنگیِ دولتِ اسلامی»، ایست‌های بازرسیِ شبانه را راه‌اندازی کند. پس هم نیروی انتظامی باید به عرصهٔ مبارزه و مقابله بازگردد، و هم نیروی مقاومتِ بسیج. البتّه این روند، شاید بیش از بیست‌درصد از حجمِ برنامه‌های گسترشِ فرهنگِ حجاب و عفاف را دربرنگیرد، امّا وجودِ آن، بسیار ضروری است، به‌خصوص در شرایطِ کنونی که کسانی از زنان، با انگیزه‌های خصمانه و فاسد، جسور و گستاخ نیز شده‌اند و الزام‌های ساده و بدونِ پشتوانهٔ قدرتِ قهریه را برنمی‌تابند.

اگر کسانی با دلیل، تغییرِ رفتار نمی‌دهند، و آگاهانه و قاطعانه، اصرار بر فضیلت‌سوزی و لجن‌پراکنی در عرصهٔ عمومی دارند، دولتِ اسلامی نباید از ترسِ متهم‌شدن به «خشونت» و «تندروی» و «قشری‌گری» و «اجبار» و «تحمیل»، از زیرِ بارِ اجرای احکامِ الهی، شانه خالی کند و با بی‌اعتنایی و اغماضِ خویش، زمینه و بستر را برای «شیوعِ هرچه‌بیشترِ منکرِ بدحجابی و برهنگی»، فراهم سازد. کسانی که با «دلیل» و «برهان»، بدحجابی را کنار نمی‌گذارند، باید به‌سببِ «هراس از هیبتِ و اقتدارِ دولتِ اسلامی»، حجاب را محترم و لازم بشمارند.

مطالعه موردی ۳

عدم دخالت رهبری در امور اجرائی و تقنینی

◂ «توقعِ حداکثری» از ولیّ‌فقیه، نارواست!

مسئولیّتِ ولیّ‌فقیه، در هدایتِ کلّیِ نظامِ اسلامی خلاصه می‌شود؛ یعنی وی باید بادقت، به وضعِ حاکمیّت و جامعه بنگرَند و آن را با ارزش‌های اسلامی تطابق دهد و هر حرکتِ ناهمخوان و ناسازگاری که اساسِ نظامِ اسلامی را مخدوش می‌کند، اصلاح کند. بنابراین، این‌گونه نیست که او موظّف باشد در امورِ اجرایی و جزئی دخالت کنند و همواره به‌صورتِ موردی و مصداقی، در برابرِ کج‌روی‌ها و خطاها موضع‌گیری کنند. مواجهه با مفاسدِ حاکمیّتی، وظیفه‌ای است که در قانون، نهادهای مشخصی برای رسیدگی به آن مشخص شده‌اند و این نهادها باید به وظایفِ خود عمل نمایند، و اگر چنین نکنند، نهادهای نظارتی باید از آنها پاسخ بطلند و اجرای قانون را خواستار شوند.

چندی پس از وقوعِ انقلابِ اسلامی، مغزِ متفکّرِ این انقلاب، استاد مرتضی مطهری در ضمنِ یک مصاحبهٔ تلویزیونی و در مقامِ توضیحِ نظریهٔ ولایت فقیه، تصریح کرد که «ولایتِ فقیه»، نوعی «ولایتِ ایدئولوژیک» است و براین‌اساس، ولیّ‌فقیه را نباید «حاکم» به معنیِ «مجری» و «عامل» قلمداد کرد. شهید مطهری گفت: ولایتِ فقیه به این معنی نیست که فقیه، در «رأسِ دولت» قرار بگیرد و «مجری» باشد و در «عمل»، حکومت کند، بلکه نقشِ فقیه در جامعهٔ اسلامی که متلزم و متعهد به

اسلام است و اسلام را به‌عنوانِ «ایدئولوژی» پذیرفته است، نقشِ یک «ایدئولوگ» است، نه نقشِ یک «حاکم». وی افزود بدیهی‌ست که وقتی مردم، یک «ایدئولوژی» را می‌پذیرند، به‌طورِ قهری، برای «ایدئولوگِ» آن هم نقش قائل هستند و آن نقش عبارت است از این‌که او باید بر صحتِ عملِ نهادهای حاکمیّتی و سیاست‌ها و صلاحیّتِ حاکمان، از لحاظِ انطباق و همسویی با معیارها و چارچوب‌های آن ایدئولوژی، «نظارت» کند. ازاین‌رو، ولایتِ فقیه در واقع، «ولایتِ ایدئولوژیک» است. به‌عبارت‌دیگر، ازآنجاکه در جمهوریِ اسلامی، باید ارزش‌های اسلامی تحقق یابند و این نظامِ سیاسی باید به ایدئولوژیِ اسلامی، متعهد و پایبند باشد، باید کسی‌که بر این ایدئولوژی، تسلّط و احاطه دارد و زمانه‌شناس و مدبّر است، «سیاست‌گذاری» کند تا اشخاص و نهادهای حاکم در جمهوریِ اسلامی، در چارچوبِ آن حرکت کنند و آن‌گاه از طریقِ «نظارت و مراقبت»، اجازه ندهد هیچ‌یک از مسئولانِ عالی و نهادهای حاکمیّتی، از ایدئولوژیِ اسلامی فاصله بگیرند. پس به این معنا، ولایتِ فقیه، چیزی بیش از «ولایتِ ایدئولوژیک» نیست و نباید تصوّر کرد که رهبرِ انقلاب، باید در «امورِ اجرایی و مدیریتی» مداخله کند و زمامِ «اقداماتِ و عملکردها» را در دستِ خویش داشته باشد.

همین تحلیل، در سخنانِ امام خمینی نیز آمده است. ایشان می‌نویسد معنیِ این‌که «حکومت» باید به‌دستِ فقیه باشد، این نیست که فقیه، باید «شاه» و «وزیر» و «سرلشگر» باشد، بلکه وظیفهٔ او، «نظارت بر قوای حکومت» کند. پس در حقیقت، ما معتقد نیستیم که فقیه، «حکومت» کند، بلکه می‌گوییم حکومت باید مبتنی بر قانونِ الهی باشد، اما این امر، بدونِ «نظارتِ فقیه»، ممکن نیست ازاین‌رو، ولایتِ فقیه عبارت است از «نظارتِ بر قوای حکومتی تا آنها از انحراف پیدا نکنند. به‌هرحال، خدای تبارك‌وتعالی، فقیهِ جامع‌الشرایط را برای «گماردنِ مسئولانِ حکومتی» و «نظارت بر عملکردِ آنها» تعیین کرده است.

رهبرِ انقلاب نیز بر این باور است که معنای «ولایتِ مطلقهٔ فقیه» این نیست که رهبر، «مطلق‌العنان» و قادر به انجامِ هر کاری که متمایل باشد، است، بلکه رهبر باید «موبه‌مو»، قوانین را اجرا کند و به آنها «احترام» بگذارد. اما مسأله این است که چون در مواردی، اگر مسؤولان بخواهند به قانون عمل کنند، دچارِ «مشکل» و «مضیقه»

می‌شوند و مجلس هم نمی‌تواند اقدام فوری کند، قانونِ اساسی، رهبر را به‌عنوانِ مرجع معرفی کرده است. در دورهٔ حیاتِ امام خمینی هم، به همین قاعده عمل می‌شد؛ من که در آن زمان، رئیسِ جمهور بودم، در مواردی که مضیقه‌هایی داشتیم، به ایشان نامه می‌نوشتم و ایشان نیز اجازه می‌دادند. بعد از امام خمینی نیز، دولت‌ها گاهی درخواست کرده‌اند که چون در فلان مسأله، مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون، نقض شود. من نیز پس از بررسی و دقّت، اگر احساس کرده‌ام که چاره‌ای نیست، اجازه داده‌ام. البتّه جاهایی هم که مسأله به‌صورتِ معضلِ مهمّ کشوری است، به مجمعِ تشخیصِ مصلحت ارجاع داده می‌شود.

امام خامنه ای معتقد است که «ادارهٔ کشور» به‌عهدهٔ مسئولان و مدیران است، نه رهبر. وظیفهٔ اصلیِ رهبر این است که مراقب باشد بخش‌های مختلفی که به‌دستِ مسؤولان و مدیران اداره می‌شوند، «آهنگِ ناساز با اسلام و انقلاب» ننزنند. ازاین‌رو، هر جا که چنین آهنگی به‌وجود بیاید، رهبر باید دخالت کند؛ چون مسؤولیّتِ اساسیِ رهبر، «حفظِ انقلاب و نظام» است. در جای دیگر نیز، ایشان توضیح داده است که مسئولیّتِ رهبر در نظامِ جمهوریِ اسلامی، «حراستِ دقیق و همه‌جانبه از هویّتِ اسلامی و انقلابیِ نظامِ حاکم بر کشور» و «هدایتِ دستگاه‌های درهم‌تنیدهٔ این نظام به‌سمتِ هدف‌های والا و عالی‌قدرِ آن» است. براین‌اساس، ایشان می‌گوید من در وظایفِ «جزیی» و «ویژهٔ» مسئولان، دخالت نمی‌کنم، چون «نگاهِ کلان و راهبردی به مسیرِ انقلاب»، جزوِ وظایفِ رهبر است. در جای دیگر، رهبرِ انقلاب تصریح می‌کند که من بارها گفته‌ام که رهبر نمی‌تواند در «تصمیم‌گیری‌های موردیِ دستگاه‌های دولتی»، مدام وارد بشود و مدام بگوید این باشد و آن نباشد؛ چون نه «قانون» و نه «منطق»، اجازهٔ این‌کار را نمی‌دهد. اگر مسئولِ یکی از نهادهای دولتی، اشتباهی دارد و کارِ غلطی انجام می‌دهد، باید روندِ قانونی طی شود؛ یعنی اوّلاً، در دولت باید موردِ مداقّه قرار بگیرد و رئیس‌جمهور باید مانع بشود، و ثانیاً، وظیفهٔ مجلس است که مداخله و آن مسئول را استیضاح کند. خلافِ «قانون» است، چون «وظیفهٔ رهبر»، ورود در جایی است که احساس کند حرکتی، موجبِ «منحرف‌شدنِ مسیرِ نظام» می‌شود؛ در اینجا، وظیفهٔ رهبر است که به میدان آمده و به هر شکلی که ممکن است، بایستد و نگذارد آن امر، اتّفاق بیفتد؛ هرچند، یک «موردِ جزئی» باشد. و

«ناممکن» و «نامعقول» است، چون هم دستگاه‌های اجرائی و هم تصمیم‌های‌شان، بسیار متعدّد و گوناگون هستند.
حتّی دربارهٔ نهادهایی که ایشان، مدیرانِ آنها را منصوب می‌کنند، چنین نیست که جزییّاتِ امور، به تأیید ایشان برسد و ایشان از تمامِ فعالیّت‌های آنها، خُرسند باشد. ازجمله، ایشان تصریح می‌کند که اگرچه من، رئیسِ سازمانِ صداوسیما را انتخاب می‌کنم، اما نه بر هریک از برنامه‌های آن نظارت دارم و نه از همهٔ آنچه که پخش می‌شود، رضایت دارم، بلکه از بسیاری از برنامه‌های صداوسیما، رضایت ندارم. ایشان در جای دیگری می‌گوید درست است که رئیسِ قوّهٔ قضائیّه را رهبر نصب می‌کند، امّا رهبر، قوّهٔ قضائیّه را «مدیریّت» نمی‌کند، و میانِ این دو، تفاوت وجود دارد. همچنین سازمانِ صداوسیما را نیز رهبر، «مدیریّت» نمی‌کند. البتّه من در مواجههٔ با سازمانِ صداوسیما، در دوره‌های مختلف، «همیشه موضع انتقادی دارم» و «به‌طورِ دائم، انتقاد می‌کنم». مدیران هم می‌خواهند اقدام کنند، اما اقدام، «مشکل» است. «کارِ اساسی»ای که باید انجام بگیرد این است که باید «عناصرِ جوان و مؤمن و پُرانگیزه و انقلابی»، در بدنهٔ این دستگاه‌ها تزریق بشوند که البتّه من دراین‌باره، به مراکز و نهادهای مختلف تأکید کردم. ازطرف‌دیگر، ایشان معتقد است که نفْسِ اظهارِ انتقاد و طلبکاریِ جوانِ مؤمنِ انقلابی نسبت به مسئولان و نهادها دربارهٔ اشکالات و نقص‌ها، خیلی قیمت دارد و من توصیه‌ام این است که روحیهٔ «طلبکاری» را از دست ندهید؛ چون «علاج مشکلات» هم، همین طلبکاریِ شماست.
بنابراین، مهم‌ترین وظیفهٔ رهبر، «تنظیمِ سیاست‌های کلّیِ نظامِ اسلامی» است، و نقشِ او در تنظیمِ سیاست‌ها این است که مراقب باشد برنامه‌هایی که در چهارچوبِ این سیاست‌ها انجام می‌گیرد، نظام را به «بیراهه» و «گمراهه» نکِشانند، ازجمله این‌که حقوقِ مردم، پامال نشود؛ منافعِ طبقاتِ محروم، تضییع نگردد؛ و خواسته‌ها قدرت‌های سلطه‌طلب تأمین نشود. ازاین‌رو، رهبر در مسؤولیّت‌های قوا و نهادها دخالت نمی‌کند، مگر «به‌ندرت» و در مواردی که احساس کند اگر به مسؤولی که وظیفه‌ای داشته و به آن توجّه نکرده، تذکّر ندهد، «زاویهٔ بسیار خطرناکی در مسیرِ عمومیِ ملّت» پدید می‌آید. ازجمله در قضیهٔ تغییرِ قانونِ مطبوعات در مجلسِ ششم، چنین وضعی پیش آمد. ایشان در حکمِ حکومتیِ خویش دربارهٔ طرحِ اصلاحِ قانونِ

مطبوعات، خطاب به مجلسِ شورای اسلامی نوشت ازآنجاکه مطبوعاتِ کشور، «سازندهٔ افکارِ عمومی» و «جهت‌دهنده به همّت و ارادهٔ مردم» هستند، اگر دشمنانِ اسلام و انقلاب و نظامِ اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند، خطرِ بزرگی، «امنیت، وحدت و ایمانِ مردم» را تهدید خواهد کرد. ازاین‌رو، این‌جانب سکوتِ خود و دیگر دست‌اندرکاران را در این «امرِ حیاتی»، جایز نمی‌دانم. قانونِ کنونی، تا حدودی توانسته است مانع از بروزِ این آفتِ بزرگ شود، و تغییرِ آن به امثالِ آنچه در کمیسیونِ مجلس، پیش‌بینی شده، «مشروع» و به «مصلحتِ نظام و کشور» نیست. همچنین ایشان می‌گوید من در جلسه با کارگزارانِ نظام، راجع به مسائلِ برجام، بر روی دو موردِ مشخّص و خاص انگشت گذاشتم و گفتم در این‌موارد، زیرِ بارِ نظرِ امریکا نروید. این امر، یک موردِ جزئی بود، امّا چون زیرِ بار رفتن در این موردِ جزئی در قضیّهٔ برجام، به‌معنای تحمّلِ تحمیلِ آمریکایی‌ها بود، نوعی انحراف از حرکتِ کلّیِ نظام بود و اشکال ایجاد می کرد، من وارد شدم. در غیراین‌صورت، ایشان تصریح می‌کند که در عینِ این‌که به «خیلی از طرح‌ها و لایحه‌ها»یی که در مجلس تصویب می‌شوند، اعتقاد ندارد، اما وقتی قانون شدند، با آنها «مخالفت» نمی‌کند. همچنین ایشان تأکید می‌کنند که «مواردِ متعدّدی» از «اقدام‌های دولت» را قبول ندارد، اما چون مسؤولانی به‌حسبِ «وظیفهٔ قانونیِ» خود، تصمیم‌گیری کرده‌اند، حتّی اگر آن تصمیم‌گیری، شاملِ خودِ «رهبر» هم باشد، ایشان طبقِ آن عمل می‌کند.

امروز اگر پاره‌ای شبهات و اشکالاتِ آزاردهنده و فرسایشی شکل گرفته‌اند، ناشی از غفلت نسبت به تحلیلِ پیش‌گفته است، چنان‌که بخشی از مردم تصوّر می‌کنند که «ارادهٔ رهبرِ انقلاب» در عمل، بر همهٔ «واقعیّت‌ها» غالب است و هر «مسئول» و «نهاد»ی، هرچه می‌کند، به تأییدِ رهبرِ انقلاب رسیده است. آری، رهبرِ انقلاب، در «رأسِ» قدرتِ سیاسی قرار دارد و «عالی‌ترین» و «بالاترین» مقامِ سیاسی است، اما این‌گونه نیست که همه‌کاره و ریشهٔ تمامِ تصمیم‌ها و عملکردها در سطحِ سیاسی باشد، ازجمله، ایشان دربارهٔ برجام تصریح کرد که «همهٔ خطوطِ قرمز»ی که ما معیّن کرده بودیم، «رعایت نشد». پس میانِ این دو، تلازم نیست و یکی به دیگری نمی‌انجامد. مشکلِ امروزِ ما، تفهیمِ دقیقِ این واقعیّتِ نظری به مردم است تا به‌این‌واسطه، بسیاری از اشکالات و ابهامات، از ذهن‌ها زدوده شوند.

◂ مقدورات و محدودیّت‌های امام خامنه‌ای

۱- برخی بر این باورند که چون ولایتِ فقیه، «مطلقه» است و مطلقه‌بودنِ آن به این معنی است که گسترهٔ اختیاراتش وسیع است، پس در نهایت، «هر آنچه که رخ بدهد»، به شخصِ «رهبرِ انقلاب» بازمی‌گردد و او باید «پاسخگو» باشد. پس به دلیلِ «مطلقه‌بودنِ» ولایتِ فقیه، «توقعِ حداکثری» از او، به‌جا و رواست. این استدلال، از چند جهت، مخدوش است و این‌جهات، همگی به «مشروط‌بودنِ قیدِ مطلقه» مربوط می‌شود که موجب می‌گردد رهبرِ انقلاب، در «هر مورد» و در «هر زمان»، مجاز به استفاده از اختیاراتِ فراقانونیِ خویش نباشد. توضیح این‌که رهبرِ انقلاب در جایی از اختیاراتِ فراقانونیِ خویش استفاده می‌کند که به‌نوعی، «سازوکارهای قانونی و عادی»، از عهدهٔ حلّ معضلات و نیازهای نظام برنیایند و چنانچه رهبرِ انقلاب «مداخله» نکند و «حکمِ حکومتی» یا «تذکّر» ندهد، اختلال ایجاد شود. پس استفاده از این مزیّت، «محدود» است، به‌طوری‌که باید «زمینهٔ اجتماعی» برای مداخلهٔ رهبرِ انقلاب، مساعد باشد و این‌گونه نباشد که رفتارِ رهبرِ انقلاب، با «مقاومت و مخالفتِ مردم» روبرو شود و به‌این‌واسطه، «اعتبار» و «وجاهتِ» او، مخدوش گردد.

۲- ازجمله، رهبرِ انقلاب نمی‌تواند بدونِ درنظرگرفتنِ ملاحظات و حواشیِ مختلف، در برابرِ کسانی‌که «منتخبِ مردم» هستند، همانندِ رئیس‌جمهور و نمایندگانِ مجلس، «موضع‌گیریِ منفی و بازدارنده» کند، بلکه باید به‌گونه‌ای عمل کند که «تقابل با مردم» و «میل به استبداد» از آن استنباط نشود. البتّه ممکن است گفته شود که بهتر است برای جلوگیری از پدید آمدنِ برخی اصطکاک‌های محتمل میانِ رهبرِ انقلاب و پاره‌هایی از جامعه، از منطقِ «مردم‌سالاری» دست کشید و همهٔ تصمیم‌ها و انتخاب‌ها را به «رهبرِ انقلاب» سپرد. به‌عبارت‌دیگر، اگر قاعدهٔ «مردم‌سالاری» از عرصهٔ حاکمیّتِ دولتِ اسلامی حذف شود، پارهٔ مهمی از «معضلات» و «چالش‌ها» و «چندگانگی‌ها»، برطرف می‌شوند و ثبات و یکنواختی، پدید می‌آید. چنین نظری، به‌غایت ناپخته و نسنجیده است و در آن، به‌جای حلّ‌مساله و گِرِه‌گُشایی از معضله، خودِ آن کنار گذاشته شده است. ازآنجاکه «مردم‌سالاری»، پاره‌ای «دین» است و این خودِ اسلام است که «استبداد» و «تحمیل» را برنمی‌تابد و آن را نامشروع می‌انگارد، نمی‌توان از ارزشِ مردم‌سالاری به‌نفعِ ارزش‌های دیگر، دست کشید،

بلکه باید تأمّل کرد که در «سازوکار و کیفیّتِ مردم‌سالاریِ کنونی»، چه معایب و نقایصی وجود دارد که گاه، موجبِ پدید آمدنِ دشواری‌ها و چالش‌هایی می‌شود. پاسخِ اجمالیِ ما این است که در «الگوی مردم‌سالاریِ دینی»، ما به «وجهِ دینیِ» آن، چنان‌که شایسته بوده، اعتنا و التفات نکرده و از «تبیین» و «بصیرت‌دهی» و «ارتقای قدرتِ تحلیل» و «گشایشِ ذهنیّتِ سیاسیِ مردم»، غفلت کرده‌ایم و نتوانسته‌ایم به آن‌صورت که شایسته و درخور بوده، به تربیت و تعالیِ دینیِ مردم در ساحتِ فکر و اقدامِ سیاسی بپردازیم. ازاین‌رو، در پاره‌ای موارد، این مردم‌سالاریِ فاصله یافته از دین یا هدایتِ الهی، به نتایجی انجامیده و تبعاتی را به‌دنبال داشته که از شتابِ انقلاب در مسیرِ حرکتِ به‌سوی آرمان‌ها و مقاصدش، کاسته است. پس باید در مواجهه با «وجهِ دینیِ» الگوی مردم‌سالاری، تجدیدنظر کرد و «فرهنگِ سیاسیِ برخاسته از دین» و «بصیرتِ مؤمنانهٔ سیاسی» را در میان مردم، رشد داد، نه این‌که اصلِ مردم‌سالاری را طرد و تحقیر کرد. مستقل از خواصِ جبههٔ اهلِ حقّ، رهبرِ انقلاب نیز در پیِ آن است که مردم را از نظرِ بینش و درکِ سیاسی و اجتماعی، ارتقاء دهد و بر معرفتِ آنها بیفزاید تا دچارِ «خطای تحلیلی» نشوند و «تجربه‌های ناصواب و تلخ» را بر انقلاب، تحمیل نکنند. انقلاب باید در روندِ «تکاملی» و «روبه‌پیش» قرار گیرد و از تجربه‌های قبلیِ خود بهره برده و لغزش‌ها را تکرار نکند، اما این امر، وابسته به آن است که «انتخاب‌ها و برداشت‌های مردم»، تکاملی باشند و مردم از تجربه، عبرت گرفته و از یک سوراخ، دوبار و چندبار، گزیده نشوند. در غیراین‌صورت، انقلاب در «چرخه‌ای تکرارشونده از تجربه‌های تاریخیِ تلخِ مشابه»، گرفتار می‌شود و به توقف و درجازدن مبتلا می‌گردد، یا از شتابِ حرکتش کاسته می‌شود. پس باید مردم و «ذهنیّت» و «اندیشه‌ها» و «تحلیل‌های»شان را دریافت و «عقلانیّتِ سیاسی»شان و «حافظهٔ تاریخی»شان را رشد داد.

۳- به‌هرحال، باید مردم را امری مهم و تعیین‌کننده در نوع و کیفیّتِ تدبیرِ جامعه از سوی ولیّ شمرد و در مقامِ تعلیلِ نقصان‌ها، فقط به آنچه که در سطحِ سیاسی می‌گذرد، بسنده نکرد؛ چنان‌که حضرتِ امیر – علیه‌السلام - در فرازهایی از نهج‌البلاغه، به ملامتِ اصحابِ خویش می‌پردازد، بدان‌سبب که آنها، حقّش را اطاعت و فرمان‌بُرداری به‌جانمی‌آورند:

مُنِيتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَ لَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ لَا أَبَالَكُمْ
گرفتارِ کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم، فرمان نمی‌بَرند، و چون می‌خوانم، پاسخ نمی‌دهند.
مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبَّكُمْ
ای ناکسان! برای چه در انتظارید؟ و چرا برای یاریِ دینِ خدا، گامی بر نمی‌دارید؟
أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ وَ لَا حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ
دینی کو که فراهم‌تان دارد، غیرتی کو تا شما را به غضب آرد؟
أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخاً وَ أُنَادِيكُمْ مُتَغَوِّثاً فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا وَ لَا تُطِيعُونَ لِي أَمْراً
فریاد می‌خواهم و یاری می‌جویم، نه سخنم می‌شنوید، نه فرمانم را می‌بَرید،
حَتَّى تَكَشَّفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ
تا آن‌گاه که پایانِ کار، پدیدار گردد و زشتیِ آن، آشکار.
فَمَا يُدْرَكُ بِكُمْ ثَارٌ وَ لَا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ
نه انتقامی را با شما بتوان کشید، و نه با یاریِ شما، به مقصود توان رسید.
در جایی دیگر، حضرت در توبیخِ برخی از اصحابش چنین می‌گوید:
كَمْ أُدَارِيكُمْ
تا چند با شما، راهِ مدارا بسپارم!
كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَتَّكَتْ مِنْ آخَرَ
آن‌سان که جامهٔ فرسوده‌ای که چون شکافِ آن را از سویی به‌هم آرند، از سوی دیگر گشاید.
كُلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْكُمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ وَ انْجَحَرَ انْجِحَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا وَ الضَّبُعِ فِي وِجَارِهَا
هرگاه دسته‌ای از سپاهیانِ شام، عنان گشاید، و بر سَرتان آید، به خانه می‌روید و در به روی خود می‌بندید و چون سوسمار، در سوراخ می‌خزید، و یا چون کفتار، در لانه می‌آرمید؟
إِنَّكُمْ وَ اللَّهِ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّايَاتِ
به خدا سوگند، که در مجلسِ بزم، بسیارید و فراهم، و زیرِ پرچمِ رزم، ناچیز و کم.
وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوَدَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي

مـن می‌دانم چگونه می‌توان شـما را درسـت کرد و از کجـی به راسـتی آورد، اما نه به بهای ارتکابِ گناه، که شما اصلاح شوید و من تباه.
لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ کَمَعْرِفَتِکُمُ الْبَاطِلَ وَ لَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ کَإِبْطَالِکُمُ الْحَقَّ
بـه شـناختنِ باطل بیش از شـناختِ حـقّ، آگهـی داریـد، و چنان‌که حـقّ را پایمال می‌کنید، گامی در راهِ نابودیِ باطل نمی‌گذارید.
علّـتِ همهٔ خون‌دل خوردن‌های امیرالمؤمنین و این‌که ایشـان را شکسـت دادند، این بـود که «قـدرتِ تحلیلِ مـردم»، ضعیف بـود، و صاحبـانِ نفـوذ، روی «ذهنِ مـردم» اثر می‌گذاشتند. پس باید «قدرتِ تحلیل و فهمِ مسائلِ سیاسی در جامعه»، بالا برود تا بتوان «عدالت» را اجرا کرد. البتّه دربارهٔ وضعِ کنونیِ جامعه، تحلیلِ ایشان این است که مردم از فشارِ معیشتی، «اوقات‌شان، تلخ اَسـت» و «ناراضی»اند، امّا روشن است که زیرِ بارِ توطئه و خواستِ آمریکا نمی‌روند.
۴- نبایـد تصـوّر کرد کـه رهبـرِ انقـلاب، از «امـکانِ عملـیِ مداخـلاتِ حداکثری» برخوردار اسـت، امـا اقدام نمی‌کند. حقیقت این اسـت که مقـدوراتِ او، محدود اسـت، ولی قلمروِ حاکمیّت و نهادهای آن، بسیار گسـترده است و به‌این‌واسطه، او نمی‌توانـد در تمامِ شـئون و عرصه‌هـا، اظهارنظر و مداخله کنـد. به‌دلیلِ همین عدم‌تناسـبِ میانِ «نیازها» و «مقدورات» بوده که رهبرِ انقلاب، همهٔ امورِ معطوف بـه «اجرائیّات و مسـأله‌های جـاری» را به «نهادهـای قانونی» واگذار کـرده و خود، به «رصد و هدایتِ کلّیِ نظامِ سیاسـی»، بسـنده نموده اسـت. به‌قطع، مشـکلات و نقصان‌هـای نهادهـای حاکمیّتی، فراوان و پُرتعداد هسـتند و اگـر رهبرِ انقلاب بخواهـد در هریک از آنهـا دخالت کند و نظرِ خویش را اِعمال نماید، از یک‌سـو، بـه باید «نهادهـای ناظـر و پایندهٔ مـوازی و گسـترده» ایجـاد کند، و ازسـوی‌دیگر، «کارشناسان و نخبگانِ متعدّد»ی را برای موضع‌گیری دربارهٔ امورِ مصداقی و جزئی، به‌کار گیرد. روشن اسـت که چنین اقدامی، در حکمِ ایجادِ «دولتی دیگر» در کنارِ «دولتِ مستقر» است و به شکل‌گیریِ «نهادهای موازی» می‌انجامد. ازاین‌روست، رهبرِ انقـلاب به‌جای این‌کـه در «امورِ جـاری و عینی و جزئـیِ نهادهای مختلفِ حاکمیّتـی» دخالـت کند و همهٔ «اراده‌هـا» و «تصمیم‌ها» را در خـود، متمرکز و به خود وابسـته سـازد، قدرت را در «گسـترهٔ سـاختارِ حاکمیّت»، پخش و توزیع کرده

تـا در چارچـوبِ سلسـله‌ای از «سـازوکارهای قانونـیِ درهم‌تنیده»، اجـزاء و عناصرِ حاکمیّـت بـه یکدیگـر پیونـد خـورده و یکدیگـر را «تعدیـل» و «تصحیـح» کنند. بنابراین، اگر اتّفاقاتِ ناخوشایندی رخ داد و مصالحی از دست رفت، باید همین «نهادهـای قانونـیِ موظّف و مکلّف» را مؤاخـذه کرد و آنها دربارهٔ «مسـئولیّت‌های قانونی»شان، به چالش کشید، نه این‌که بی‌اعتنا به «سازوکارهای قانونی» و «تقسیمِ کارهای رسمی و شناخته‌شده»، هرچه که رخ می‌دهد را به شخصِ «رهبرِ انقلاب» نسـبت داد و از او پاسـخ طلبد. اگر خلل و نقصی وجود دارد، در درجهٔ اوّل، باید به‌سـراغِ همین نهادهای قانونی و مسـئول رفت و ایفای نقش‌شان را مطالعه کرد و دریافتَ کدام‌یک از آنها، کوتاهی و اهمال‌کاری کرده است.

۵- نکتهٔ دیگری که دراین‌باره باید گفت، به محدودیّت‌زاییِ ساختارهای اجتماعیِ سـکولار در برابرِ ارادهٔ ولیّ‌فقیه بازمی‌گردد. توضیح این‌که انقلابِ اسـلامی، انقلابیِ دلیل‌گرا بود؛ به این معنی‌که نیروهای انقلابی، مبتنی بر شناخت و آگاهی، به این نتیجه رسـیدند که باید انقلابی شـوند و اسـاس و بنیادِ جامعه را تغییر دهند، امّا بااین‌حال، طرحِ نظریِ انقلابِ اسـلامی برای تدبیـرِ جامعه، در حدّ «کلّیّات» باقی مانـد و صورتِ «مبسـوط» و «مشـروح» نیافـت. به‌این‌ترتیـب، پس از وقـوعِ انقلابِ اسـلامی، به‌ناچار، همان ساختارهای اجتماعیِ پیشـین برقرار ماندند تا به‌تدریج، سـاختارهای نو، تئویزه و مسـتقر گردند، اما این ضرورت، به فراموشـی سـپرده شد و با وجودِ تحقّقِ انقلابِ اسـلامی و شـکل‌گیریِ نظامِ معنایـیِ متفاوت، همچنان «سـاختارهای اجتماعـیِ سـکولار» پابرجـا باقـی ماندنـد. ایـن «تناقـضِ درونـی»، سبب‌سازِ به‌وجود آمدنِ مشکلات و معضلاتی گردید که مفاسدِ حاکمیّتی، یکی از آنها بود. ازاین‌رو، مسـأله را نباید به پاره‌ای از «مدیران» و «مسـئولان» فروکاهید و گمان کرد که می‌توان با چند «عزل و نصب»، ریشهٔ مفاسدِ حاکمیّتی را خشکاند؛ چنیـن اقدامـی، فرع اسـت و اصل عبـارت اسـت از «تجدیدنظر در سـاختارهای اجتماعـیِ موجـود» و ایجـادِ سـاختارهایی که خاسـتگاهِ دینی داشـته باشـند. تا آن‌هنگام «انقلاب در ساختارها» تحقّق نیابد، مفاسدِ نیروهای حکومتی، به‌صورتِ عمیق و برای همیشه، برطرف نخواهند شد.

مطالعه موردی ۴

اصل مصلحت سنجی حقیقت مبنا

◂ مفهوم و تعریف مصلحت و مصلحت اندیشی

مصلحت بر خلاف اصطلاح رایج عرفی که افراد را به غلط می اندازد دارای معنایی خاص در ادبیات دینی، اندیشه سیاسی و ادبیات امامین انقلاب است. مصلحت برگرفته از ماده «صلح»، در مقابل ماده «قسد» است: «الاصلاح نقیض الافساد، و المصلحه: الصلاح» (ابن منظور، ۱۴۱۶، ج۷، ۳۸۴)، بهبود بخشیدن، مخالف تباه کردن و مصلحت به معنای شایستگی است. مصلحت، عبارت است از آن چه که بر عمل، بار و سبب صلاح می شود. از این روی، کارهایی که انسان انجام میدهد و سبب سود بردن او می شود، به این نام امصلحت] نامگذاری می گردند.

در تعریف واژه مصلحت چنین آمده است: «آنچه که باعث خیر و صلاح و نفع و آسایش انسان باشد.» و در فرهنگ معین، این گونه تعریف شده است: «۱- آنچه که صلاح و سود شخص یا گروهی در آن باشد. ۲- خیراندیشی ۳- آنچه که صلاح شخصی باشد، در حالی که به ضرر اشخاص دیگر و جامعه تمام شود.» مصلحت، در لغت، مقابل مفسده قرار داده شده و از آنجا که مفسده همان ضرر است، مصلحت نیز همان سود، جلب منفعت و دفع ضرر است. کاری که برای انسان، سودآور باشد را می گویند مصلحت دارد و در صورت زیان آور بودن می گویند، مفسده دارد، چه این سود و زیان، دنیوی باشد و چه مربوط به عالم آخرت و خواه سود و زیان شخصی باشد و یا جمعی، مادی باشد و یا اینکه معنوی؛ در اسلام نیز

ایـن واژه به همین معنا بکار رفته اسـت. در مورد معنای اصطلاحی مصلحت گفته شده است: «جلب منفعت و دفع ضرر، در حدودی که مقاصد شرع حفظ شود.»
در مورد مفهوم مصلحت اندیشی بیان شده: «خیر و صلاح خود را در نظر گرفتن» «اندیشـیدن درباره صلاح کار، خیر و صلاح خویشتن در نظر گرفتن» دهخدا، در مورد مصلحت بینی، اینگونه بیان داشته: «تعقل و تأمل در نیک و بد کارها، دیدن و اندیشـیدن صلاح کار و مقتضای حال، در مصلحت و اقتضای کار نگریستن و اندیشـه کردن» در نتیجه، مصلحت اندیش «آن است که خیر و صلاح خود را در نظر گیرد» مصلحت اندیشی، مفهومی نزدیک به عاقبت اندیشی و دوراندیشی داشـته و آن کسـی کـه در عاقبـت کاری تفکر می کنـد، در حقیقـت، در پی آن اسـت که بیابد، عاقبت کارش، به منفعت و سـود اوسـت و یا بر زیان و ضرر او. قرابـت مفهومـی ایـن دو واژه را از کلام گهربار نبـی اکرم «ص» می توان اسـتخراج نمود، آنجا که می فرماید:
اذا هممت بأمر فتدبر عاقبته فان یک خیر او رشده اتبعته وان یک شره او غیه ترکته»
هر زمان که تصمیم به انجام دادن کاری گرفتی، در عاقبت آن بیندیش پس اگر خیر یا صلاح و هدایت بود، آن را دنبال کن و اگر شریا گمراهی بود از آن اجتناب کن.»
اولین مبنای مهم و اساسی مصلحت در تفکر اسلامی، متکی و مبتنی بودن مصالح بر تکالیف الهی - واجبات و محرمات - اسـت. هیچ مصلحتـی نمی تواند بایدها و نبایدهای شـرع مقـدس را نادیده بگیرد یا تغییر دهد. در اسـلام پیش بینی شـده اسـت که مصلحت بالاتر مـی تواند برای مدتی کـه اضطرار پایدار اسـت، حکمی را موقتـا تعطیل و حکم ثانوی را مجری کند. لازم نیسـت بلکه ممنوع اسـت که تحت تأثیر مکاتب دیگر، بخواهند مسائل کشور اسلامی را حل و فصل کنند. حضرت امام خمینی (ره) در این باره می فرمایند:
«صلاح این است که امروز چه جور بشود، صلاح برای اینکه اسلام تقویت بشود این اسـت که امروز چه جور بشـود. همه اطراف مسـئله مطالعه نمی شـود که ببینند آن صلاح آخری، آنکه اسـلام گفته اسـت این یک مطلبی اسـت از خداست. خدا این طور نیست که در نظر نگرفته باشد که مصلحت چی است برای یک ملت، یا برای یک جمعیت مصلحت چی است و مصلحت حالا باید این باشد،

آن وقت آن باشد. آنجاهایش هم که مصلحتی در تغییرات بوده است، خدا گفته است آنها بر احکام ثانویه برای همین معناست که گاهی یک مسائلی در جامعه ها پیش می آید که باید به احکام ثانویه ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است، منتها احکام ثانویه الهی است».

امام علی «ع» ، فلسفه حکومت در اسلام و مصلحت گرایی را چنین بیان می فرمایند:

اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان ما تنافسا في سلطان ولا التماس من فضول الحطام ولكن ترى العالم من دينگ وتظهر الأضلاح في بلادك، وأمين المظلومون من عباد ويعمل بفرائضک وشک واخکامک؛ پروردگارا، تو میدانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رغبت و رقابت برای به دست گرفتن قدرت حکومت، یا به طلب چیزی از اموال ناچیز و پست دنیا نبوده است، بلکه برای این تلاش کرده ایم که اصول روشن دین تو را بازگردانیم و در بلاد و شهرهای تو، اصلاح پدید آوریم تا در نتیجه آن در سایه این حکومت، بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و حدود و قوانین تعطیل شده و معطل مانده دین تو به اجرا در آید.»

به همین جهت به عقیده علمای شیعه، هیچ حکم ایجابی در اسلام از مصلحت خالی نیست و هیچ حکم تحریمی فعلش از مفسده، خالی نمی باشد و تمامی احکام بر پایه مصالح و مفاسد واقعی بنا شده است. ولایت و ولی فقیه در نظام اسلامی مسئول و ناظر بر اعمال درست مصلحتها ست. در صورت کلی آمده است که: «در فقه شیعه هرجا سخن از ولایت است در آنجا پای مصلحت به میان آمده است. به تعبیر امام خمینی(ره) اصلی اولی در هر ولایتی این است که مقید به مصلحت باشد.»

آیت الله جوادی آملی در پاسخ به سؤالی مربوط به معنای مصلحت و فرق آن با ضرورت و تفاوت لید آن در جامعه اسلامی با جوامع غیر اسلامی، نکات مهمی را متذکر می گردند:

«مصلحت» به معنای مفید بودن است و در تفاوت مصلحت با ضرورت، می توان گفت که هر امر ضروری، مصلحت است، اما هر امر دارای مصلحت، الزاما ضروری نیست؛ مگر آنکه بالقوه ضروری باشد. مصلحت گاهی «اولویت تعیینی» دارد و گاهی اولویت تفضیلی». در آنجا که اولویت تعیینی است، مصلحت همان ضرورت

است و اگر اولویت تفضیلی است، ضرورت نیست؛ یعنی مصلحت نام، مستلزم وجوب آن شیء است و مصلحت غیر تام، مستلزم استحباب آن. به هر تقدیر؛ چیزی که برای جامعه مصلحت دارد یعنی مفید است، تا آنجا که ممکن باشد، باید آن را تحصیل کرد.

اما اینکه مصلحت در جامعه اسلامی با مصلحت در جوامع دیگر تفاوت دارد یا نه، جوابش مثبت است. در جوامع دیگر، گاهی کارهایی به عنوان مصلحت صورت می گیرد که عنوان آن، مصلحت جامعه است، ولی در واقع، مصلحت شخصی زمامداران است و گاهی برای ملتها یشان مصالحی را در نظر میگیرند و آنها را استیفاء می کنند که مصلحت واقعی آن ملتها نیست؛ زیرا مصلحت آن نیست که انسان کشور خود را، ملت خود را، و دولت خود را با غارت و چپاول کشورها و ملتهای دیگر تقویت با تغذیه کند. در بسیاری از کشورها، اگر چه دولتمردان به سود مردم خود بیندیشند و اگر چه به غارت دیگران نپردازند، حداکثر آن است که مصلحت دنیایی مردم خود را در نظر می گیرند و شعارشان به فرموده قرآن کریم، «ربنا اتنا في الدنيا» است؛ فقط سود دنیایی را در نظر می گیرند و روشن است که این مصلحت، یک مصلحت ناقص است.

مصلحت در جامعه اسلامی، مصلحتی است که هم مربوط به دنیای مردم باشد و هم مربوط به آخرتشان؛ هم حسنه دنیا باشد و هم حسنۀ آخرت؛ که خدای سبحان در کتاب خود، شعار جامعه مؤمنان را چنین بیان می کند: «ومنهم من يقول ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار». انسان، حقیقتی نیست که دنیای او از آخرتش گسیخته باشد و یا اینکه با مردن، از بین برود، بلکه موجودی است که از جهانی به جهان دیگر سفر می کند: «ولكنكم تنتقلون من دار إلى دار» و آخرتش را عقاید و اخلاق و رفتار همین دنیا می سازد «الدنيا مزرعة الآخره» و بنابراین، چیزی مصلحت واقعی اوست، که هم به سود دنیا و هم به نفع آخرت او باشد؛ اگر چیزی به سود دنیای او باشد، ولی به آخرتش آسیب برساند، مصلحت او نیست و وحی الهی که از مصالح اخروی انسان مانند منافع دنیوی او باخبر است، او را راهنمایی و ترغیب می کند به چیزی که مصلحت دنیا و آخرت اوست و از چیزی که ضرر و فساد اخروی را برای او در پی دارد، نهی می کند؛ هر چند به حسب ظاهر،

مصالح دنیوی او را در بر داشته باشد. حلال و حرامهای شرعی و باید و نبایدهای دین، برای تأمین مصالح دنیوی - اخروی انسان است.»

شاخص ها و ملاک های مصلحت یابی

۱- عقل مزکّی
۲- جاهلانه و غرض ورزانه نباشد
۳- توأم بودن مصلحت اندیشی با آرمانگرایی
۴- روشن بینی توأم با انضباط فکری
۵- شجاعت در فهم و در عمل
۶- پرهیز از هیجان زدگی
۷- شناخت نقشه های دشمنان
۸- تشخیص اولویتها و وارد نشدن در مسائل حاشیه ای
۹- اعتماد به توانایی های ملت
۱۰- حفظ همبستگی ملت و پرهیز از دوقطبی سازی
۱۱- اتکال به خداوند و اعتماد به نصرتهای او
۱۲- شناخت دقیق اسلام، فقه و شریعت اسلامی
۱۳- کلان نگری و پرهیز از جزئی نگری

مطالعه موردی ۵

حل و فصل مساله ساختارگرایی و دوگانه ساختار/ کارگزار

در هر تبیین سیاسی به مسئله ساختار کار گزار برخورد می کنیم: کارگزار کیست؟ جمعی است یا فردی؟ و رابطه او با ساختار چیست؟ بدین ترتیب، شماری از مواضع پدید می آید: ساختارگرایی، اراده گرایی، نظریه ساخت یابی ، و واقع گرایی انتقادی. ساختار/ کارگزار یک نظریه با روش نیست؛ بلکه یک مسئله است که می تواند از دیدگاه های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. ساختارگرایی با جبرگرایی و غایت گرایی پیوندی نزدیک دارد، و با کار کردگرایی در هم می آمیزد. بر این اساس، همه افراد مقهور ساختارها هستند. همین مسئله به مهمترین چالش این نظریه تبدیل شده است. اراده گرایی در مقابل ساختارگرایی قرار دارد. نظریه ساخت یابی گیدنز و واقع گرایی انتقادی در صدند است از دوگانه انگاری ساختار/ کار گزار عبور کنند. کولین هی برای کاربردی کردن مسئله ساختار/ کارگزار به تحلیل رأی ماستریخت می پردازد.

مسئله ساختار - کارگزار همواره هسته اصلی نظریه های سیاسی و اجتماعی را شکل داده است؛ چرا که همواره این مسئله مطرح بوده که نقش کارگزار و کنش گر در جامعه بیشتر است، یا نقش ساختارهای حاکم؟ معمولا طرفداران انقلاب، نظریه رهایی و کسانی که در مبانی معرفتی یا کلامی خود انسان را آزاد می دانند . همانند اگزیستانسیالیستها - در دسته اول و جبرگرایان، ساختارگرایان و محافظه کاران یا

آنهایی که بهای چندانی برای اختیار انسان قائل نیستند در دسته دوم قرار می گیرند. گروه اول به نقش افراد در جامعه و تاریخ اهمیت و موضوع مورد مطالعه خود را معمولا افراد فرهمند قرار می دهد؛ در حالی که دسته دوم به ساختارها و قوانین حاکم بر جامعه با نقش رسانه ها و امثال آن استناد می کند.

به طور کلی، در خصوص مسئله ساختار/ کار گزار سه نظریه وجود دارد. نظریه اول به اولویت و اهمیت ساختار نسبت به کارگزار توجه دارد؛ نظریه دوم به اولویت کارگزار نسبت به ساختار معتقد است؛ اما گروه سوم سعی دارد بر دو گانه انگاری ساختار و کارگزار فائق آیدی دو جانبه آنها را بررسی کند. ساختارگرایان در دسته نخست جای می گیرند. به طور مدا نظریه های ساختاری انقلاب، نقش رهبران به ندرت ظاهر می شود؛ و اگر هم مورد اشار می گیرد، آنها به تعبیر جک گلدستون - ساده لوحان تاریخ تلقی می شوند که در بهترین انیاتشان توسط نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد بهره برداری قرار می دیدگاه ساختارگرا برتری را به ساختار می دهد؛ و در پی آن است که حوادث، فرایندها نتایج اجتماعی و سیاسی قابل مشاهده را بر حسب عملکرد ساختارهای اجتماعی و سیاسی مشاهده نشدنی - که بازیگران تنها حامل آنها تلقی می شوند - تبیین کند. شیوه های معمول در ساختار گرایی تا اندازه ای دور از کارگزاران انسانی واقعی عمل می کنند؛ و در عوض ترجیح می دهند به زمینه ای کردن بازیگران در ساختارهایی بپردازند که گمان بر آن است که آنها را محدود می کنند و عموما خارج از تصوراتشان قرار دارند. این دیدگاه ساده و تک علتی است؛ و کار گزار را توسط ساختار محدود می بینند. پیوند ساختارگرایی با جبرگرایی و تمام صور غایت گرایی - دیدگاهی که فرایندهای اجتماعی و سیاسی و به ویژه فرایندهای تغییر را به سوی وضعیت غایی تاریخی در حال تکامل می بینند - نقطه ضعف آن را شکل می دهد.

از آنجا که ساختارگرایان نقش مستقل افراد را نادیده می گیرند و در عمل نمی توانند بین اراده های نیک و بد تفاوت قائل شوند، اراده گرایی - در برابر ساختارگرایی - بر نهادهای اجتماعی و کارگزاری انسانی تمرکز پیدا کرده است. البته اراده گرایان نیز دیدگاهی ساده و تک علتی دارند؛ و نمی توانند تأثیر واقعی

ساخت ها را بر اراده انسانی دریابند. آنتونی گیدنز در نظریه ساخت یابی با توجه به ناکارآمدی های روش شناسانه دو نظریه فوق درصدد است بر دوگانه انگاری ساختار/ کارگزار فائق آید؛ و نظریه ای جامع تر ارائه کند. از دیدگاه وی، ساختارهای اجتماعی ساخته کارگزاری انسان هستند؛ و در عین حال، ابزار و وسیله این ساخت نیز هستند. به نظر می رسد اصل این مسئله که تعادلی بین نظریه ساختارگرایی و اراده گرایی باید ایجاد شود، امری معقول به نظر می رسد؛ در عین حال، نظریه های بینابینی نباید به کلی گویی منجر گردد. به طور مثال، «ساخت» از دیدگاه گیدنز تعریفی جدید پیدا می کند؛ به گونه ای که می تواند به راحتی با اراده گرایی و اختیار گرایی جمع شود.

◂ مسئله ساختار /کارگزار و اندیشه اسلامی

رهبر انقلاب مساله فوق را با هوشمندی حل کرده اند و با برگزیدن دیدگاه میانه به این دوگانه پایان داده اند. اگر نظریات فوق را با دیدگاه اسلامی مقایسه کنیم، در می یابیم که نظریه گیدنز و بسکار (دیدگاه سوم) به مراتب بیش از دو دیدگاه نخست با تعالیم دینی و انقلابی ما سازگاری دارد. دیدگاه کلام شیعی حالتی بینابین نسبت به جبر و اختیار معتقد است (لأجبر و لا تفویض)؛ و از این جهت، بین دو دیدگاه افراطی و تفریطی اشاعره و معتزله قرار می گیرد. شاید در مسائل اجتماعی نیز بتوان چنین دیدگاه بینابینی را به متون مقدس اسلامی نسبت داد. فرد در جامعه اسلامی نه چنان مقهور جبر است که تسلیم شرائط موجود شود و به نوعی جبرگرایی تن دهد، و نه چنان است که بتواند هر آن چه اراده می کند، انجام دهد. به طور مثال، اگر مسئله رهبری مذهبی را بین دو دیدگاه ساختارگرا و اراده گرا فرض کنیم و بر دو گانه انگاری مزبور اصرار ورزیم، نقش رهبران دینی به اندازه زیادی مؤید نظریه های اراده گرایانه خواهد بود. تاریخ اسلام تا اندازه زیادی تاریخ شخصیت های بزرگی چون محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و امام علی - علیه السلام - است؛ و در وهله اول به نظر می رسد آنها کمتر خود را محدود در ساختارهای زمانه خویش می دیدند. این مسئله برای رهبری مذهبی امام خمینی نیز تا حد زیادی صادق است، تا آنجا که از دیدگاه نگارنده، علت اصلی پیروزی انقلاب اسلامی ایران رهبری مذهبی امام بود. البته شاید بتوان تر میدور

(حرکت دوری) صدر اسلام و خانه نشین شدن امام علی (ع) را به قوت ساختارها منسوب کرد. به هر حال، آنچه در نسبت سنجی رهبری مذهبی و مسئله ساختار کار گزار راهگشا به نظر می رسد، آن است که امکان جمع بین نظریه های متضاد و فائق آمدن بر دوگانه انگاری وجود دارد. همان گونه که گفته شد، نظریه های دسته سوم بهتر می تواند به ما در این نسبت سنجی و مقایسه کمک کند. در عین حال، آشتی دادن بین نقش ساختار و کار گزار در نظریه های دسته سوم و دیدگاه اسلامی نباید ما را به نوعی دچار ابهام سازد. بدین سبب باید مشن کنیم که اگرچه این گونه نظریات به هر دو عامل توجه دارند، ولی به هر حال به شکل مشخص : باید سهم دخالت هر عامل را تعیین نمایند. به طور مثال، نظریه رهبری مذهبی (در انقلاب اسلامی) یک طرف سعی دارد بر عامل رهبری (و کارگزاری) و ساختارهای تحدید کننده تأکید نماید. ولی از طرف دیگر، نقش رهبری را بیش از ساختارها می داند.


شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی
۱۳۵۹